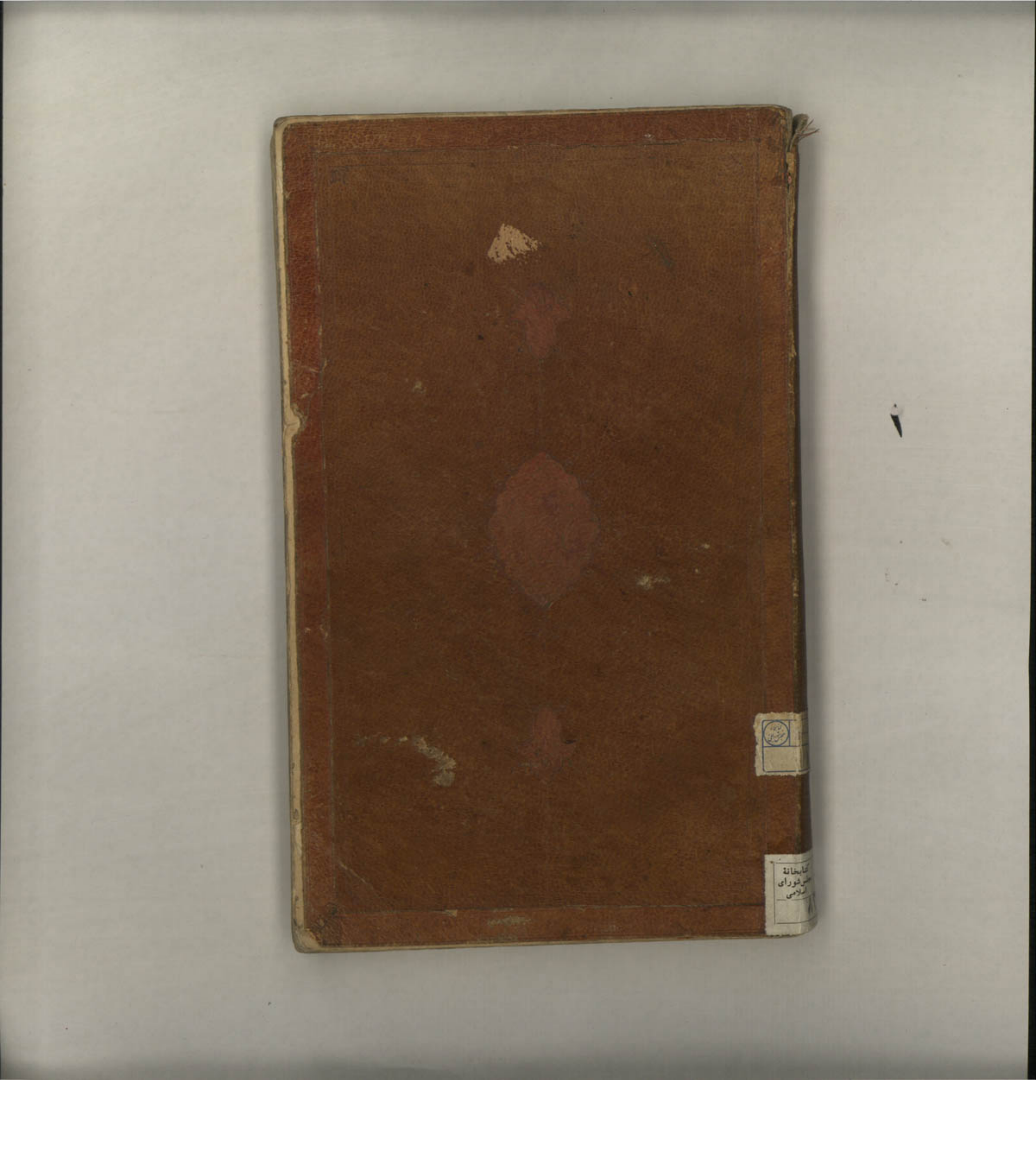



31
کتاب اربعین
از فاضل متتبع و ادیب محدث
مولانا محمد لوحی حسینی موسوی
سبزواری علیه الرحمه
موسوم بکفایة
المهتدی
داخل کتابخانه مجدالدین شد
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
کتاب اربعین
اسم کتاب
مؤلف
موضوع تالیف
شمارهٔ دفتر
۱۴۷۲۴


کتاب کفایت المهتدی
کتاب اربعین
از فاضل متتبع و ادیب محدث
مولانا محمد لوحی حسینی
سبزواری علیه الرحمه
موسوم بکفایة
المهتدی
داخل کتابخانه مجدالدین شد
بازدید شد
۱۳۸۱
کتابخانه مجلس شورای ملی

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی اشرف بریته محمد واله اجمعین

اما بعد چنین گوید محتاج رحمت حضرت باری محمد بن محمد لوحی الحسینی الموسوی السبزواری
الملقب بالمطهر والمتخلص بالنقیبی بر ضمیر منیر ارباب دانش و اصحاب بینش مخفی نماند که
حدیث صحیح من حفظ علی امتی اربعین حدیثا مما یحتاجون الیه فی امر دینهم بعثه الله تعالی
عزوجل یوم القیمة فقیها عالما از احادیث مشهوره مستفیضه و بزعم بعضی از علما از اخبار
متواتره است لیکن علمای خاصه و عامه در مصنفات و مولفات خود بعضی از الفاظ آنرا مختلف
ثبت و ضبط نموده اند چه از راویان و مولفان فلان مخالف بجای علی امتی عن امتی ذکر کرده اند
و در کتاب عیون اخبار الرضا چنانکه در باب ما جاء عن الرضا علیه السلام من الاخبار المجموعه مسطور است
من امتی مذکور است و سید عظیم الشان حسن بن حمزه علوی طبری علیه الرحمه [illegible]
و جماعتی از سادات که هر یک از ثقات علمای شیعه میگویند باو خوانده و در کتاب الغیبه بسند صحیح
عن الحضرت الامام حسن عسکری علیه السلام و آنجناب از حضرت رسول [illegible] صلوات الله علیه و آله
روایت نموده ظاهر است که حرف علی و من در بعضی روایات مرقومه بر لفظ امتی در این مقام بمعنی
لام باشد [illegible] نقل فرموده پس معنی حدیث آنچه ظاهر بوده هر کس نگاه دارد [illegible] از برای
امت من چهل حدیث از احادیثی که ایشان محتاج و مفتقر باشند بآن در امر دین خود بر انگیزد
حضرت الله تعالی که موصوف بود [illegible] او را در روز قیامت فقیه و عالم و جمعی از علما در [illegible] حدیث
[illegible] انما یحتاجون فیها کما یحتاجون الیه فیما بینهم روایت کرده اند خاتمه الشیخ شیخ بهاء الملة والدین

محمد عاملی غفر الله لهم در کتاب اربعین فرموده که و فی بعض الروایات فیما ینفعهم فی امر دینهم و فی
بعضهم اربعین حدیثا ینتفعون بها [illegible] بامر الدین و چند تن از دانشمندان [illegible]
که منسوب بهیچ یک اند در کتب خود بجای عبارت بعثه الله تعالی [illegible] ایراد نموده اند
و سعد بن ابراهیم بن علی اردبیلی که از فضلای علمای مخالفین است در اربعین خود میگوید کنت سمعت
من کثیر من مشایخ الحدیث ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال من حفظ علی امتی اربعین حدیثا
بعثه الله تعالی یوم القیمة فقیها عالما و من روی عنی اربعین حدیثا کنت شفیعا له یوم القیمة
ترجمه اول این حدیث مذکور گشت و معنی باقی این است که هر کس روایت کند از من چهل
حدیث من شفیع او را در روز قیامت و بعد از نقل حدیث مزبور سعد بن ابراهیم مذکور میگوید که
من حفظ کردم از احادیث آنچه [illegible] و ندانستم که رسول الله بکدام حدیث اشاره
فرموده تا آنکه ملاقات کردم با دحیه بن خلیفه کلبی و از او پرسیدم او در جواب گفت که مراد
احادیث وارده است در حق اهل البیت علیهم السلام و روایت دحیه مذکور از احمد بن حنبل
او گفت که [illegible] و نمیشناسم که در زمان شافعی [illegible] و منت او عظیم است بر اسلام
از شافعی و من [illegible] از خدا تعالی در وقتهای نماز برای [illegible] از آن وقت که شنیده ام
الخ [illegible] حضرت رسول این اربعین که درین حدیث مذکور است چهل حدیث است
در مناقب اهل بیت [illegible] بعد از ان احمد بن حنبل گفت [illegible]
[illegible] مراد [illegible] ازین اربعین مناقب اهل بیت طاهرین است
در خواب دیدم که [illegible] ابن ادریس [illegible] شافعی و احمد بن حنبل

که از ائمه اربعه نو صنفند یا بمعنی قایل باشند هر کس چهل حدیث از احادیث حضرت رسالت پناه
که در مناقب ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین باشد محفوظ نماید برانگیخته میشود در روز قیامت
از فقها و علما و محشور میشود با جماعتی از شهدا و رواة احادیث و فضیلت داده او را بر هفتاد شهید و
هر که چهل حدیث روایت کند که در شأن اهل بیت برگزیدگان ملک منان وارد باشد در روز قیامت شفاعت
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بهره مند میگردد الا حاصل دوستان و محبان امیر مومنان را در حق آن […]
شهید نخواهد بود شعر و اوضح حجة عند الرأی اذا کان المشهود هو الخصوم و بسیاری از محققین
ائمه معصومین علیهم السلام در معنی این اتفاق نموده اند و […] انصاف در دار […] چند […]
از مردم اهل انصاف بیچاره اند بجمله در روایت حدیث مذکور طرق مختلفه و اسانید متنوعه در کتب معتبره
بنظر این ذره احقر رسیده و از مشایخ خود رحمهم الله تعالی شنیده اگر همه […] کرد […] جدا […]
و […] قاریان […] دشمنی خواهد گردید ظاهر است که هیچکس از شیعیان […] متعصبان شک ندارد که
شناختن ولایت ائمه اطهار صلوات الله علیهم و مطلع بودن بر فضایل و مناقب ایشان
از امور دینیه و کمال است […] بلکه تمامی عالمیان محتاج بدان و مشغول میگردند از این
بهر جهت منقولست حدیث مذکور در جمعی […] اول اربعین فقیر حقیر ضعیف
بجمع کردن آن اقدام نمود چهل حدیث بود موسوم بزاد العقبی فی مناقب آل العبا و الاوصیا و آنرا
ذخیره معاد و وسیله امید […] نمود […] کتاب از مناقب و فضایل
و خصایص و فضایل حضرت خاتم الاوصیا علیه التحیة و الثنا […] و تألیف
و ترتیب و تصنیف اربعین جداگانه در صفات و سماحت […] و معجزات و احوال

واخرج الله تعالی

عل

آل اطهار برگزیده ملک متعال بوده اند و قلوب محبوب محبان خاندان اطهار بود و خواندن و شنیدن آن شادمان
شدند و […] از عوام در ازدیاد معرفت و رفع مرتبت آن امام عالیمقام بدیدن بهره مند اند اکثری
[…] بعضی از طالبان […] شمارند […] و بر علو پایه و سمو درجه آنسرور
واقف شوند نمودن ایشان مردن جاهلیت […] زیرا که مشهور بلکه متواتر است […] از حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله فرموده من مات و لم یعرف امام زمانه فقد مات میتة جاهلیة یعنی هر کس
بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد مردن او مردن جاهلیت است یعنی حکم آن دارد که او را اسلام و
نور اسلام را در نیافته […] کافر مرده اند علاوه […] روزگار و مصائب
و نوایب […] در حیز […] درین ایام بنابر آن بعضی از خواص و عوام
شیعه از صغیر و کبیر آن شاه بارگاه امامت و خلافت علیه السلام سوال نمودند در مقام تحقیق
بعضی از گفتگوهای حضرت افادت و افاضت منزلت صدر نشین صفه معلی و مدرس ملا محمد تقی
بن ملا محمد […] ساخته اند و بسیاری از مردان […]
بمناقره و […] اند و جمعی از صلحای مومنین التماس داشتند بلکه […]
مرقوم داشتند چه این […] اضطراب چند کلمه درین باب از مخزن خاطر فاتر […] سواد
دفاتر […] و خصایص […] رسانده و چند […] بسیار […] این شکسته
در اقدام […] است […] وفقیر است و […] گفته اند
مردم […] اگرچه […] گوش خواهند و فضایل او را
بر دلایل حمل کنند بلکه […] ترین فضایل دانسته و […] چند […] مرتبه […]

[…] ۱۲

[…] ۱۲

ما دارند واگر سخن بوجه گوید ما نزا العبد بتحمیل و تحصیل سالبیة دنیا گو سازند و عوایش را خوب
قبایحش را مرغوب شناسند و قال لوافی هذا المقام تاکید الکلام شعر ان سعل الموسر فی مجلس
قیل ایرحمک الله + او عطس المعسر فی محفل + سب و قیل فیه ما ساءه + پس هرگاه توانگر نادان
و فرش نزد مردمان معتبر باشد اگر در کسی شروع میکند و فضیلت کمان کرد که بعلاوه
و فرش نزد ایشان ع بلند رتبه و با اعتبار خواهد بود + خصوصا وقتی که عوام بان طور مرتبه
رسیده باشند و از مثل این فقیر معتبر سبب چه گونه رسیده باشند مشکل مینماید گفتار
این بیمقدار بلا اعتبار نباشد والتماع بتالیف این ضعیف کند عرفه گفته اند عوام
بابل گویند یاد درستی چه گوید و کنند بان قایل شوند و از هر کس اعراض کنند هر چه گوید و کنند
بر او اعتراض کنند و این نکته در ابجض گفته شعر اذا قال الفقیر الاخطیب + فقل سخیف قال
قیل لطیف + و من عبوا عنک اللطیف + رو رح لو اهو قول سخیف + مؤید این حال
مصداق این مقال آنکه عوام هم مدح و ثنای ابو مسلم مروزی و ملابیح شاه کافر شنیدند از پدر دانشور
حضرت آخوند ملا محمد باقر بعضی از ملا محمد تقی بن الاجلسی مدرک استماع نمیکنند و وقتی که در حق
او این ماثر را شنیدند بعضی از کین از غلاف عتاب فاکشیدند و قصد قتل این
ضعیف نموده بوشیده در عوام این فقیر بسبب لبس حرم کلاه که بگفتن آن ملتبس شده بود
از اشراره ازار دیده و معلوم است که در عوام بمرتبه باشد که بالاج و کمالات آن دانشمند بی خبر
بعد از فوت او حضرت صاحب الزمان را اغنی بان او منبر دانند و معجزه برای اثر اوی بستند
و تابوتش را شکستند و از برای تیمن و تبرک ریزه های آن را بجای تعویذ بر بازو بستند و گردی

وجمال روزگار

ولیس ... الاسلام

تنار

محمد تقی

بنابر ارادت شاعر جوامع از غایت تعصب و جهل و نادانی میگفتند که در وقتی که آخوند ملا
از ملکه اجمعه بیخود بر آن در رکابش می آمدند و از آخوند مسئلهها می پرسیدند هر چند
آخوند عنان میکشید و مبالغه میفرمود که شما توقف نمایید با شتر بروید که راضی نیم
رکاب بدار مستم ایشان میگفتند که ما میخواهیم که این شرف حاصل کنیم و استدعا میکنیم
ما را از ادراک این سعادت محروم نسازی و در صلح با ما که بر ما مشکل است ما را فزون
بعد از آنکه آخوند دیده که هیچ دست از رکاب او برنمیدارند و رکاب را برای ایشان موجب
افتخار میشمارند از ایشان پرسید که شما کیستید گفتند از ایشان گوئیم که حسین بن علی
ابن طالبیم و دیگر گفت که الحق صاحب الزمانم زیرا که بنیهای عوام کالانعام درین باب بسیار است
دلیل آن است ایشان برای معصومین میشمارند و ذکر همه آن موجب اطناب و اکثار و منجر این
کمتر بسبب عزت دین که آنست که علو درجه و عموم مرتبه حضرت قایم خاتم الاوصیا
برای آن ظاهر سازند تا امام زمانش بشناسند و آن مزخرفات و رسم شرایع بشنوند
عادت و عصیان افزودند و بافترای بهتان زبان گشودند که آخوند ما را امیر لوح ملا ...
الدین گفته و در جناب محضر نام میکرد و در آنجا جمله ها دانستند و میدیدند که شده
بان ارتمام این بندگان الامراض خواهند سوخت و بعبارات سر در و دیوار بام کمام تخت
چو اینها خواهند افروخت و جا خواهند مالید بر پا و دست و شهر سلا این خواهند
و نزد طالب که مبین عوام اصفهان را با آخوند مرحوم نبود نسبت با اولاد امجادش افزون
اگر در رتبه فرزندان از رتبه پدر بلندتر میدانند و در اعلمیت و افضلیت صاحب کتاب مسفور

لکام با ادلی مفهوم المقال ... و ما ... در مسایر ...

شک نمانده پس هرگاه عوام طلاب متصوفه و ملازادهای مقتدا تا باین مرتبه مایل باشند در اینکه اسلام
وجه فایض الحکمت و وسعت ابقای جهان و سبب ثبات زمین و گردش آسمان است چنانکه
میبینی و میشنوی البته نظام از خادمان ایشان میکشند که کسی که این یاران از ایشان بد خواهند بگو
که طریقت را تضییع کنند یا غلطی بکو ایشان نسبت دهد و منحصر است در میان علما
صاحب انصاف و تمیز بسیار کمست و مدار ایشان بر تحقیق نیست و نظر بر پهن هم دارند
و در امور تابع هم میشوند و اگر ظاهر میباشند و بیگانه از حکم اسلام و امامت بحر هم
جناب مرحمت و مغفرت مآب ملا محمد تقی مذکور که از فضلای مشهور او از مشاهیر بلاد جامع علوم
شرعیه بوده این مسائل را در مجلس فرمودند و گوش در ایشان هر ان مسائل بحث نمی نموده اند و در زمانی که در
کوه و بازار بر مرکب سوار میشد و با شاطر و رکابدار و سایر لوازم میبود بار تردد مینموده و قدح
علم را بشد یعنی محقق بود که جامعیت در مجلس شیخ ابن عبد العال علیه الرحمة الملک المتعال
با ملا ... را به میگوید که حضرت مولانا خود میداند که مولانا را در شما مرقع میپوشیده و
در پس قمیص یا علاقه که فرجام جناب رعایت التقیه میفرموده و مکان تو که مراد من ازین سخن
السنه ... الفاخره روا نیست ... معایب تحقیق است که ابا از صدر
کرده اند ... و ترتیب و تشبه باهل تجرد و حشمت برای حسب علمای صوفیه در جواب
شیخ علیه الرحمه میگوید که این کجاست و رفع شناعات دشمنان خدا و اعتبار در نظر مردم
در باطن با مناسبت ... این جماعت را از خاطر خاطر مزبان بلاغت ... ایشان
در صدر نشین مجلس معارف منجی اند **نظم** خلق ظاهر بین اگر مسند نشینان جاه اند — نیلم

ابابه

که با سبیل آبا آمده — با عصای نقره و با کفش زرد بر جا روند — مجتهدند از جاه ملا خوانند آگه
و در اینکه رسم و عادت اکثر جهانیان این بوده که به نظام نگرند و در امور تابع یکدیگر شوند
شکی نیست و دلیل بر این مطلب حکایت شیخ محمد علی مشهدی و عبد الله متجنن عاقل است که
در واقع در اصفهان افضل و اعبد و اعلم و از هر از شیخ محمد علی مذکور کسی بعنوان مسئله
علم یاد کردند که کدام یک از علما و فضلا و زهاد و عباد عصر که و بحقیقت حجت اهل خبرت جمع
ثابت هستند که فضیلت اطلاع دارند میدانستند مدار این مخرب دین برافراشتن بر خدا
و مصطفی و ائمه معصومین بود و در مسجد نخبا و سر در استقبال مینمود و با انواع جمعی کثیر از
عدول مومنین و ثقات اهل دین محضر در کفرش قلمی نموده اند که از قریب مکان ازو
برگشت بلکه رغبت ایشان بان شیطان آدمی نما بعد از اتمام محضر از حدود در گذشت
عوام احکام را بقول علما مدار و منحصر است تا ایشان بر قطار شتر و طویله اسب و کا
مبتلا هم تواند کرد تا جهان بود — این طریق جهانیان بود — انواع آزار نوع بنی آدم علیهم السلام
رسانیده اند و بکوساله سامری سجده کرده اند حب طلا را بعنوان و ساحری و دروغگوی
و شعوذن نسبت میدادند و سر در قدم مسیلمه کذاب مینهادند — شعر — چشم دیده جهان
کورست — جون بزم گوش رهنکار کرست — شکر و قند را رواجی نیست — روز
بازار شلغم و کنجرست — وچون دیدند اهل روزگار ره بلا بیکار را باینکه از عامیان
کج سلیقه کجرفتار بسبیل عبد الله متجنن نموده ان ملعون ساخته اکثر کفار را کمتر است
از جیفه و مردار و از سگ کافر تر بولایت و قطبیت مستوده عوام کالانعام چو الاند

و انطور بدبخت فاسد عقیده جهلی را از اولیا شمردند شعر چه توان کرد قحط انسان است

عرصهٔ دهر پر ز کاو و خر است * خر و گو را شناختن نتوان * پیش خرگاه و جو به از طور است * خر تعلیم مستود انسان * لا انسان خر که پیشه خر است * مرا

دنیا خواهی باید سالوسی و دکانداری و عام فریبی و مکاری پیشه کنند هر کس شنیدند راه

خواهد بر احوال آن شیخ شیطان صفت مطلع شود کتاب فضیحة الکرام و فضیحة اللئام

حضرت افادت و افاضت پناه یگانه ایام محمد بن نظام الدین محمد المشهور به مصاحب از کتب

جناب عدالت مآب مؤید به تأییدات حضرت حق در عاقر ملا محمد طاهر انتخاب نموده

بر آن حضرت چند اوراق مطالعه باید و اگر خواهد که تحقیق می‌رسالت شناسد به رساله ادراک الخائب طلب

انوار المجالس این راه هر که تحرین نوشته به خط در او او مجلا از عوام کالانعام متوقع تمیز لطیف از

حنظل صلاوت عسل چشم داشتن و بزرگان خار در ربیل و خفاش نمودن و نبز پاک افتاب

بمواد است ظهذا در نوشتن این رساله اهمال سیور رسید تا در شب چهاردهم ماه شعبان

سال هزار و هشتاد و یکم خوابی دید که در اوایل روز متصل بان شب باید به تاویل آن

رسید و به نوشتن این رساله مامور گردید پس به خط چهل حدیث که پیشتر در نظر داشت

پرداخت و بر جمعه الاسم رضیت که بقدر وسع و امکان هر حدیثی را که فضل بن شاذان

علیه الرحمه و الغفران در روایت آن منفرد باشد و مصوبات الحدیث را از نظر نقل نماید و

باید ناظر و مطالع و قاری و سامع این رساله باشند که درین اوراق هر جا که اخوند مرحوم

مذکور گردد مراد ملا محمد تقی بن ملا مجلسی جد و هر کجا حضرت اخوند قلمی شود مطلب فرزند عالم دانشمند

اولا محمد باقر و این اربعین را به کفایة المهتدی فی معرفة المهدی موسوم گردانید و التوکل علی الله

الملک المجید الحدیث الاول قال الشیخ الکامل العادل العابد الزاهد المتکلم الحبر الفقیه النحریر

النبیل الجلیل ابو محمد الفضل بن شاذان بن خلیل برد الله مضجعه و جعل فی الفردوس الاعلی

الطاهر من جنة الملک الموسوم باثبات الرجعة حدثنا محمد بن اسمعیل بن بزیع رضی الله عنه قال

حدثنا حماد بن عیسی قال حدثنا ابرهیم بن عمر الیمانی قال حدثنا ابان بن ابی عیاش قال حدثنا سلیم بن

قیس الهلالی قال قلت لامیر المؤمنین علیه السلم انی سمعت من سلمان و المقداد و ابی ذر شیئا من تفسیر القرآن

و الاحادیث عن النبی صلی الله علیه و اله غیر ما فی ایدی الناس ثم سمعت منک تصدیق ما سمعته منهم

و رایت فی ایدی الناس اشیاء کثیرة من تفسیر القرآن و الاحادیث عن النبی ص و انتم تخالفونهم فیها

و تزعمون ان ذلک کله باطل افتری الناس یکذبون علی الله و رسوله متعمدین و یفسرون القرآن

بارائهم قال فقال علی علیه السلم قد سئلت فافهم الجواب ان فی ایدی الناس حقا و باطلا و صدقا و کذبا و

ناسخا و منسوخا و خاصا و عاما و محکما و متشابها و حفظا و وهما و قد کذب علی رسول الله ص فی

عهده حتی قام خطیبا فقال ایها الناس قد کثر الکذب علی فمن کذب علی متعمدا فلیتبوأ

مقعده من النار ثم کذب علیه من بعده اکثر مما کذب علیه فی زمانه و انما اتاکم الحدیث من اربعة

لیس لهم خامس رجل منافق مظهر للایمان متصنع بالاسلام لا یتاثم و لا یتحرج ان یکذب علی

رسول الله ص متعمدا فلو علم الناس انه منافق کذاب لم یقبلوا منه و لم یصدقوه و لکنهم قالوا

هذا رجل من اصحاب رسول الله ص راه و سمع منه فاخذوا عنه و هم لا یعرفون حاله و قد اخبر الله عن

المنافقین بما اخبر و وصفهم بما وصف فقال عز و جل فاذا رایتهم تعجبک اجسامهم و ان یقولوا

تسمع القوم ظلما كانهم خشب مسنده ثم تقربوا بعده الى الائمة الضالة والدعاة الى النار بالزور
والكذب والبهتان فولوهم الاعمال وحملوهم على رقاب الناس واكلوا بهم الدنيا وانما الناس
مع الملوك والدنيا الا من عصمه الله تعالى فهذا احد الاربعة ورجل اخر سمع من رسول الله صلعم شيئا
ولم يحفظه على وجهه ووهم فيه ولم يتعمد كذبا فهو في يده يقول به ويعمل به ويرويه ويقول انا سمعته من
رسول الله صلعم فلو علم المسلمون انه وهم لم يقبلوه ولو علم هو انه وهم لرفضه ورجل ثالث سمع من
رسول الله صلعم شيئا امر به ثم نهى عنه او سمعه نهى عن شيء ثم امر به وهو لا يعلم فحفظ منسوخه ولم يعلم
الناسخ فلو علم انه منسوخ لرفضه ولو علم المسلمون اذ سمعوه منه انه منسوخ لرفضوه ورجل رابع
لم يكذب على رسول الله صلعم وهو مبغض للكذب خوفا من الله تعالى وتعظيما لرسول الله صلعم لم ينس بل حفظ
ما سمع على وجهه فجاء به لم يزد فيه ولم ينقص منه وعلم الناسخ والمنسوخ ورفض المنسوخ وعلم
ان امر النبي صلعم كامر القرآن وفيه كما في القرآن ناسخ ومنسوخ وخاص وعام ومحكم ومتشابه قد
كان يكون من رسول الله صلعم الكلام له وجهان كلام عام وكلام خاص مثل القرآن قال الله
تبارك وتعالى ما اتيكم الرسول فخذوه وما نهيكم عنه فانتهوا فاشتبه على من لم يعرف ولم يدر ما عنى
الله به ورسوله وليس كل اصحاب رسول الله صلعم كان يسأله عن الشيء وكل من يسأله عن الشيء فيفهم وكان
منهم يستحفظ وقد كان فيهم قوم لم يسألوه عن شيء قط وكانوا يحبون ان يجيء الاعرابي الطاري
او غيره فيسأل رسول الله صلعم وهم يسمعون وكنت ادخل عليه صلعم في كل يوم دخلة وفي كل ليلة دخلة
فيخليني فيها اجيبه بما اسأل وادور معه حيث ما دار وقد علم اصحاب رسول الله صلعم انه لم يصنع ذلك
باحد من الناس غيري وربما كان يأتيني رسول الله صلعم في بيتي وكنت اذا دخلت عليه في بعض منازله

اخلاني واقام عني نساءه فلا يبقى عنده غيري واذا اتاني للخلوة لم يقم عني فاطمة ولا احدا من بني
وكنت اذا سألته اجابني واذا سكت ونفدت مسائلي ابتدأني فما نزلت على رسول الله صلعم
اية من القرآن الا اقرأنيها واملاها علي فكتبتها بخطي وعلمني تفسيرها وتاويلها وناسخها ومنسوخها و
محكمها ومتشابهها وخاصها وعامها وظهرها وبطنها ودعا الله ان يعطيني فهمها وحفظها
فما نسيت اية من كتاب الله ولا علما املاه علي وما ترك شيئا علمه الله من حلال او حرام او امر
او نهي او طاعة او معصية او شيء كان او يكون ولا كتاب منزل على احد من قبله الا علمنيه
وحفظته فلم انس حرفا واحدا منها وكان رسول الله صلعم اذا اخبرني بذلك كله وضع يده
على صدري ودعا الله لي ان يملأ قلبي علما وفهما وحكما ونورا وكان يقول اللهم علمه واحفظه
ولا تنسه شيئا مما اخبرته وعلمته فقلت له ذات يوم بابي انت وامي يا رسول الله منذ دعوت الله
لي بما دعوت لم انس شيئا ولم يفتني شيء مما علمتني وكلما علمتني كتبته افتتخوف
علي النسيان فقال يا اخي لست اتخوف عليك النسيان اني احب ان ادعو لك وقد اخبرني الله
تعالى انه قد اجابني فيك وفي شركائك الذين قرن الله عز وجل طاعتهم بطاعتي وقال فيهم
يا ايها الذين امنوا اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولي الامر منكم فقلت ومن هم يا رسول الله قال
الذين هم الاوصياء بعدي والذين لا يضرهم خذلان من خذلهم وهم مع القرآن والقرآن معهم
لا يفارقونه ولا يفارقهم حتى يردوا علي الحوض بهم ينصر امتي وبهم يمطرون وبهم يدفع
البلاء وبهم يستجاب الدعاء فقلت سمهم لي يا رسول الله قال انت يا علي اولهم ثم ابني هذا
ووضع يده على راس الحسن ثم ابني هذا ووضع يده على راس الحسين ثم سميك ابني علي زين العابدين

يولد في زمانك يا اخي فاقرأه مني السلام ثم ابنه محمد الباقر باقر علمي وخازن وحي الله تعالى ثم ابنه
جعفر الصادق ثم ابنه موسى الكاظم ثم ابنه علي الرضا ثم ابنه محمد التقي ثم ابنه علي النقي ثم ابنه
الحسن الزكي ثم ابنه الحجة القائم خاتم اوصيائي وخلفائي والمنتقم من اعدائي الذي يملأ الارض
قسطا وعدلا كما ملئت جورا وظلما ثم قال امير المؤمنين عليه السلام والله اني لاعرفه يا سليم حين
يبايع بين الركن والمقام واعرف اسماء انصاره واعرف قبائلهم قال محمد بن اسمعيل
ثم قال حماد بن عيسى قد ذكرت هذا الحديث عند مولاي ابي عبد الله عليه السلام فبكى وقال قد
صدق سليم فقد روى هذا الحديث لي عن ابيه علي بن الحسين عن ابيه الحسين بن علي
عليهم السلام انه قال قد سمعت هذا الحديث عن ابي امير المؤمنين عليه السلام حين سأله سليم بن قيس
شيخ مذكور در كتاب مزبور باين سند از فضل شاذان در غيبة روايت كند ايضا بسند صحيح روايت
ميكند از سليم بن قيس هلالي كه او گفت گفتم بحضرت امير المؤمنين عليه السلام من شنيدم از سلمان
ومقداد و ابوذر چيزي از تفسير قرآن واحاديث منقوله از پيغمبر صلى الله عليه وآله وحال آنكه
شما خلاف آنها مي‌دانيد نزد ايشان و ديدم نزد مردم است و گمان آن باطل است اي امير مردم را نيز چيز
ديده و دانسته ايد كه دروغ مي‌بندند بر خدا و رسول او و از روي عمد و تفسير كنند قرآن را
برأيها و انديشهاى خود راوي گويد پس حضرت امير المؤمنين رو بمن نمود و گفت سؤال كردى پس بفهم جواب را
بدرستي كه آنچه در دستهاى مردمانست از تفسير و حديث همه حق نيست و تمام باطل
نيست بلكه بعضى حق است و بعضى باطل بعضى راست است و بعضى دروغ بعضى ناسخ است و
بعضى منسوخ و بعضى خاص است و بعضى عام و بعضى محكمست و بعضى متشابه بعضى محفوظ است و بعضى موهوم

و بتحقيق

و بتحقيق كه در عهد پيغمبر صلى الله عليه وآله دروغ بستند بر او بسيار تا آنكه آن حضرت برخاست بخطبه خواندن
و فرمود اى مردمان بدرستى كه بسيار شد دروغ بستن بر من هر كس دروغ به بندد بر من
از روى دانستگى و عمد پس بايد جاى خود را در جهنم مقرر و معين سازد ديگر
بعد از رحلت آن حضرت دروغ بستند اصحاب نفاق و شقاوت بر آن برگزيده حضرت
عزت بيشتر از آنكه در زمان حياتش بر او بسته بودند و جز اين نيست كه مى آيد بسوى تو حديث
بشما از چهار كس و راويان حديث بر چهار قسم مى باشند پنجمى نيست ايشانرا اول
مرديست از اهل نفاق كه مظهر ايمان و متصنع باسلامست يعنى اظهار ايمان ميكند و اسلام را
بر خود مى بندد و گناه بكار ميبرد و خود را در آنكه افترا زند و دروغ بندد بر رسول خدا صلى الله
عليه وآله پس اگر مردمان ميدانستند كه او منافق و دروغگوست قبول نميكردند از او قول او را
و تصديق نمى نمودند او را وليكن ميگويند مرديست از اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله او را ديده
است و شنيده و حال آنكه نديده است حال و بتحقيق خبر داد حضرت الله تعالى از حال منافقين بآنچه خبر داد
ايشان را بآنچه وصف كرده
و وصف كرد پس فرمود حضرت معبود كه فاذا رأيتهم تعجبك اجسامهم وان يقولوا تسمع لقولهم
كانهم خشب مسندة پس تو بگو چون منافقان در روزگار بعد از وفات پيغمبر صلى الله عليه وآله باقي ماندند
كه امامان و دعوت كنندگان باتش سوزان اند بسبب دروغ و كذب و بهتان پس متوسل
ايشان ساختند و والى و حاكم گردانيدند ايشان را بكتاب و ايشان را بر گردنهاى مردمان بار
كردند يعنى مسلط كردند ايشان را بر مردمان و خوردند دنيا را و بوسيله ايشان يعنى
تصرف در دنيا بهم رسانيدند بسبب ايشان و جز اين نيست كه مردمان با ملوك اند و

بادشاهان یعنی ملوک را تابع و بدنیا مایلند مگر کسی را که خدای تعالی او را از میل بملوک و محبت دنیا نگاه داد

و این راوی منافق کاذب مایل بدنیا یکیست از جملهٔ آن چهار راوی این حدیث حضرت

مصطفی صلوات الله علیه و علی جمیع الانبیاء و الاوصیاء **دوم** از ایشان مردیست که شنیده است

از رسول خدا چیزیرا ابر آن وجهی که شنیده است حفظ نکرده است و در آن گمان کرده در

خاطرش تو همی پیدا شده در کذب نبوده و دانسته دروغ بر پیغمبر نبسته بلکه گمان برده

درست یاد گرفته و پنداشته که محافظت آن نموده و آن حدیث در دست اوست

و عمل بمضمون آن مینماید و آنرا روایت میکند و میگوید آنرا از رسول خدا شنیده ام

پس اگر مسلمانان بدانند که او گمان غلط کرده از وی نپذیرند و روایتش را بقبول نشنوند

و اگر خود بداند که چنانست بالبته هر آینه ترک میکند آنرا و رد عمل بآن میکند و نه در صدد روایتش

در میآید **سیم** مردیست که شنیده است از رسول صلی الله علیه و آله چیزیرا که امر کرده

بآن و بعد از آن نهی فرموده است از آن یا آنکه شنیده است که آنحضرت نهی فرموده است

از چیزی و بعد از آن امر فرموده بآن و این راوی آنکه او نسخ آنرا نداند پس یاد گرفته

و حفظ کرده منسوخ آنرا و ندانسته ناسخ آنرا پس اگر بداند که آنچه او یاد گرفته منسوخست هر آینه ترک

میکند آنرا و اگر بدانند مسلمانان هر گاه بشنوند آن حدیث را از او که آن منسوخست

ایشان نیز ترک مینمایند **چهارم** آنکسیست که دروغ نبسته بر رسول خدا صلی الله علیه و آله

و دروغ گفتن را دشمن است از جهة ترسی که از خدای تعالی دارد و تعظیمی که رسول خدا را

مینماید و ترسی از خدا و بزرگ داشتن حضرت مصطفی را و [illegible] و فراموشی

نکرده آن حدیث را و سهو نیز نکرده بلکه بر همان وجهی که شنیده آن حدیث را یاد گرفته

پس روایت کرده است آنرا همچنانکه شنیده است و بر آن چیزی نیفزوده و از آن

چیزی کم نکرده است و دانسته است ناسخ و منسوخ حدیث را و عمل بناسخ کرده و منسوخ را

واگذاشته و رسیده اند (?) از پیغمبر و حدیث آنسرور هم چو امر قرآنست و همچنانکه در قرآن

ناسخ و منسوخ و خاص و عام و محکم و متشابه میباشد در احادیث پیغمبر نیز میباشد و

بود آنکه از رسول ص کلامی صادر میشد که آنرا دو وجه بود و کلامی بر زبان مبارکش

جاری میگشت که عام بود و کلامی میفرمود که خاص بود مثل قرآن و خدای تعالی فرموده

در کتابش که ما اتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا یعنی هر چه امر کند رسول خدا شما را

بآن فرا گیرید آنرا و هر چه نهی کند شما را از آن ترک کنید پس مشتبه شد کار بر آنکس که

نشناخت و ندانست که چه خواسته اند خدا و رسول ص و مراد ایشان از آن کلام

چه بود و همچنین نمیتوانستند تمام اصحاب رسول ص از آنحضرت ص سوال میکردند و هر کس

سوال میکرد جواب آنرا میفهمید و هر که میفهمید باید نگاه میداشت و بودند در

میان اصحاب آنحضرت قومی که هرگز از آنحضرت ص چیزی نمیپرسیدند و از کاهلی سوال

نمیکردند و خواستند که اعرابی تازه یا غریبی بیاید و از آنحضرت ص سوال نماید و

ایشان بشنوند و من داخل منزل رسول ص میشدم هر روز یکمرتبه و هر شب یکمرتبه

و خلوت میکرد آنسرور با من و با آنحضرت میگشتم هر جا که میگردید و اصحاب رسول خدا

میدانستند که بغیر از من با هیچکس آنحضرت با این طریق سلوک نمیفرمود و بسیار بود که

رسول خدا به خانه من می‌آمد و اکثر خلوت و مکالمه در خانه من واقع میشد و هرگاه
داخل بعضی از منازل آنحضرت میشدم خلوت میکرد از برای من و بر میخیزانید زنان
خود را و بغیر از من کسی نزد آنحضرت نمیماند و چون آنحضرت می‌آمد بمنزل من از برای خلوت
کردن بر نمیخیزانید فاطمه را و از پسرهای من و نه یکی از فرزندان مرا و هرگاه میپرسیدم از او
جواب میگفت مرا و چون خاموش میشدم و تمام میشد سؤال من آنحضرت ابتدا میکرد
با من بسخن گفتن و هیچ آیه از قرآن فرود نیامد به پیغمبر خدا مگر آنکه خواند و املا نمود بر من و نوشتم
آنرا بخط خود و تعلیم نمود مرا و یاد داد تفسیر و تاویل و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و
خاص و عام و ظاهر و باطن آنرا و سؤال کرد از خدا در حق من که عطا نماید بمن فهم و حفظ آنرا
پس فراموش نکردم هیچ آیه را از کتاب خدای تعالی و هیچ علمی را که املا فرموده بود از آن
و ترک نکرده و آنچه هست چیزی را که خدا تعلیم داده باشد آنحضرت را از حلال و حرام و امر و نهی
و طاعت و معصیت یا چیزی که پیش از این بوده یا بعد از این خواهد بود یا کتابی که نازل شده از کتب
سماوی قبل از آنحضرت بر یکی از پیغمبران فرود آمده الا آنکه تعلیم داد آنرا بمن و حفظ
کردم آنرا و فراموش نکردم یک حرف از آن و حضرت رسول خدا دست مبارک خود را میگذاشت بر سینه من و دعا میکرد از برای من که خدای تعالی پر کند دل مرا از علم و فهم و نور
و حکمت و میگفت ای پروردگار من تعلیم ده او را و محو مگردان از خاطر او چیزی را که
خبر داده ام و تعلیم او نموده ام پس گفتم ای پیغمبر خدا پدر و مادرم فدای تو باد ای رسول خدا
از آن وقتی که دعا فرمودی در حق من و از خدا درخواستی هیچ چیز را فراموش نکرده ام

و بیاد داده او را

و هیچ

و چیزی از من فوت نشده از آنچه تعلیم نموده مرا و حال آنکه آنچه تعلیم مرا نموده نوشته ام آیا می‌ترسی بر من
از فراموش کردن پیغمبر فرمود ای برادر من نمیترسم بر تو از فراموش کردن و راست میدانم
که دعا کنم از برای تو و بتحقیق که خبر داده است مرا حضرت الله تعالی که مستجاب کرده دعای مرا
در حق تو و در حق شرکای تو آنانکه قرین گردانیده است خدای عز و جل فرمان برداری
ایشان را بفرمان برداری خود و فرموده در شأن ایشان یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله
و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم گفتم کیستند ایشان ای رسول خدا فرمود آنانند اوصیا
بعد از من و آنانکه ضرر نمیرساند ایشانرا فرو گذاشتن آنکه ایشانرا فرو گذارد و
و ایشان با قرآنند و قرآن با ایشان و ایشان از قرآن جدا نمیشوند و قرآن از ایشان
جدا نمیشود تا وارد شوند بر من در کنار حوض کوثر بسبب ایشان نصرت می‌یابند امت من
و باران می‌بارد بر ایشان و بسبب ایشان دفع میشود بلا و مستجاب میشود دعا گفتم
بنام ایشان را یاد کن از برای من ای رسول خدا آنحضرت فرمود تو یا علی اول ایشانی
و بعد از تو این فرزند من و دست گذاشت بر سر حسن و بعد از آن این فرزند من
و دست گذاشت بر سر حسین و بعد از وی همنام تو پسر او علی که زین العابدین است
و زود باشد که متولد شود در زمان تو ای برادر من پس بگو با او از من سلام بعد از وی پسر او
محمد باقر شکافنده علم و خازن علم خداست و بعد از وی پسر او جعفر صادق است و
لقب او و بعد از وی پسر او موسی موصوف است بکاظم و بعد از وی پسر او علی ملقب است
برضا و بعد از وی پسر او محمد است تقی و بعد از وی پسر او علی ملقب است بنقی و بعد از او

خود و فرمان بردار را

پسر او حسن معروف است بزکی و بعد از و پسر او حجت قایم که خاتم اوصیا و خلفای حق و انتقام
کشنده است از اعدای او که برکند زمین را از عدل و داد همچنانکه پر شده باشد از جور و
ظلم بعد از آن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که خدا سوگند ای سلیم که شنیدم و دیدم او را در آن
هنگام که بیعت کنند با او در میان رکن و مقام و دیدم نعمتهای انصار او را و دیدم و شنیدم
قبیلهای انصار او را و همچنین اسمعیل گوید که بعد از آن حماد بن عیسی گوید که ذکر کردم این حدیث را
نزد مولای خود حضرت ابی عبدالله علیه السلام یعنی امام جعفر صادق آنحضرت گریست و گفت
راست گفته سلیم بن قیس روایت کرد این حدیث را پدرم از پدرش علی بن الحسین
از پدرش حسین بن علی علیهم السلام که آنحضرت فرمود که شنیدم این حدیث را از پدرم امیر المؤمنین
در آن هنگام که از و سوال کرد سلیم بن قیس و نیز این حدیث را شیخ ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی قدس الله سره
در کتاب کافی و تمام اثر ابن بابویه رحمه الله در اوایل کتاب اعتقادات با اندک زیادتی و دیگری
و اختلاف عبارتی روایت کرده اند زمرهٔ مومنان و کافهٔ موقنان را از این حدیث شریف فایده
حاصل بلکه سایر مذهبیان را اگر بقدم انصاف پیش آیند و تعصب باطل را بر کنار
نهند یکی از آن فواید آنست که گوش زد اهل خلاف میگردد و یقین ارباب یقین در تزاید
که خلفای حضرت سید المرسلین منحصر اند در ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین دیگر آنکه
معلوم میگردد که مانند قرآن و احادیث حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله ناسخ و منسوخ و خاص و
عام و محکم و متشابه میباشد و دیگر آنکه قرآن را ظاهری و باطنی باشد و باید دانست که معنی باطن
قرآن را تاویل میگویند و علم آن مخصوص است بخدای تبارک و تعالی و پیغمبر و ائمه اثنا عشر علیهم السلام

در اوایل

ناصبیان را

و بعضی از ایشان

و بعضی از ایشان که بر آن مطلع شده اند و آیه کریمه و ما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم
شاهد بر این مدعا کافیست و بر ظاهر است که هر گاه در زمان حضرت سید بیان دروغ بر آن
سرور علیه السلام می بستند بعد از وفات آنحضرت ارباب نفاق افترا بیشتر نموده اند
و مخالف حدیث را منقسم بچند قسم ساخته اند جمعی از علمای سنی گفته اند که حدیث سه
قسم است صحیح و حسن و ضعیف و از هر قسمی متنوع به نصف و پنج نوع گردانیده اند
و بعضی از ایشان گفته اند حدیث را الی ما لا یحصی تنویع میتوان نمود و بعضی هم از ایشان
گفته اند که در نفس الامر حدیث یا صحیح است یا ضعیف و اگر باصطلاح محدثین قایل شوند از
شصت و پنج نوع بیشتر خواهد شد اما قدمای علمای امامیه رضوان الله علیهم اجمعین اصطلاحی
بهر شرح ان طوسی داده اند و متاخرین ایشان الا از زمان علامه حلی علیه الرحمه تا بزمان ما اصطلاحی
دیگر است و ایشان در حد خبر متواتر خلاف کرده اند و حق اینست که حد معینی ندارد
و نظر با خبار آحاد گفته اند که اصول حدیث چهار است صحیح و حسن و موثق و ضعیف
یا بر آنکه قوی را داخل حسن گرفته اند و جمعی از علمای فرقه ناجیه گفته اند که اصول و فروع
حدیث مجموعی نوزده است و در حجیت خبر واحد سلیم الطرفین خلاف کرده اند و
آنکه از اخبار میدانند اکثر برانند که افاده ظن میکنند و بعضی مدعی قطع مطلب است
و بعضی او را اعتبار نکرده اند و در این باب سخن بسیار است و مقام گنجایش زیاده برین کلام
ندارد پس معلوم شد از مضمون حدیث مذکور و اصطلاح محدثین و انواع حدیث و
احکام و قواعد آن بخوبی اند هر گاه اخبار متضاده به ایشان رسد و لیکن حیران بشوند و بسیار

ان جرح این مراتب صلاح گفته‌اند و از جهت آنست که از بعضی عوام مسموع شده که می‌گویند
این کتاب را حضرت آخوند ملا محمد باقر خلف ارشد ملا محمد تقی بن ملا مجلسی در رجعت نوشته‌اند
بنا بر فاسد عقیده کرده چه معنی دارد که امام معصوم بر خلاف اسم بلکه بر خلاف قرآن
سخن گوید لهذا این شکسته ذکر حدیث مرفوع و مجهول از اصطلاح محدثین خاصه و عامه نقض
تا ضعفای شیعه مطلع باشند و بدانند که هر چه از احادیث نام کرده محل اعتبار نخواهد بود و
بعد از این سقم و صحت بعضی از مقالات و روایات آخوند ملا محمد باقر مبین خواهد شد
ان شاء الله تعالی پس اهالی ادعای علم کنند و کتب بها و رساله‌ها خالد تالیف نمایند
در میان عوام شهرت کنند مر باب اخبار متضاده را و اگر او را توفیق بین المتضادین را
اگر نتوانند منهوط باشند و حدیث شاذ ضعیف السند مرموز المتن را الاشد خود شاهد کوتی
ث زنند و آنکه حضرت آخوند ملا محمد باقر بن ملا محمد تقی بن ملا مجلسی در اوایل کتاب در رجعت
نوشته‌اند فرموده‌اند مختصر لیراعیت ده حدیث بنظر رسید و بخاطر فاتر رسیده که ترجمه
از احادیث حدیث دیگر موقوف بعضی رسانم و بعد از آن بر سر نقل آن ده حدیث رفته
فرموده‌اند ده حدیث اول شیخ عالیمقدار محمد بن ابراهیم نعمانی از اعاظم محدثین است در
کتاب غیبت بسند معتبر از ابو خالد کابلی روایت کرده است که حضرت امام همام
علی بن باقر علوم الانبیاء والمرسلین فرمودند ؛ کانی بقوم قد خرجوا بالمشرق یطلبون الحق فلا
یعطونه ثم یطلبونه فلا یعطونه فاذا راوا ذلک وضعوا سیوفهم علی عواتقهم فیعطون
ما سئلوا فلا یقبلونه حتی یقوموا ولا یدفعونها الا الی صاحبکم قتلاهم شهداء ؛ بعد از آن ترجمه

خواهند

بالغیب

بالغیب ترجمه فرموده‌اند بر نهج که گویا می‌بینم گروهی را که از جانب مشرق ظاهر شوند و طلب دین
حق از مردم کنند و مردم ایشان را دعوت نمایند پس از ایشان قبول نکنند پس بار دیگر طلب
کنند و قبول ننمایند پس چون این را ببینند شمشیرهای خود را بر دوشها بگذارند و جهاد کنند
پس مردم بدین حق در آیند پس ایشان این را قبول نشوند تا آنکه بر ایشان والی و پادشاه
شوند و آن پادشاهی در میان ایشان باشد و بکسی ندهند مگر بصاحب شما
یعنی حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه و بعد از ترجمه تأویل فرموده‌اند که بر صاحبان
بصیرت ظاهر است که از جانب مشرق کسی که دین حق را طلب نمود و مردم را بدین
حق دعوت کرد و پادشاهی یافت بغیر از سلسله علیه صفویه خلد الله ملکهم نبود مگر حضرت
آخوند ندانسته‌اند که قرآن را بی حدیث تفسیر کردن ممنوع است حدیث را بدعا حمل معنی
گفتن نامشروع است الا در این حدیث شاذ ضعیف السند حضرت آخوند هیچ قدر نکرده‌اند
را جماعتی که بیرون آمدند از مشرق از مسلم والا کسی را در این مقام بغیر از آنست دو
طلب حق کردند و مردمان ایشان ندادند و آخر بر ایشان دادند ایشان قبول
نکردند چنانکه معاد انجید سیرت ایشان کیان لهذا در حالیکه ترجمه حضرت آخوند نسبت
بعبارت الحدیث بی نقصان و زیادت و مطابقت نیست چنانکه اشاره بآن رفته وقوع
یافت الا ادراک در ادراک حضرت آخوند از کجا جمع مخمود حرف با را بر مشرق
بعضی است چرا نتوانند بود بعضی و بعضی انم در حدیث عبارت دین از کی
بیرون می‌آید ظاهر است حضرت آخوند نفهمیده‌اند که اگر مراد دین حق باشد مغلیش ابن

خواهد بود مردمان دین حق را بایشان دهند وایشان قبول نکنند و او رکن
این عبارت بر هیچ صاحب بصیرت پوشیده نخواهد بود وچنانکه از قول معصوم بر توجیه
بایشان حضرت آخوند فهمیده اند اگر حضرت آخوند سواد ندارند چه شود که بمرسلان نگذارند
کذارند و چند روزی به تحصیل مبتدای صرف و نحو بخوانند و تا سواد خوان و ستون شوند
دخل در حدیث نکنند یا عدم سواد و استعداد کمال بد باشند است دخل در حدیث ارکان
داری سواد دارند و تحصیل غفلت اند از برای دنیا و جر منفعت معنی حدیث را تغییر میدهند
اینچنین مخالف قید صلاحیت و منافی عدالت و از فسق اول و زر و بال بیشتر و
بعد آنانکه از برای دنیا اینطور حدیث را بمدعای خود ترجمه نمایند باید اینرا بر وجه بازند
وارباب فضیلت را لسند بوده اید مردم مگر اکثر از اصطلاحات علمی خبر ندارند قول نهر
بلکه غایت بیمروتیست و هر کاه کسی را حال اینباشد خواهد از برای دنیا پادشاه شیعه را
فریب دهد اگر قصد رسش از واعظی و پیشنمازی از برای فریب عوام الناس را بوده باز دور نخواهد
بر عالمیان ظاهر است ارشادت جنت مکان فردوس آشیان شاه اسمعیل حسینی موسوی صفوی
بهادرخان انار الله برهانه از کیلان برخاسته بوده و در آنوقت بلاد ایران از لوث
وجود مخالفان پاک ساخته و کیلان شهران بوده از بلاد تقیه است مراد معصوم
چنانکه از حدیث صحیح ظاهر میکردد و نه در اطراف شرق مکه و مدینه است با آنکه محتمل است
که مراد معصوم کیلان از بلاد شرقیه باشد و ظاهر است که مراد ائمه ما حرف حکایت اعتبار نداد
دیتواند بود خروج ابوالمقدار از شهر بوده و از آنجا بجانب شیروان تقیه فرموده

بعد حضرت آخوند ... از ... صحیح
... عجلی ... کلیب ... از ... حضرت
روایت کرده اند از حضرت ... بتوسط
اعضرت ... ابی جعفر ...
بلاد ... کس ... لیقال ...
مخصوص ... الصادقین ... یعطلون ...
یعطلون ... الضلال ...
عن ... الی ... حدیث ۹۹۹

و چون از دشمنان آل اسد ... حضرت تامل فرموده اند دران حدیث که حضرت
از علی الائمه رحمة الله علیهم اجمعین نقل کرده اند چنانکه بر متتبع ماهر ظاهر است
که از آن شیخ طبرسی در کتاب احتجاج روایت کرده چند کلمه از آن کلام
معجز نظام ایست که حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه فرموده فاما من کان
من الفقهاء صائنا لنفسه حافظا لدینه مخالفا علی هواه مطیعا لامر مولاه فللعوام ان
یقلدوه وذلک لایکون الا بعض فقهاء الشیعة لا جمیعهم فانه من رکب القبائح والفواحش
مراکب فسقة فقهاء العامة فلا تقبلوا منهم عنا شیئا ولا کرامة وانما کثر التخلیط فیما یحمل عنا
اهل البیت لذلک لان الفسقة یتحملون عنا فیحرفونه باسره لجهلهم ویضعون الاشیاء علی
غیر وجهها لقلة معرفتهم واخرون یتعمدون الکذب علینا لیجروا من عرض الدنیا ما هو
زادهم الی نار جهنم معنی فاما از فقهائیکه نگاه میدارند بایشان نفس خود را از نافرمانی
و حافظ باشد دین خود را و مخالف باشد هوای خود را و مطیع باشد امر مولای خود را پس مر
عوام راست که تقلید او کنند و این نمیباشد مگر بعضی از فقهای شیعه همه آن
پس هر کسی که مرتکب قبایح و فواحش شود مثل مراکب فاسقان فقهای عامه اند
قبول نکنید از و چیزیرا از ما و نیست کرامتی او را و جز این نیست که بسیار باشد
آمیزش در آن چیزی که متحمل میشوند از اهل بیت یعنی آنچه از ما فرا میگیرند و باطل
بسبب اینکه فاسقان آمیزش یافته لان الفسقة یتحملون عنا یعنی از جهت اینکه
فاسقان متحمل میشوند از ما احادیث را از برای آنکه تغییر و تحریف نمایند تمام آنرا بسبب

جهال که دارند و مبتلا اند چرا که بر عروض آخرت بسبب بلی که وقت موت ایشان بعضی اگر
جاهل و نادان و بنا بر آن از صنعت عرفان بهره نداشته این طور کار نمی‌کنند و دیگران بعد از روغ
سپاهی بند بند های تو رسید پس نمی‌بندند بسوی خود از عصی و متاع دنیا اکثر ایشان از آن توبه ایشان نفسی
بسوی آتش جهنم و حدیث شریف • یا داود لا تجعل بینی و بینک عالما مفتونا بالدنیا فان
اولئک قطاع طریق عبادی المریدین ان ادنی ما انا صانع بهم ان انزع حلاوة مناجاتی
عن قلوبهم • مناسبت تمام بمقام دارد یعنی ای داود عالمی را که فریفته دنیا باشد
واسطه میان من و خود مگردان که آن گونه عالمان راه زنند که مانع بندگان من اند از اراده
دارند بدرستی که ادنی چیزی که من بدیشان کنم آنست که حلاوت و شیرینی مناجات خود را از
ایشان انتزاع می‌نمایم و لذت راز گفتن خود را از قلوب ایشان بر میدارم و همچنین
قول عیسی علیه السلام فرموده است • یحیی اقول لکم ان شر الناس لرجل عالم آثر دنیاه علی علمه
فاحبها و طلبها و جهد علیها حتی لو استطاع ان یجعل الناس فی حیرة و ما ذا یغنی عن الاعمی
سعة نور الشمس و هو لا یبصرها کذلک لا یغنی عن العالم علمه اذا هو لم یعمل به ما اکثر ثمار الشجر و لیس کلها
ینفع و لا یؤکل و ما اکثر العلماء و لیس کلهم ینتفع بما علم و ما اوسع الارض و لیس کلها تسکن و ما اکثر
المتکلمین و لیس کل کلامهم یصدق فاحتفظوا من العلماء الکذبة الذین علیهم ثیاب الصوف منکسو رؤسهم
الی الارض یزورون به الخطایا یطرفون من تحت حواجبهم کما یرمق الذئاب و قولهم یخالف
فعلهم و هل یجتنی من العوسج العنب و من الحنظل التین و کذلک لا یثمر قول العالم الکاذب الا
زورا و کل من یقول یصدق • و ایضا از مناسبت آنچه در وصایا و نصایح حضرت رسالت پناه

ابوذر

ابوذر غفاری رحمه الله علیه فرموده • یا اباذر ان شر الناس منزلة عند الله یوم القیمة
عالم لا ینتفع بعلمه و من طلب علما لیصرف به وجوه الناس الیه لم یجد ریح الجنة یا اباذر من
ابتغی العلم لیخدع به الناس لم یجد ریح الجنة • یعنی ای ابوذر بدرستی که بدترین مردمان از روی
منزلت نزد حضرت الله تعالی عالمیست که منتفع نشود از علمش و هر کس طلب علمی
کند از برای آنکه بسبب آن علم رویهای مردمان را بسوی خود کند بوی بهشت را نخواهد یافت
ای ابوذر هر که طلب علم کند برای آنکه مردمان را فریب دهد بوی بهشت نخواهد یافت • اخبار
درین باب بسیار است اما زیاده برین منافی اختصار است و کثرت دنیادار اظهر من الشمس است
را بواسطه این صفت که حضرت آخوند شده و در طبیعت اکثر صاحب مروت
جایگیر گشته نه قاعده عدالت و پیشنماز است بلکه طریقه جهالت و کبوتر بازی است
چنانکه رند کبوتر باز همیشه در ترس و بیم است که مبادا کبوتری از دور رسیده بر بام غیر نشیند
واعظ و پیشنماز حریص دنیا دوست و بدام در مقام عام فریب است و دایما دل او
پرستی لرزانست که مبادا یکی از مریدانش و معتقدانش از او سر باز زند و بواعظ و
پیشنماز دیگر میل کند بر هوشمندان جهان ظاهر و عیان است که آنکه واعظ نمی‌باشند اگر
در مسجدی صد واعظ و پیشنماز باشند و اگر هزار واعظ و پیشنماز بجای ترک
اگر از روی فرض عالمی جامع شرائط علم و فنون باشد و در مسجدی که او بامامت نماز مشغول
باشد او گوید که اسلام در برابر این شخص مردمان مرده اند و آب نزا ابطاعات
مرغب از مناهی و معاصی مرتب گرداند و صفات حضرت باری تعالی و نعوت انبیاء

مناقب و فضایل ائمه هدی بگوشش ایشان رسانند ملا مذکور سلامت نخواهد از کرد
وحشت و اضطراب از وسر نخواهد زد و افسوس که سید بیچاره را که مدتها در تحصیل علوم
دینیه رنج کشیده و در حضور شیخ مولانا محمد عطا استرآبادی دانشمند عالم در مدت
یک سال کامل الحمد لله بر آن تغییر کرده تهدید بعزل و لعنت به مسجد دیگر رود و در مسجد موعظه
نکردی و فکر از بفلان فلان که چه حضار سید را مناسبت بحال مرشدان عدالت دارد و در
واقع هر گاه بسبب در رعد ملا محمد محسن کاشی مسجد جدید عباسی سید حسین شریف الاوقافی
بمسجد جامع قدیم آید و در حلقه مهمان باشد آنحضرت آخوند جمعه جمعه و اعظم و ممتاز را
با او میکند اشتد چه قصور داشت با خواجه زاده و مولازاده خود عناد ورزیدن و از او
در دل گرفتن بهتر بود برای ساعتها گذشته هنوز آن کدورت باقیست ظاهر است که شرط
عدالت نیست مگر بانیان این مسجد را خاصه از برای اولاد و احفاد ملا محب شاه بنا کرده اند
اگر چنین باشد حضرت آخوند مردمان از ابان هند میسپارند بمنبر ایشان را خود چرا بان عمل نمیکنند
ایا خواجه زاده و مولازاده حق خاص شدن شرط عدالت است مگر حضرت آخوند
حکایت ابو حنیفه و کودک علوم را نشنیده اند اگر چه این اربعین در سال هزار و هشتاد
و یکم از هجرت قلمی گشته اما چون حضرت آخوند در که حق تعالی فرمایند در اواخر
ماه شعبان سال هزار و هشتاد و دو ایام احمد کلمه را اضافه کردانید بجهت حضور صحبت حضرت
آخوند مطالعه فرمایند کتابدار ملا محمد غزالی نوشته و از کتاب الکشف و التبیین فی غرور
الخلق اجمعین تمام کرده و در آن اصناف مغلوبین را منقسم بچند قسم گردانیده تخصیص

ازآن

اول کتاب متطر در اول مذهب ارشاد ذکر اقسام علما مخرو میگوید فرقه اولی احکموا العلم والعمل الظاهر
وترکوا المعاصی الظاهرة وغفلوا عن قلوبهم فلم یمحوا منها الصفات المذمومة عند الله تعالی کالکبر
والریاء والحسد وطلب الریاسة والعلو وارادة السوء بالاقران والشرکاء وطلب الشهرة
فی البلاد والعباد وذلک غرور بسبب غفلتهم عن قوله علیه السلام الریاء الشرک الاصغر وقوله علیه السلام
الحسد یاکل الحسنات کما تاکل النار الحطب وقوله علیه السلام حب المال والشرف ینبتان النفاق
فی القلب کما ینبت الماء البقل الی غیر ذلک الاخبار وغفلوا عن قول الله عز وجل الا من
اتی الله بقلب سلیم فغفلوا عن قلوبهم واشتغلوا بظواهرهم ومن لا یصفی قلبه لا تصح طاعته
یعنی فرقه دیگر استوار کردند علم و عمل ظاهر را و ترک کردند معاصی آشکار را و غافل شدند
از دلهای خود پس محو نکردند از دلهای خود صفتهای نکوهیده نزد حضرت الله تعالی
مانند کبر و ریا و حسد و خواستن ریاست و سروری و بلندی خواستن بر اقران و همسران
و شریکان و خواستن شهرت در شهرها و در میان بندگان خدا و بسبب این غرور غافل
بودن ایشانست از قول پیغمبر صلی الله علیه و آله که میفرماید ریا شرک کوچک است و میفرماید
حسد میخورد نیکیها چنانکه میخورد آتش هیزم را و میفرماید دوستی مال و شرف میرویاند
نفاق را در دل چنانکه میرویاند آب سبزی را و بغیر این از اخبار و غافل شده اند از قول
حق تعالی که میفرماید الا من اتی الله بقلب سلیم پس غافل شده اند از دلهای خود و مشغول گردیدند
بظاهرهای خود و هر کس صاف نباشد دلش صحیح نیست طاعتش و ملا ردم و والد مرحوم
حضرت آخوند از بزرگترین مریدان او بود و حضرت آخوند او را کافر و ملعون میداند

راکه آن صفتها

خوب بسیار دارد از انجمله است آنکه میگوید من ثم کنز لایا دادن علم و فن تبیع دادن
بدست راه زن و پس بارها حضرت اخوند در صحیح باید غافل نشوند خصوصا در ترجمه کردن و
تاویل مضمون حدیث و به سنه جوهری در صحاح میگوید که الترجمان ان یتکلم الرجل بالظن قال
الله تعالی رجما بالغیب یقال صار رجما لایوقف علی حقیقة امره و منه الحدیث المرجم بالتشدید
وتراجموا بالحجارة ای تراموا بها و بعضی از مفسرین در مقام بتقریب استعاذه بعد از الله گفته اند
رجیم فعیل بمعنی مفعول فرموده اند که میتواند بود بمعنی فاعل باشد چون در اصل رجم بمعنی رمی است
ان الشیطان راجم الخلائق بالاضلال یعنی مبعد ایشان از قرب جوار الله و باز بر سر قول جوهری رفته
اند در صحاح میگوید و یقال قد ترجم کلامه اذا فسره بلسان اخر و منه الترجمان و ذلک لان المترجم
الخ الغیر یحلم فیتقول ترجمان و بعد از آن گفته اند فیعلم من هذا الترجمة ان من شان الشیطان ان
ترجم کلام الانسان لا ان یبین ان امر فیجد له سبیل الاغواء و یترجم الکلام کاذبا بالسیر
فی معناه الحقیقی الا ان بنوع اخر یعنی پس معلوم میشود که از شان شیطان است که ترجمه کند کلام
مردم را از برای مردم بزبان دیگر پس بافت میکرد و از برای شیطان راه گمراه کردن ایشان و
ترجمه میکند کلام دروغ را تا منصرف شود از معنی حقیقی او با نوع دیگر پس میگوییم
در ترجمه کلام معصوم هرگاه بر خلاف مراد معصوم باشد تهمت است بر او افترا زدن است
بر معصوم و اگر کسی بر امام معصوم افترا زند حقیقة بر پیغمبر و بر خدا افترا زده زیرا که در کتاب
کافی حدیثی هست که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده اند حدیثی حدیث ابی و حدیث ابی
حدیث جدی و حدیث جدی حدیث الحسین و حدیث الحسین حدیث الحسن و حدیث

الحسن

تغییر و

فعیلیت بدل

نقل بدل

ازین ترجمه و

الحسن حدیث امیر المومنین و حدیث امیر المومنین حدیث رسول الله و حدیث رسول الله
قول الله عز و جل یعنی حدیث من حدیث پدر منست و حدیث پدرم حدیث جد منست و حدیث جد من
جدم حدیث حسین است و حدیث حسین حدیث حسن است و حدیث حسن حدیث امیر المومنین است
و حدیث امیر المومنین حدیث رسول الله است و حدیث رسول الله قول خدای عز و جل است و هرگاه
از ایه کریمه اتاکم الله و حدیث شریف مرکب مولانا محمد مولانا مبین و مبرهن است که هرگاه باد شاهان
ما ابقی الله ... خواجه زاده و سولار از جمیع پادشاهان روی زمین اند
که درست سهل که حدیثها زنند و اینطور اخبار را تاویل هر نوع کنند که اگر عیاذا بالله بدست علمای
مخالف افتد نه این بطور علمای امامیه دراز کنند و بعضی را بهانه کرده نزد عوام حق جمیع علما شیوه
بودم قید و صلاح نسبت دهند اما حدیث دیگر از آن حدیثها که اصل مطلب حضرت اخوند از نوشتن
کتاب در رجعت ترجمه آن حدیث بوده است که حضرت اخوند نقل فرموده اند از حضرت امام جعفر
که گفته اذا قام القائم بخراسان و غلب علی ارض کوفان و ملتان و جاز جزیرة بنی کاوان و قام منا
قائم بجیلان و اجابته الابر و الدیلم و ظهرت لولدی رایات الترک متفرقات فی الاقطار
وکانوا بین هنات و هنات اذا خربت البصرة و قام امیر الامرة فحکی علیه السلام حکایة طویلة ثم
قال اذا جهزت الالوف و صفت الصفوف و قتل الکبش الخروف هناک یقوم الاخر
و یثور الثائر و یهلک الکافر ثم یقوم القائم المامول و الامام المجهول له الشرف و الفضل و هو من
ولدک یا حسین لا ابن مثله یظهر بین الرکنین فی دریسین یظهر علی الثقلین و لا یترک فی الارض الا دنی
طوبی لمن ادرک زمانه و لحق اوانه و شهد ایامه حضرت اخوند این حدیث را بانیطور ترجمه نوشته اند که

ترجم و

باشد بدل

خروج کند پادشاهی از خراسان و غالب شود بر زمین کوفه و ملتان و بگذرد از جزیرهٔ بنی کاوان
که در حوالی بصره است و خروج کند از ما پادشاهی در گیلان و او را اجابت کنند و یاری نمایند
اهل ابر که در حوالی استرآباد است و دیلم و قزوین و حوالی السنه و علم شود از برای فرزند من
علمهای ترکان و متفرق شوند در اطراف عالم و در ملکهای شریف و در جنگها و فتنهای عظیم
ایشان روز بروز در رونق و جنگ کنند در بصره و بر خیزد پادشاه پادشاهان اهل حکایت طولانی
بیان فرموده راوی از بیان آن خسته شد پس فرموده الله که تهیه کرده شود چندین هزار لشکر و
بر کشیده شود صوبها و بشکند فوج فرزند من و در آن هنگام دیگری پادشاه شود و طلب خون
آن کشته بکنند و کافر را هلاک گردانند پس بعد از زمانی قایم آل محمد عالمیان در از روز او بیند
ظاهر شود امامی مردم قدر بشناسند او را و [illegible] بر بندد و ولایت شرف و فضیلت عالمیان
و او از فرزندان است از حسین و وصف نشود در گردش او جای بهم برسد ظاهر شود در میان
حرکت کوه معظم با جماعت اندک و خروج دانش غالب کرد و مردم [illegible] ولایت وطنهای برار
زمین بر اندازد و خوشحالی [illegible] اولاد [illegible] برود کار روایات او بسیار و در حدیث تعین
حاضر کرده و بعد از این ترجمه حضرت آخوند فرموده اند که ظاهر است که خروج کننده از خراسان اشاره است
با مرای ترکان مثل چنگیزخان و هلاکوخان و خروج کننده در گیلان اشاره است به این پادشاه
رضوان مکان شاه اسمعیل حسینی انار الله برهانه مع الائمة الطاهرین لهذا حضرت فرموده از ما است
و او را فرزند یاد کرده و از میان خسروان روزگار بهمین نسب عالی مقدار بهمین سلسلهٔ علیه ممتاز
و سرافراز شده و پادشاه پادشاهان با مراد همان جنگ و خونریزی [illegible] یا دیگری از سلاطین از اولاد او

و چنین راوی بسیاری از حدیث را انداخته است خصوص حکم بسیاری کرد و کشتن فوج فرزند
خود را بگیلان این خبر اشاره است بشهادت شاهزاده عالی مقدار صفی میرزا نور الله مضجعه و
پادشاه دیگر در طلب خون نماید اشاره است به سلطنت سلطان علیین آشیان شاه صفی اول
افاض الله علیه شآبیب الغفران و چون حدیث را اختصار کرده اند بعد از وقایع بعد از آن انتهی حضرت آ
خوند در این حدیث شاه ضعیف سند است اگر صحیح باشد از متشابهات حدیث خواهد بود در مقام
افتاده در آمده اند و ذکر آنها در ترجمه فرموده اند چرا که معنی آن چشم پوشیده اند و زبان مبارک از
بیان او در کام خاموشی کشیده اند کاشکی بیان میفرمودند که پادشاهی از خراسان خروج کرد و بر کوفه
و ملتان غالب آید و از جزیرهٔ بنی کاوان گذشته باشد اگر چه در این حدیث عبارت و قایم
مقام با گیلان واقع است لیکن بسیار جرأت داده [illegible] که لفظ را واقع است قطع نظر از آن کرده
با حدیث اول مغایرت و منافات دارد بحسب معنی چرا که در آن حدیث مذکور بود [illegible] نجوم
قد خرج امام المشرق و در این حدیث مسطور است قائم مقام گیلان و [illegible] حضرت آخوند
بدانند شبهه بر خلاف شریعت این طور حدیثها را نفهمیده یا بسبب اغراض دنیوی
بمقتضای حواس خمسه معنی لفظ بخلاف آداب در رعایت حرمت دولت بر شکوه اخبار
زدن و با پادشاهان از در غرور و فریفتن در آمدن و حال آنکه اینها را انضمام جالت
و غیر آن است از سلاطین و ملوک جهان آن فضیلت حاصل نیست زیرا که آن بدلیل
حدیث و قرآن خواص زاده و مولا زاده جمیع اهل ایمان جهانند چنانکه مذکور شد القصه در
بعضی نسخه را از خط شریف حضرت آخوند نقل کرده شده چنانکه ناسخ ضبط کرده بود اگر

بروشن بنظر رسیده و در بعضی ابواب بر وزن حسیار و فوروهم اند در حوالی استرآباد است
صاحب قاموس میگوید الدیلم جبل معروف و صاحب دیوان الادب میگوید الدیلم جیل من الناس
و جوهری مثل او میگوید و صاحب ادات الفضلا میگوید دیلم نام ولایتیست و صاحب معرفة
البلدان میگوید دیلم نام شهریست و از آنجا تا قزوین پنج روز راهست و هم او میگوید دیلم
مخفف دیلمانست و کسی را که از آن شهر و میان آن نسبت دهند دیلمی گویند چنانکه کسی را که از شهر کاشان
منسوب میسازند کاشی میگویند و صاحب نفایس الاقالیم میگوید بلاد الدیلم بارض الجبال و بها
علی کثیر و در تصحیح رجال طبرستان و این فقیر میگوید که آل بویه که طایفه اند از سلاطین
عجم و ابن بابویه رحمة الله علیه معاصر بعضی از ایشان بوده دیالمه گفته‌اند بجهة آنکه بویه جد ایشان اهل
از شهر دیلمانست و دیلمان که او را دیلم نیز گویند از بلاد گیلانست و شهر لاهیجان و ان نیز از
شهرهای گیلانست تحقیق کشف مجملا میشد اگر حضرت آخوند از ایات متفرقات در اقطار
و جهات آن میدادند دا یا کسیکه چه کرده اکثر این جهات و بهات را معنی نکرده اند و شاید
حرب البصره و بر آن جامع در حضرت آخوند از سواد قند کجا بهم خوانده باشند و بعد از خواندن بصره
قایل شدن حضرت آخوند بجهت طرف آنکه او به چاه را کار حضرت آخوند در معنی قوم امیرالامرا تردد
و از حکایت طوطی ریش را … نقل انحدیث مشهور و لازم بخواند بعد از باب …
گفتن ساختن بعنوان دیگر گفتن خوش … مذکور و احتیاط است از حکایت مجدد و بعضی
از وقایع بوده … فرموده اند صادقه است اگر مذکور میشد ابهام مندفع میگشت و راه غور
در لغات مسدود نمیگردید و اگر حضرت آخوند توضیح معنی مجدد حضرت الالوف وصف الالوف

ساکه

ابن کامل بلاد و جزیره بنی کاوان غیر معروف است و بعضی تا با امروز دیلم را قزوین میگفته بود فیروزآبادی میگوید ح

قال الکسائی … علیه … الحمد لله … هنا …

که بعد در جای خود معلوم چه مقصود داشت و مراد حضرت آخوند از نفی و بلجای زبان تحقیق
نمایند که چندین هزار لشکر در معنی حضرت الالوف نوشته اند معقول است بهر حال ازین
چندین هزار لشکر که لشکر با چهار لشکر اگر تعداد فرمایند هیچ نقصان بفضل و کمال ایشان
نداده هرگاه بگمان حضرت آخوند مطلب از قتل الکتب الحروف شاه عباس … در صفوف
صفوی را شهید گفتن چه معنی داده ظاهر آنحضرت آخوند ندانسته اند مراد این خوش آمد گفتن
بلکه … خود است و حال آنکه قتل الکتب الحروف این معنی نداده فتح فرزند خود را
بکند و آنکه فرموده اند مراد ایشان دیگر طلب جمع … با آنکه اصلی موافقت این
نقل نداده و از عقل نیز دور است زیرا که هر گاه … در حیات … از وجهی طلب جمع میکنند
دیگر حضرت آخوند از کجا دانسته که … در عقام این معنی … طلب جمع کنند ظاهر است
حضرت آخوند ندانسته اند که ثوار از ثور و ثوران مشتق است و محل الیمین و او از باب
نصر است و آنکه بمعنی طلب جمع گرفته اند ثار و ثوره است و مهموز است از باب منع
و مصادر عشق ثار … بمعنی همزه و علمای صرف گفته اند رواست که همزه را بالف
بدل کرده ثار ثیار گویند و میتواند بود … بمعنی بیان و حضرت آخوند از باب افعال
شده باشند و بر فرض تسلیم … الکافر … اند که فرار از اهلاک کنند اگر حضرت
آخوند در غیبت تقویت معانی جمع گویند کلام … اصل لفظ کافر وارد لام استغراق است
با حدیث صحیح چه خواهند کرد که مفید این معنی است که الام … عهد … است و اگر حضرت
آخوند تغییر و تاویل این حدیث را بگمان صواب ایشان خود منسوب ساخته اند مناسب حال

فرق ثور از ثار

لا تسلم که عبارت کافر در این مقام بمعنی گفتار بکشد بدل ضعیف ح

این حدیث

مدعیان فضل و کمال نیست اگر دست از این طور کارها بدارند و طریقه اهل تعین بدست
ارند از برای ایشان بهتر خواهد بود و باید دانست که فقیر سالها در جناب حضرت صاحب بحر این
کلمات نبود از جهت آنکه حضرت آخوند از روی غلط در بیان بعضی احادیث گفته اند اگر
فرموده اند چون راوی بسیاری از حدیث را انداخته است بخصوص حکم نمیتوان کرد که ما از
تجسس انجه که ... ضعفای شیعه ... شاید رتبه هر کس را در علم انساب سعد و کرامت
استقلال ... در اینجا بجمع العلل سال هزار و هشتاد و سیم از هجرت حضرت رسالت
پناه در مجلس بعضی از مشاهیر فضلا در مقام اصلاح بعضی از گفتگوهای حضرت ملا در آمده اند بخاطر
میرسد این رساله را از ذکر افادات ایشان خالی ... مسموع شد فرموده اند که برخواست

تایید کرده

بجز ... غالب ... و مثال چنگیز خان بود بعد از چشم پوشیدن از آن که در عبارت
فاذا قام القائم بحرب ... را راهی نیست که چنگیز خان در خواب دیده بود که بر جهان غالب آمد
و ارباب سیر و تواریخ از خواب دیدن او یا خواب دیدن هلاکو اعتماد نکرده و ذکر کرده که از مصنفات
و مولفات ... کرده باشند ... خواب ... صاحب تقاسیم الاقالیم میگوید
خان ... و باتفاق در فتح چنگیز خان سلطان علاءالدین مسعود ...
هندوستان ... پادشاهان ... مثل او نبود هذا مغول
خبر از عظمت ... او خبر یافتند از ... کامل ... نافذ و آن
تتبع ... دیگر ... رساله ...
تحقیق ... اند ... و دیگر فرموده اند هم در کتاب ...

مبارک

حسب البصره ... تعجب است بعد از آنکه ... بر سر حضرت آخوند ... اند
تابع نسخه و ملازم ... ساخته اند ظاهر احوال آنچه فقیر را ... اند از اقسام حدیث غافل شده اند
هر خبر ... تفاضل ... دیده اند ... ضعیف السند در باب ... این اخبار ...
... مسند ... در باب روایت ... حجت کفایت خواهد کرد به تخصیص
هر کجا اخبار صحیحه معارض ... اخبار ... انصاف ملاحظه باید در این
از چنین چند حدیث صحیح معارض اند و حدیث ضعیف که حضرت آخوند نقل فرموده اند
خواهد یافت و دیگر در این وقت مقرر ... حضرت آخوند فرموده اند ... ذکر کرده اند
عجب میدارم ... از جانب حضرت ملا در واقع کدام غلط
خطا از این عظیمتر تواند بود ... داشتن خدا و رسول ... طلوع کند خورشید
سپهر ... وقت ظهور آن نور راه دهد و خواهد
... سبحان الله ... نقل ... مجهول السند و موقوف ...
... خدا از برای ...
... حکما ...
... غلطهای حضرت آخوند ...
... غلطها دیده اند ... در این باب سکوت ورزیده اند حضرت حق تعالی
بطریق صواب ... اتبع الهدی و مجملا ... حضرت ملا است
هر چه در هر کتاب ... التحقیق ... و بعضی کتابهای معتبر ...

اعتبار ساقط باید از آنجمله آنکه حضرت آخوند علی رؤس الاشهاد بتفصیل نقل فرموده اند
آمدن هاروت و ماروت را با اهل و حکایت زنا نمودن و شراب خوردن و بت پرستیدن
و تعلیم سحر نمودن و کشتن و عذاب دنیا را بجهت اختیار کردن و اهل بابل سحر یاد دادن و در چاه
معذب و منکوس معلق شدن و حضرت آخوند ندانسته اند که نزول ایشان بامر حق تعالی از
جهت هدایت خلق بوده نسبت معصیت بایشان دادن از مفتریات نواصب و برخلاف
مذهب است و منافی وجوب عصمت ملائکه و انبیا و ائمه است اگر حضرت آخوند خواهند به تحقیق
انجامند نمایند بکتاب عیون اخبار الرضا و کتاب تبیان اهل الضلال و غیر آن از کتب معتبره علمای امامیه
رجوع نمایند اگر مریدان حضرت آخوند در مریدی غایت مبالغه دارند اخبار و نقلها را
که از حضرت آخوند شنیده اند بجهت آنکه این فقیر املا کند و اظهار نمایند معلوم گردد که نور خلاف
آخوند که نقل کرده غلط است نقل [illegible] و افاضت ناه مینمایند و هرگاه که بزرگی از
زبان بلاغت ایشان حضرت آخوند بعضی بعد از بعضی بتفصیل بر زیاده و نقصان حدیث هاروت
و ماروت مسائل نقل نموده اند این فقیر از مضمون و مدرجه اینها دانسته که حضرت آخوند اینها را از
تفسیر علی بن ابراهیم بن هاشم رحمة الله روحه نقل نموده اند با آنکه این مرد بسیار بزرگ مرتبه و عالی
درجه و بغایت ثقه موثق است این روایات از درجه اعتبار ساقط است و معلوم نیست
که حضرت آخوند دانسته اند که محمد بن قیس که در اول سند این روایت واقع است کدام محمد بن
قیس است باید دانست که شهید ثانی رحمه الله علیه در کتب خود در علم درایه نوشته میفرمایند که محمد بن قیس مشترک
است و هر گاه که کان فیه محمد بن قیس عن ابی جعفر علیه السلام فهو مردود لاشتراکه بین الثقة و الضعیف الا ان

یوجد القرینة قطع نظر از این شبهه در سند آنچه هست محمد بن قیس میگوید پرسید از عطا و نحن
شاید این عطا عطاء بن ابی رباح باشد که از فقها و مفسرین مخالفین است یا بعضی دیگر از
سائلین چنانکه از لفظ نحن مستفاد میگردد و یا بعضی از صحابه و تابعین که از مخالفین باشند
و امام علیه السلام از روی تقیه موافق اعتقاد و مذهب ایشان جواب گفته باشد اگر خوب
تأمل کنند حضرت آخوند با اخبار کار ای بر بنده بغیر ایشان احدی فرقی در میان مذهب خاصه
و عامه نخواهد ماند بخاطر دارند حضرت آخوند یا فراموش کرده اند بعد از گفتگوی این
کمترین از این قول بسیار نادم گشتند و در رساله ها در مذمت صوفیه و حکما نوشته اند
بخلاف آنکه قایل شوند چنانکه والد علامه خود مانند مبالغه بسیار کرده اند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
در غزوه احد زخمهای بسیار یافته بود از آنجمله جراحتی که بود در ساق پای آنحضرت که پیکانی در آن
در استخوان جای گرفته بود چنانکه در ولایت نامه این ضعیف نوشته ام این غلط است دیده اند از
والد اصل نیز برگردیدند پس باید حضرت آخوند تتبع والد خود نمایند و بال دیگر است
رغبت جهال مغرور نکردند از این قبیل نقلها بسیار است که حضرت آخوند و والد
مرحوم ایشان نقل فرموده اند بنا بر آنکه این فقیر بعد از عوام را شناخته بسکوت خواهش
ساخته و اگر مأمور نمیشد بنوشتن این رساله هرگز جواب نمینمود چه از آنجمله یافته ام که عیب
توجیهی است و بجهال [illegible] حسب و نسب و فضل و کمال پایدار است و اگر علیان شیخ بهاء
بر دوی شناسنده [illegible] چنانکه در رساله اعلام المحبین تفسیر نوشته و در رساله ادرار
الی قلیل قید نموده سند هایی غلو و ضلال عامیان در باده دیوانگان و مجنونان است

بلکه در همه جا افراط و تفریط ایشان بحد و نهایتی است که درباره علما و علمای نامی بر بالا
که با سواد مسعود فرزاید اعتقاد دستغنی زاده در صدر مجلس جای دهند و قدوه و اسوه تحقیق
نام نهند و از کاملی عالم ساکت یا کسیدی فاضلی باشاخته و جاهل نیست سلام کنند گوشه
ابرو و حرکت ننهند جای لکه لب بجواب بند با تعظیم و تکریم نمایند از عزیز نمیدارند
این طریقه سیئه که نزول آن در این زمان است همیشه بخت ظاهر بیان جهان بدیشان بهم صاحبان
مکر و حیل و ساکوی و اهل بلاده و بلاهت و جاهلی را عزیز دارند و مردم سالکان از زرق و ریا
و فریبند که و مکار بیها خانها باشند فروگذارند و بعضی از اصحاب فضل و کمال چند فروش
راست بندارند و ایشان را اکثر بهوار و بساط درگاه بدار … بر اخفش و کوس اله اعمش
بلبس اکرام ان کذرند بلکه بحقیر ایشان نزند بلکه بطریق تمسخر و استهزا اهی کریند
حضرت الله تعالی نیز بوده بیا کرام فرماید هذا الحکم علی من اتبع الهدی

از لوازم و

الحدیث الثانی قال الشیخ الصدوق ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه رحمه الله علیه
فی کتاب کمال الدین و تمام النعمة حدثنا احمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی رضی الله عنه عن علی بن ابراهیم
بن هاشم عن ابیه عن عبد السلام بن صالح الهروی قال سمعت دعبل بن علی الخزاعی یقول انشدت
مولای الرضا علی بن موسی علیه السلام قصیدتی التی اولها • مدارس آیات خلت من تلاوة •
و منزل وحی مقفر العرصات • فلما انتهیت الی قولی • خروج امام لا محالة خارج • یقوم
علی اسم الله و البرکات • یمیز فینا کل حق و باطل • و یجزی علی النعماء و النقمات • بکی الرضا
بکاء شدیدا ثم رفع راسه الیّ فقال لی یا خزاعی نطق روح القدس علی لسانک بهذین البیتین فهل

تدری من هذا الامام و متی یقوم فقلت لا یا مولای الا انی سمعت بخروج امام منکم یطهر الارض
من الفساد و یملاها عدلا فقال یا دعبل الامام بعدی محمد ابنی و بعد محمد ابنه علی و بعد علی ابنه الحسن و
بعد الحسن ابنه الحجة القائم المنتظر فی غیبته المطاع فی ظهوره لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله
ذلک الیوم حتی یخرج و یملاها عدلا کما ملئت جورا و اما متی فاخبار عن الوقت و قد حدثنی ابی عن
ابیه عن آبائه علیهم السلام ان النبی صلی الله علیه و آله قیل له یا رسول الله متی یخرج القائم من ذریتک فقال
مثله مثل الساعة لا یجلیها لوقتها الا هو لا یاتیکم الا بغتة • ابن بابویه بسند مذکور نقل کرده از عبد السلام
بن صالح هروی که گفت شنیدم از دعبل بن علی خزاعی که گفت خواندم بر مولای خود
علی ابن موسی الرضا قصیده ای را که اولش این بیت • مدارس آیات خلت من تلاوة •
و منزل وحی مقفر العرصات • یعنی … • خروج امام لا محالة خارج • یقوم علی
اسم الله و البرکات • یمیز فینا کل حق و باطل • و یجزی علی النعماء و النقمات • یعنی … روح القدس
… گریست … سر برآورد … گفت و فرمود ای خزاعی روح القدس
بزبان تو ناطق شده است باین دو بیت آیا میدانی که این امام کیست که خروج خواهد کرد
و کی … امامت قیام خواهد نمود گفتم نمیدانم ای مولای من الا اینکه شنیده ام که امامی از شما
خروج کند که زمین را از فساد … پاک کند … پر کند از عدل … فرمود ای دعبل
امام بعد از من پسر من محمد است و بعد از او پسر او علی و بعد از او پسر او حسن و بعد از او پسر او
حجت قائم منتظر است در زمان غیبت … و مطاع است در زمان ظهور …
اگر باقی نماند از دنیا الا یک روز هر اینه دراز گرداند حضرت الله تعالی آن روز را تا آنکه

[illegible]

تا ظهور کند و پر کند زمین را از عدل چنانکه پر شده باشد از جور و ستم اما اینکه ظهور چه وقت خواهد کرد
این خبر دادست از وقت و بتحقیق خبر داد مرا پدرم از پدرش از آباء خود علیهم السلام
از پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسیدند که قائم از ذریه تو کی خروج خواهد کرد آنحضرت فرمودند که مثل
او مثل قیامت است و هویدا نمیکند آنرا مگر حضرت الله تعالی و نمی آید بشما مگر ناگاه و بغتة
بود و این احادیث داله بر نهی از تعیین ظهور حضرت صاحب الزمان علیه السلام که غیر از خدا
عالمیان جل جلاله نمیدانند بسیار است و گفتگو با حضرت اخوند در فهم حدیث تمام کرده اند
نیست و با اعتبارات آنحضرت اخوند از علم سیر خبر داده اند این توجیهات را
و اسکیت کننده محمد بن یعقوب کلینی رحمة الله علیه بکتاب در نهی از وقت ظهور حضرت خاتم
الاوصیا که غیر از حضرت الله تعالی نمیدانند در کتاب کافی ایراد نموده و از ابواب کتاب آنرا باب
التوقیت نام کرده و ابن شاذان در کتاب اثبات الرجعة بابی را که مشتمل است
بر ظهور احادیث باب النهی عن التوقیت موسوم ساخته و توقیت را حرام میدانند
بعض از آن احادیث را شیخ جلیل القدر روایت کرده این است [illegible]
عن حماد بن عیسی عن ابی شعیب الحذاء عن ابی عبدالله علیه السلام عن ابیه محمد بن علی عن ابیه علی بن الحسین
عن عمه الحسن بن علی بن ابیطالب قال سألت جدی رسول الله صلی الله علیه و آله عن الائمة بعده فقال صلی الله علیه و آله الائمة
بعدی عدد نقباء بنی اسرائیل اثنا عشر اعطاهم الله علمی و فهمی و انت منهم یا حسن فقلت یا رسول الله
فمتی یخرج قائمنا اهل البیت قال یا حسن مثله مثل الساعة اخفی الله علمها علی اهل السموات والارض لا تأتی
الا بغتة یعنی حضرت امام حسن فرمودند که از جد خود رسول الله پرسیدم از امامان بعد از آن

سرور عالمیان [illegible] جهانیان خواهند بود آنحضرت فرمودند که امامان بعد از من بشمار نقبای بنی
اسرائیل اند یعنی آنچنانکه نقبای بنی اسرائیل دوازده نفر بودند امامان بعد از من دوازده تن اند عطا کرده حضرت
خدا ایشانرا علم و فهم مرا و تو از جمله ایشانی گفتم ای رسول خدا کی خروج خواهد کرد قائم
اهل بیت آنحضرت فرمودند که ای حسن جز این نیست که مثل او مثل روز قیامت است پنهان داشته است
حضرت الله تعالی علم آنرا بر اهل آسمانها و زمین نمی آید روز قیامت مگر ناگاه و بغتة یعنی چنانکه
کسی غیر از الله تعالی نمیداند که قیامت کی خواهد بود کسی غیر از حضرت ملک منان جل جلاله نمیداند که
وقت ظهور حضرت صاحب الزمان علیه السلام کی خواهد بود شیخ ابو جعفر طوسی رضوان الله علیه
در کتاب غیبت میفرماید اما وقت خروجه فلیس بمعلوم لنا علی التفصیل بل هو مغیب عنا الی ان
یاذن الله بالفرج و چند حدیث در این باب نقل کرده در سند آن احادیث ابن شاذان
رحمه الله علیه مذکور است و آن احادیث با دیگر حدیثها در اخبار الغیبة در کتاب اثبات الرجعة بنظر
رسید از جمله آن احادیث یکی این است که شیخ ابوجعفر میفرماید اخبرنا الحسین بن عبیدالله
عن ابی جعفر محمد بن سفیان البزوفری عن علی بن محمد عن الفضل بن شاذان عن احمد بن محمد بن
عیسی عن عبدالکریم عن الفضیل قال سألت ابا جعفر علیه السلام هل لهذا الامر وقت فقال کذب الوقاتون
کذب الوقاتون کذب الوقاتون یعنی فضیل گفت پرسیدم از حضرت ابوجعفر علیه السلام
یعنی امام محمد باقر که آیا وقت معینی هست مر این امر را یعنی ظهور حضرت صاحب الامر
صلوات الله علیه را آنحضرت سه مرتبه از روی مبالغه فرمودند دروغ گفتند وقت قرار
دهندگان دیگر روایت کرده و از ابن شاذان باسناد [illegible] الفضل بن شاذان عن الحسین بن

برید العجلی عن منذر الجوان عن ابی عبد الله علیه السلم قال کذب الموقتون ما وقتنا فیما مضی ولا
نوقت فیما یستقبل یعنی حضرت امام جعفر ع فرموده دروغ گفتند وقت قرار دهندگان ما در زمان
گذشته وقت قرار ندادیم و در زمان آینده وقت قرار نخواهیم داد ابن بابویه ره این حدیث را
بیک سند صحیح روایت کرده است و شیخ طوسی بعد از ذکر این حدیث میگوید و بهذا الاسناد
عن عبد الرحمن بن کثیر قال کنت عند ابی عبد الله ع اذ دخل علیه مهزم الاسدی فقال اخبرنی جعلت فداک
متی هذا الامر الذی تنتظرونه فقد طال فقال یا مهزم کذب الوقاتون وهلک المستعجلون ونجی المسلمون
والینا یصیرون یعنی عبد الرحمن کثیر گفت در خدمت ابی عبد الله علیه السلم بودم که مهزم اسدی در آمد
و گفت فدای تو شوم خبر ده مرا که این امری را که انتظار آن میکشید کی خواهد بود یعنی امر ظهور حضرت صاحب
الامر علیه السلم کی خواهد شد مدت انتظار بدراز کشید آنحضرت فرمود که ای مهزم دروغ گفتند
وقت قرار دهندگان و هلاک شدند شتاب کنندگان و رستگار شدند تسلیم کنندگان و بسوی ما
میگردند یعنی تسلیم کنندگان و همین حدیث را شیخ محمد بن شاذان ره در غیبت در این باب روایت کرده
و دو جا در توقیعات وارد شده است از حضرت صاحب الزمان علیه السلم که وقت قرار دهندگان دروغ گفتند
یکی آنست که ابن بابویه ره در کتاب کمال الدین و تمام النعمه میگوید حدثنا محمد بن ابراهیم بن اسحق رض
قال سمعت ابا علی بن همام یقول سمعت محمد بن عثمان العمری قدس الله روحه یقول خرج التوقیع
بخط اعرفه یقول من سمانی فی مجمع من الناس باسمی فعلیه لعنة الله قال ابو علی بن همام و کتبت اسئله
عن ظهور الفرج متی یکون فخرج التوقیع کذب الوقاتون یعنی محمد بن همام گفت شنیدم از محمد بن عثمان قدس سره
که میگفت بیرون آمد توقیع بخطی که میشناسم آن خط را که میگفت یعنی حضرت صاحب در آن توقیع

فرمود

فرمود که هر کس در مجمعی از مردمان مرا نام ببرد یعنی نام مرا بر زبان آورد بر او باد لعنت خدا آنگاه
محمد بن همام گفت نوشتم و سوال نمودم از آنحضرت از ظهور فرج که کی خواهد بود بیرون آمد توقیع در جواب من
که دروغ گفتند وقت قرار دهندگان سید ما حضرت سید المجتهدین امیر محمد باقر داماد رحمه الله
بعد از نقل این حدیث در کتاب شرح [illegible] میفرماید در این حدیث [illegible] شیخ مفید و شیخ طوسی
و شیخ طبرسی قدس الله اسرارهم بسندهای صحیح معتبر روایت کرده اند و دیگری از آنها که در آنجا
در توقیعات واقع است آنست که ابن شاذان و ابن بابویه و شیخ طوسی و شیخ طبرسی
رضوان الله علیهم اجمعین بسندهای معتبر روایت کرده اند با یک سند و بنقل فقره از آن بجهت
اختصار در غیبت از آن اکتفا مینمائیم ابن بابویه ره روایت میکند از محمد بن عصام کلینی رضی الله عنه و او
از محمد بن یعقوب کلینی و او از اسحق بن یعقوب که او گفت سئوال نمودم از محمد بن عثمان که
که ادعیه را از نوشته مرا که سوال نموده بودم در آن از مسائل مشکله بوجه حل آن آورد توقیع در
جواب محمول از جمله آن مسائل یکی این بود که از وقت ظهور آنحضرت پرسیده بود آنحضرت در جواب
این سوال نوشته است که واما ظهور الفرج فانه الی الله تعالی و کذب الوقاتون یعنی اما ظهور
فرج پس وابسته است باراده و مشیت حضرت حق تعالی و دروغ گفتند وقت قرار دهندگان
قبل از این مذکور شد که ابن شاذان علیه الرحمه والغفران حدیثی چند در این باب روایت کرده که از آنجمله
شیخ ابو جعفر طوسی قدس الله سره از او روایت نموده و از آنجمله است که میفرماید
حدثنا عبد الرحمن بن ابی نجران عن علی بن الحکم عن علی بن حمید عن ابی حمزة الثمالی عن ابی جعفر علیه السلم قال قال
رسول الله صلی الله علیه و آله لامیر المومنین علیه السلم یا علی ان قریشا ستظهر علیک ما استبطنته

ویجتمع کلمتهم علی قتلک وتحرک ظالم وحیث اعوانا فی بدنهم فان لم تجد اعوانا فکف یدک و
احقن دمک فان الشهادة من ورائک فاعلم ان ابنی منتقم من ظالمیک وظالمی اولادک وشیعتک
فی الدنیا ویعذبهم الله فی الآخرة عذابا شدیدا فقال سلمان الفارسی من هو یا رسول الله قال التاسع
من ولد ابنی الحسین الذی یظهر بعد غیبته الطویلة فیعلن امر الله ویظهر دین الله وینتقم من اعداء الله
ویملأ الارض قسطا وعدلا کما ملئت جورا وظلما قال متی یظهر یا رسول الله قال لا یعلم ذلک
الا الله ولکن لذلک علامات منها نداء من السماء وخسف بالمشرق وخسف بالمغرب وخسف
بالبیداء یعنی حضرت امام حسن علیه السلام فرمود پیغمبر صلی الله علیه وآله با امیر المؤمنین علیه السلام گفت
که یا علی زود باشد که قریش ظاهر سازند بر تو کینه‌های پنهان که داشته‌اند از بغض او لکن وعداوت را
در زمان من نسبت بتو پنهان میداشته‌اند بعد از من آنرا ظاهر سازند و مجتمع شود کلمه ایشان بر کشتن
تو و غلبه کردن بر تو بعض اتفاق کنند بر ظلم و جور کردن و قهر و غلبه کردن بر تو پس اگر
اعوان و انصار یابی جهاد کن با ایشان و اگر اعوان و انصار نیابی بازدار دست خود را و
نگاه دار خون خود را پس بدرستی که شهید شدن از پی است ترا و بدانکه فرزند من انتقام خواهد
کشید در دنیا از آنها که بر تو و اولاد تو و شیعه تو ظلم کرده و خدا ایشانرا در آن جهان بعذاب
عذاب شدید گرفتار خواهد کرد پس سلمان فارسی عرض کرد که ای رسول خدا آن فرزند تو این
کار را خواهد کرد کیست گفت نهم از اولاد است از فرزند من حسین که بعد از غیبت ظاهر و هویدا
گردد بعد از پنهان بودن دراز پس اعلان نماید امر خدا را و ظاهر سازد دین خدا را و انتقام
کشد از دشمنان خدا و پر کند زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از جور و ظلم گفت سلمان

برگزیده

برگزیده ملک ودود کی ظهور خواهد بود ای رسول الله پیغمبر فرمود از اسرار الهی غیب است الا الله تعالی
لیکن از برای آن علامات است از جمله آنها ندائیست از آسمان و فرو رفتن بجوی زمین در مشرق
و فرو رفتن گروهی بزمین در مغرب و فرو رفتن طایفه بزمین در بیدا و [illegible]
ابن بابویه الرحمه در کتاب کمال الدین و تمام النعمه میفرماید حدثنا عبد الواحد بن محمد بن عبدوس العطار
قال حدثنا علی بن محمد بن قتیبة النیشابوری عن حمدان بن سلیمان قال حدثنا الصقر بن ابی دلف قال
سمعت ابا جعفر محمد بن علی الرضا علیهما السلام یقول ان الامام بعدی ابنی علی امره امری وقوله قولی
وطاعته طاعتی والامام بعده ابنه الحسن امره امر ابیه وقوله قول ابیه وطاعته طاعة ابیه ثم
سکت فقلت له یا ابن رسول الله فمن الامام بعد الحسن فبکی علیه السلام بکاء شدیدا ثم قال ان من
فقلت یا ابن رسول الله ولم سمی القائم قال لانه یقوم بعد موت
بعد الحسن ابنه القائم بالحق المنتظر فقلت لم سمی المنتظر قال ان له غیبة یکثر ایامها ویطول امدها فینتظر
خروجه المخلصون وینکره المرتابون ویستهزئ بذکره الجاحدون ویکذب فیها الوقاتون ویهلک
فیها المستعجلون وینجو فیها المسلمون یعنی صقر بن ابی دلف گفت شنیدم از حضرت امام
محمد تقی علیه السلام میفرمود امام بعد از من پسرم علی است امر او امر منست و قول او قول منست
و طاعت او طاعت منست و بعد از او پسرش حسن است امر او امر پدر او است و قول
او قول پدر او است و طاعت او طاعت پدر او است بعد از آن امام علیه السلام خاموش گشت
پس گفتم ای فرزند رسول خدا امام بعد از حسن کیست آنحضرت گریست گریستنی سخت
بعد از آن فرمود امام بعد از حسن پسر او است قائم بحق است گفتم ای فرزند رسول خدا
او را چرا قایم نام کرده اند فرمود از برای آنکه او دست غایب خواهد بود بسیار خواهد بود

ذکره وارتداد اکثر القائلین بامامته فقلت

[illegible]

روزها ران و بطول خواهد کشید بمدت طولانی اهل اسلام منتظر خواهند کشید و خوفی از اختصاص و انکار خواهند
کرد و لهذا شک کنندگان و متحیر خواهند کرد و بیان کردن او جاهلان و دروغ خواهند گفت و وقت
قرار دهندگان و بسیاری که خواهند شد و دران غایب بعضی شتاب کنندگان در شتافتن خواهند یافت
و دران غایب بعضی تسلیم کنندگان نجات خواهند یافت و دل تسلیم بگذارند و چون وجه آن سبب توقف
و چرا ظهور نمیکنند کار دشوار خواهند این حدیث را ابن بابویه نیز نقل کرده از امام باندک اختلاف عبارت
نقل کرده با چند حدیث دیگر و بعد از آن میگوید قد حقق فی هذه الاخبار و استطالان وقت
ظهور امتحان علی الخلق و لا یعلم الا الله تعالی و حسن بن حمزه علوی طبری در کتاب الغیبه میگوید
قال ابو علی محمد بن همام رض فی کتاب نوادر الانوار حدثنا محمد بن عثمان بن سعید الزیات رض قال
سمعت ابی یقول سئل ابو محمد علیه السلام عن الخبر الذی روی عن آبائه علیهم السلام ان الارض لا تخلو من حجة لله
تعالی علی خلقه الی یوم القیمة فان من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة فقال ان هذا
حق کما ان النهار حق فقیل له یا ابن رسول الله فمن الحجة والامام بعدک قال ابنی هو الامام والحجة بعدی من
مات ولم یعرفه مات میتة جاهلیة اما ان له غیبة یحار فیها الجاهلون و یهلک فیها المبطلون و
یکذب فیها الوقاتون ثم یخرج فکانی انظر الی الاعلام البیض تخفق فوق راسه بنجف الکوفة یعنی عثمان
بن سعید از وکلا حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و حضرت صاحب الامر علیه السلام است گفت از
پدر ابو محمد امام حسن عسکری علیه السلام که پرسیدند از خبری که روایت کرده اند از آبای کرام آنحضرت
ان فرموده زمین خالی نمیماند از حجت خدا بر بندگان تا روز قیامت و بدرستی
هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد بمرده است مردن جاهلیت آنحضرت فرمودند این حق است

ههنا

ههنا که روز حق است یعنی همچنانکه روز ظاهر و روشن است این حدیث نیز مسلم و حق است
پس گفتند ای فرزند رسول خدا حجت و امام بعد از تو کیست آنحضرت فرمود فرزند من امام و حجت است
بعد از من هر کس بمیرد و او را نشناخته باشد مرده است مردن جاهلیت یعنی حکم آن دارد که از اسلام
و نزاده اسلام را در نیافته و کافر مرده و بدانید که او را غیبت خواهد بود و آگاه باشید که او را غایب شدن
خواهد بود که حیران خواهند شد دران جاهلان و هلاک خواهند شد دران مبطلان و دروغ خواهند گفت
دران غایب بعضی وقت قرار دهندگان بعد از آن خروج خواهد نمود گویا که نظر میکنم بعلمهای
سفید و حرکت میکنند بر بالای سر او در نجف کوفه پس معلوم شد از این احادیث که شیخ
طوسی و ابن بابویه و محمد بن یعقوب کلینی و شیخ نعمانی و طبرسی این حدیث را نقل کرده اند
علما و محدثان از آن و بعد از ائمه علیهم السلام در وقت ظهور صاحب الزمان صلوات الله علیه مطلع
نبوده اند و حضرت صاحب الامر علیه السلام بر این اطلاع نداده و حضرت آخوند فرموده الله اعلم
اعلم میدانند چه در بعضی ترجمه حدیث سیم روند و آنچه موجب اهل آورده اند در وقت
ازبرای ظهور آنحضرت قرار دهند دجال اند و در اول ترجمه حدیث ششم از حضرت امام جعفر صادق
ع نقل فرموده اند که آنحضرت در جواب مفضل بن عمر گفت که حق تعالی منزه است از آنکه از برای
ظهور آنحضرت وقت تعیین فرماید از شیعیان بعد پس فرمود الا تا که حق تعالی تعیین نمود وقت
در امر قیام ساعت در قرآن مجید فرموده است بلکه در سال قیام آنحضرت نازل شده هر کس
ازبرای ظهور مهدی ع وقت قرار دهد پس باید محدود در علم غیب با خدا شریک گردانیده
و دعوای اطلاع بر اسرار الهی کرده است انتهی پس هرگاه حضرت الله تعالی از وقت تعیین کردن

احادیث بدل

با وجود اینهمه چرا حضرت آخوند جنت مکان در علم غیب با خدا شریک میدانستند
و دعوی اطلاع بر اسرار الهی میکنند باید که وقت تعیین ننمایند و از این مرتبه تجاوز ننمایند
هر جا ایمان بر او در خاطر ما خطور کند که از وساوس شیطانی است و هو حرف باطل است از دل بیرون کرد
رونق و صحبتی ندارد و حضرت حق تعالی شانه در اواخر سوره اعراف به پیغمبر میفرماید یسئلونک
عن الساعة ایان مرسیها قل انما علمها عند ربی لا یجلیها لوقتها الا هو ثقلت فی السموات والارض
لا تأتیکم الا بغتة یسئلونک کانک حفی عنها قل انما علمها عند الله ولکن اکثر الناس لا یعلمون در این
آیه از وجاهت حضرت الله تعالی از روی تاکید امر فرموده حضرت محمد رسول الله را که بگوی که خبر از وقت ساعت ندان
ساعت الا هی نداند مکرر میفرماید به بگوی ای رسول که ندانستن تو در روز در کار است و مرتبه دیگر
میفرماید که بگوی که علم آن نزد الله تعالی است پس حضرت آخوند در اول ترجمه حدیث هشتم روایت
فرموده است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که ایشان فرموده اند که حضرت الله تعالی در امر قیام ساعت
در قرآن مجید فرموده است علامتی در باب قیام آن حضرت نازل شده چنانکه گذشت از حضرت آخوند بعض
که حدیث ضعیف و مسند است یا احادیث صحیحه معارض است اگر چه آیت است و نقل کنم وجه بی ثبات
و اگر صحیح باشد حال بر قیام ساعت است اگر حضرت الله تعالی آشکار نکرده حضرت آخوند آشکار میکنند
در خصوص صاحب بود حضرت آخوند با خداوند عالمیان مخالفت میکند در آشکار کردن
وقت نتوانید اما آنکه در آخر حدیث نجر از مفضل بن عمر منقول است روایت کرده اند مؤید است
بسیار دارد و خانه که بعضی از آنها مذکور گشت و آن این است که مفضل گفت فقلت افلا توقت
فقال یا مفضل لا اوقت له وقتا ولا یوقت له وقتا ان من وقت لمهدینا وقتا فقد شارک الله

فی علمه و ادعی انه اظهره سره یعنی گفتیم آیا وقت قرار دهید از برای او یعنی از برای ظهور او و گذشت
فرموده ای مفضل یا وقت از برای ظهور او قرار ندهیم و تو نیز وقت قرار مده بدرستی که
هر کس وقت از برای ظهور مهدی ما قرار دهد بتحقیق که شریک ساخته خود را با خدا در علم
او و دعوی کرده که ظاهر گردانیده است سر خدا را از آیات و احادیث در این باب بسیار است و چون
نقل آنها منافی اختصار است لهذا بهمین قدر اکتفا نمود عجب است از حضرت آخوند که با وجود
فضل و کمال اعتبار و اعتماد نموده اند بر روایت حسن بن سلیمان که گوید محمد بن ابراهیم از برای حدیث
کرده که وقت خط ابراهیم صحیح صورتش ثابت و نبود از آن حسن بن محمد مجهول است روایت
کرده است از عمران بن فرات و او نیز مجهول است از محمد بن مفضل و مفضل که است از مفضل بن
عمر و لا حضرت آخوند تامل ننموده اند در آن فقره از الحدیث که ترجمه فرموده اند با این عبارت
بقعهای زمین با یکدیگر تفاخر کردند پس کعبه معظمه بر کربلا فخر کرد حق تعالی وحی کرد به کعبه که
ساکت شو و فخر مکن بر کربلا ان بقعه مبارکه است که در آنجا ندای انی انا الله از شجره مبارکه
بموسی رسید و همان مکان بلند است که مریم و عیسی را در آنجا جای دادم و در موضعی سر مبارک
حضرت امام حسین صلوات الله علیه را بعد از شهادت شسته اند در همان موضع حضرت مریم
عیسی روح الله را در وقت ولادت غسل داد و بخود در آنجا غسل کرد و آن بهترین بقعهایست
که حضرت رسول الله از آنجا عروج نموده انتهی ما یریده بوحدت وجود قائلند شاید بوحدت این
اماکن قائل شوند و دیگر آنکه در آن حدیث مذکور است که عثمان بن عتبه یعنی سفیانی از اولاد
یزید بن معاویه خواهد بود و حال آنکه اکثر احادیث صحیحه ناطق است که او از اولاد عتبه بن ابوسفیان

خواهند بود و باتفاق اهل سنت بر دو را اندک زمانی منقرض گردید از حضرت آخوند شنیدم که میگفتند که این حدیث را
از کتاب مزار ابن قولویه رحمة الله علیه نقل کرده اما سندش ضعیف السند است و اخبار صحیحه و غیر
صحیحه در این باب بسیار است از عاقل تأمل تام در این جا حضرت آخوند از برای قرار دادن وقت
ظهور حضرت صاحب الامر علیه السلام حساب ابجد سوره به بیان آورده اند و فرموده اند در ترتیب
سور قرآن المص است و آن اشاره است بخروج بنی عباس که بازالهٔ بنی هاشم بود و هر چند
خروج ایشان باطل بود و حساب ابجد موافق به صد و سی و یک است و از اول بعثت تا وقت ظهور
هلاک ایشان صد و سی و یک بحد قطع تعالی از آن کرده حضرت آخوند در این مقام نیز غلط نموده اند
چرا که خروج محمد بن عبدالله بن الحسن و برادر او ابراهیم و ادریس و ادریس بن ادریس و حسین بن
علی و یحیی شهید و دیگر امام زاده ها را مذکور نموده اند موجب اعتبار است و خروج اکثر ایشان
[illegible] زید شهید [illegible] ذکر کرده اند که اکثر از بنی هاشم بودند و اهل الله که عباسیان تصرف
شدند و [illegible] نقل کرده اند [illegible] از ملوک ادریسیه در بعضی از بلاد عرب
باقی اند و از نسل زید شهید سلام الله علیه در ولایت بغراج از بلاد شرقیه سادات عالیه [illegible]
و صاحب سپاه فراوان و خزاین بیپایان هستند تمت والسلام علی من اتبع الهدی الحدیث الثانی
قال الصدوق رحمه الله فی کتاب کمال الدین و تمام النعمة حدثنا محمد بن المتوکل قال حدثنا محمد بن ابی عبدالله
الکوفی قال حدثنا موسی بن عمران النخعی عن عمه الحسین بن یزید النوفلی عن الحسن بن علی بن ابی حمزة عن
ابیه عن الصادق جعفر بن محمد عن آبائه عن امیر المؤمنین علیهم السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
حدثنی جبرئیل عن رب العزة جل جلاله انه قال من علم ان لا اله الا انا وحدی و ان محمدا عبدی و رسولی و ان

علی

علی بن ابی طالب خلیفتی و ان الائمة من ولده حججی ادخله الجنة برحمتی و نجیته من النار بعفوی و اوجبت له جواری
و اوجبت له کرامتی و اتممت علیه نعمتی و جعلته من خاصتی و خالصتی ان نادانی لبیته و ان دعانی
اجبته و ان سألنی اعطیته و ان سکت ابتدأته و ان اساء رحمته و ان فر منی دعوته و ان رجع الی
قبلته و ان قرع بابی فتحته و من لم یشهد ان لا اله الا انا وحدی او شهد بذلک و لم یشهد ان محمدا
عبدی و رسولی او شهد بذلک و لم یشهد ان علی بن ابی طالب خلیفتی او شهد بذلک و لم یشهد ان الائمة
من ولده حججی فقد جحد نعمتی و صغر عظمتی و کفر بآیاتی و کتبی و رسلی ان قصدنی حجبته و ان سألنی حرمته
و ان نادانی لم اسمع ندائه و ان دعانی لم استجب دعائه و ان رجانی خیبته و ذلک جزاؤه منی و ما انا بظلام
للعبید فقام جابر بن عبدالله الانصاری فقال یا رسول الله و من الائمة من ولد علی بن ابی طالب ع
قال الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة ثم سید العابدین فی زمانه علی بن الحسین ثم الباقر محمد بن
علی و ستدرکه یا جابر فاذا ادرکته فاقرأه منی السلام ثم الصادق جعفر بن محمد ثم الکاظم موسی بن
جعفر ثم الرضا علی بن موسی ثم التقی محمد بن علی ثم النقی علی بن محمد ثم الزکی الحسن بن علی ثم ابنه
القائم بالحق مهدی امتی الذی یملأ الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما هؤلاء یا جابر
خلفائی و اوصیائی و اولادی و عترتی من اطاعهم فقد اطاعنی و من عصاهم فقد عصانی و من انکرهم او انکر
واحدا منهم فقد انکرنی بهم یمسک الله السماء ان تقع علی الارض الا باذنه و بهم یحفظ الله الارض
ان تمید باهلها **ترجمه** ذکر ابن بابویه رحمة الله علیه از حضرت ابا عبدالله جعفر بن محمد الصادق ع
و آن حضرت از آبای کرام خود نقل فرموده از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله از جبرئیل علیه السلام و جبرئیل
از حضرت رب العزة جل جلاله که حضرت ملک علام فرموده که هر کس گواهی دهد به یگانگی خدا الا الخ

یگانه و واحدم و محمد بنده و رسول منست و علی بن ابی طالب خلیفه منست و امامان از فرزندان
علی بن ابی طالب حجتهای منند در میان بندگانم او را بجهت حجت خود برگزیدم و او را از آتش
دوزخ بعفو خود و مباح میکردانم بر وجوار خود بهشت را و واجب میسازم از برای او کرامت
خود را و تمام میکردانم بر او نعمت خود را و میکردانم او را از بندگان خاص خالص خود اگر بخواند
آن بنده مرا جواب او لبیک کویم و اگر بخواند مرا اجابت کنم او را و اگر چیزی خواهد عطا کنم باو و اگر
خاموش شود ابتدا کنم بخطاب کردن با او و اگر بدی کند رحمت کنم بر او و اگر بکریزد و دوری نماید
از من بخوانم او را و اگر بازگشت بجانب من قبول کنم او را و اگر در رحمت مرا بکوبد بگشایم بر روی
او و آنکس که شهادت ندهد با آنکه نیست خدائی بغیر از من و مرا واحد یگانه نداند یا بهمین شهادت
بدهد و شهادت ندهد با آنکه محمد بنده و رسول منست یا بهم شهادت بدهد و شهادت ندهد با آنکه علی بن ابی طالب
خلیفه منست یا با این نیز شهادت بدهد و شهادت ندهد با آنکه امامان از فرزندان علی بن ابی طالب
حجتهای منند پس بتحقیق که انکار کرده است نعمت مرا و خوار و کوچک و حقیر شمرده عظمت
مرا و کافر شده بآیات و کتابها و پیغمبران من اگر قصد من کند در بغیر او در کرده
از من تیغ اگر روی بدرگاه رحمت من کند از وی پنهان دارم رحمت خود را و اگر از من چیزی
بخواهد او را محروم کردانم و اگر ندا کند مرا نشنوم ندای او را و اگر بخواند مرا و دعا کند مستجاب
نکنم دعای او را و اگر امیدوار شود بمن نا امید کردانم او را و این جزای اوست از من و من ستم
ظلم کننده بر بندگان نیستم پس برخاست جابر بن عبدالله انصاری و گفت یا رسول الله امامان
امامان از فرزندان علی بن ابی طالب کیستند فرمود حسن و حسین امامان سید

دو سید جوانان اهل بهشت بعد از ایشان سید و سرور عبادت کنندگان در زمان خود علی بن الحسین
بعد از او باقر محمد بن علی و دریابی او را ای جابر پس برسان سلام مرا باو بعد از او
سلام بعد از او صادق جعفر بن محمد بعد از او کاظم موسی بن جعفر بعد از او رضا علی بن موسی بعد از او
تقی محمد بن علی بعد از او نقی علی بن محمد بعد از او زکی حسن بن علی بعد از او پسر او قائم بحق مهدی امت من
که پر کند زمین را از عدل و داد همچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم ای جابر ایشان خلیفهای من
و اوصیای من و اولاد و عترت منند هر که اطاعت ایشان نماید اطاعت مرا نموده و هر
نافرمانی ایشان نماید حکم آن دارد که نافرمانی من کرده و هر که انکار کند ایشان را
یا انکار یکی از ایشان کند پس بتحقیق که انکار من کرده بسبب ایشان نگاه میدارد خدای تعالی آسمان را از
واقع شدن بر زمین مگر باذن او و بسبب ایشان نگاه میدارد زمین را که اهل آنرا فرو برد
انتهی و این حدیث را شیخ محمد بن بابویه در کتاب عیون الاخبار بسند صحیح از امام همام حضرت
امام جعفر علیه السلام روایت کرده و از نصوص بر ائمه اثنی عشر علیهم السلام شمرده
از این حدیث مستفاد میکردد که در هر زمان امامی هست بسبب وجود فایض الجود حضرت
امام زمان علیه السلام است و زمین به برکت آنحضرت ثابت و قایم و بر جاست و اگر کسی
از اصحاب ما در این معنی با اهل حق از در مخالفت در آید و با طایفه ناجیه مکابره نماید با خبری
حدیث در کتب معتبره اهل خلاف ثبت است و از طرف ایشان مروی است
چه خواهد کرد و از همه این احادیث مستفاد میشود وجود امام زمان ... است به بقای
حضرت صاحب الزمان صلوات الله الملک المنان بعضی از این در او

مذکور گردد ان شاء الله تعالی والسلام علی من اتبع الهدی **الحدیث الرابع** قال الفضل بن شاذان علیه الرحمة
والمغفرة حدثنا صفوان بن یحیی رضی الله عنه قال حدثنا ابو ایوب ابراهیم بن ابی زیاد الخزاز قال
حدثنا ابو حمزة الثمالی عن ابی خالد الکابلی قال دخلت علی مولای علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب
علیهم السلام فرأیت فی یده صحیفة کان ینظر الیها ویبکی بکاء شدیدا فقلت فداک ابی وامی یا ابن رسول الله
ما هذه الصحیفة قال علیه السلام هذه نسخة اللوح الذی اهداه الله تعالی الی رسوله الذی کان فیه اسم الله تعالی
ورسوله وامیر المؤمنین وعمی الحسن بن علی وابی علیهم السلام واسمی واسم ابنی محمد الباقر وابنه جعفر
الصادق وابنه موسی الکاظم وابنه علی الرضا وابنه محمد التقی وابنه علی النقی وابنه الحسن الزکی وابنه
حجة الله القائم بامر الله المنتقم من اعداء الله الذی یغیب غیبة طویلة ثم یظهر فیملأ الارض قسطا
وعدلا کما ملئت جورا وظلما. ترجمه: بدان که شیخ ابو محمد فضل بن شاذان در مسند مزبور روایت میکند از ابی
خالد کابلی که او گفت داخل شدم بمنزل مولای خود حضرت امام زین العابدین ع و در دست آنحضرت
صحیفه دیدم که در آن نظر میکرد و میگریست گریستن شدیدی گفتم پدر و مادرم فدای تو باد ای فرزند رسول خدا
چیست این صحیفه آنحضرت فرمود این نسخه لوحیست که خدای تعالی برسول خود هدیه فرستاده
که در وی است نام الله تعالی ونام رسول او ونام امیر المؤمنین ونام عمم حسن بن علی
ونام پدرم علیهم السلام ونام من ونام فرزندم محمد باقر وفرزند او جعفر بن محمد وفرزند او موسی بن جعفر
وفرزند او علی رضا وفرزند او محمد تقی وفرزند او علی نقی وفرزند او حسن زکی وفرزند او
حجة الله قائم بامر الله ومنتقم از اعداء الله آنکه غائب شود غایب شدنی دراز بعد از آن ظاهر شود
وپر کند زمین را از عدل وداد همچنانکه پر شده باشد از ستم وبیداد این حدیث شریف مؤید

است

بسیار است بسبب اختصار در این رساله بنقل این مختصر قناعت نمود حضرت سید المجتهدین امیر محمد باقر
داماد در این باب حدیثی که بحدیث لوح موسوم است در کتاب شرع التسمیة مسطور است باز احادیث روایات
تواطؤ الجماعة ولکن حصر طرق مسلوکه مختلفه واسانید متشعبه متکثره ولکن این ناچیز در قفس
ضعیف ... شیخ بهاء الملة والدین محمد العاملی ... علیهما الرحمة ...
تردد داشت در میان ایشان بر سر جواز التسمیه وحرمت آن در زمان غیبت مناظره ومباحثه
روی نمود آنچه گفتگو شده در میان ایشان ... که بکتاب مذکور رساله تالیف نموده رحمهما الله
والسلام علی من اتبع الهدی **الحدیث الخامس** قال الصدوق رضوان الله علیه فی کتاب کمال الدین وتمام النعمة
حدثنا غیر واحد من اصحابنا قالوا حدثنا محمد بن همام قال حدثنا جعفر بن محمد بن مالک الفزاری قال
حدثنی الحسن بن محمد بن سماعة قال حدثنی احمد بن الحارث قال حدثنی المفضل بن عمر عن یونس بن ظبیان
عن جابر بن یزید الجعفی قال سمعت جابر بن عبد الله الانصاری یقول لما انزل الله عز وجل علی نبیه محمد ص
یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم قلت یا رسول الله عرفنا الله ورسوله فمن اولوا
الامر الذین قرن الله طاعتهم بطاعتک فقال علیه السلام هم خلفائی یا جابر وائمة المسلمین من بعدی اولهم
علی بن ابی طالب ثم الحسن ثم الحسین ثم علی بن الحسین ثم محمد بن علی المعروف فی التوراة بالباقر وستدرکه
یا جابر فاذا لقیته فاقرأه منی السلام ثم الصادق جعفر بن محمد ثم موسی بن جعفر ثم علی بن موسی ثم محمد بن
علی ثم علی بن محمد ثم الحسن بن علی ثم سمیی وکنیی حجة الله فی ارضه وبقیته فی عباده ابن الحسن بن
علی ذلک الذی یفتح الله تعالی ذکره علی یدیه مشارق الارض ومغاربها ذلک الذی یغیب عن شیعته
واولیائه غیبة لا یثبت فیها علی القول بامامته الا من امتحن الله قلبه للایمان قال جابر فقلت یا رسول

منقول است که ... في غيبته فقال عليه السلام اي والذي بعثني بالنبوة انهم يستضيئون بنوره وينتفعون بولايته
في غيبته كانتفاع الناس بالشمس وان تجللها سحاب يا جابر هذا من مكنون سر الله ومخزون علمه فاكتمه الا عن
اهله الا من اهل ترجمه بسند معتبر روايت از جابر بن يزيد جعفی که گفت شنیدم از جابر بن عبد الله انصاری
که گفت در آن هنگام که حضرت رسالت علیه السلام فرو فرستاد بر پیغمبر خود این آیه را که یا ایها الذین
امنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم گفتم یا رسول الله ما خدا و رسول او را شناختیم اولو
الامر کیستند که فرمان ایشان را مقرون کرده است حضرت فرمود که ایشان خلفای منند و امامان مسلمانانند بعد از من اول ایشان علی بن ابی طالب علیه السلام بعد از او حسن
پس حسین پس علی بن الحسین بعد از او محمد بن علی که معروف است در تورات به باقر زود باشد که او را ادراک نمائی ای جابر هرگاه
او را ملاقات نمائی از جانب من او را سلام برسان پس بعد از او صادق جعفر بن محمد بعد از او موسی
بن جعفر بعد از او علی بن موسی الرضا پس محمد بن علی پس علی بن محمد پس حسن بن علی بعد از او همنام و هم کنیت من
حجت خدا در زمین خدا و بقیه خدا در میان بندگان خدا الحجة بن الحسن بن علی آنکه حق تعالی بر دست او
مشارق و مغارب زمین را فتح کند آنکه غایب شود از شیعیان و دوستان خود غایب شدنی که ثابت نماند در
غایب بودن او بر اعتقاد به امامت او مگر کسی که امتحان کرده باشد حق تعالی دل او را برای ایمان
جابر گفت گفتم یا رسول الله آیا منتفع می شوند از وی شیعیان در زمان غایب بودن آن حضرت فرمود بلی منتفع می شوند
به آن خدائی که مرا به پیغمبری فرستاده است که ایشان مستضیء می گردند به نور او و منتفع می شوند
به ولایت او در زمان غایب بودن او مانند منتفع شدن مردم از نور آفتاب اگر چه بپوشد آن را ابر
ای جابر این مکنون سر خدا و مخزون علم خدا است پنهان دار آن را از نااهلان مگر از اهلش

نیز وارد است بجهة اختصار این حال رو گردانیده شد ذکر آن والسلام علی من اتبع الهدی **الحدیث الرابع عشر**
قال الشيخ الجليل الفضل بن شاذان رحمه الله تعالى حدثنا محمد بن سنان عن المفضل بن عمر عن
جابر بن يزيد الجعفي عن سعيد بن المسيب عن عبد الرحمن بن سمرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله لما خلق الله تعالى
ابراهيم الخليل كشف عن بصره فرأى نوراً الى جنب العرش فقال الهي ما هذا النور قال يا ابراهيم هذا
نور محمد صفوتي من خلقي ورأى نوراً الى جنبه فقال الهي ما هذا النور قال نور علي ناصر ديني ورأى الى جنبهما
ثلاثة انوار فقال الهي ما هذه الانوار فقال نور فاطمة بنت محمد والحسن والحسين ابنيهما وابني علي فقال الهي
أرى ارى تسعة انوار قد احدقوا بالخمسة قال هذا انوار علي بن الحسين ومحمد بن علي وجعفر بن محمد وموسى
بن جعفر وعلي بن موسى ومحمد بن علي وعلي بن محمد والحسن بن علي والحجة بن الحسن الذي يظهر بعد غيبته عن
شيعته واوليائه فقال ابراهيم الهي ارى انواراً قد احدقوا بهم لا يحصي عددهم الا انت قال
يا ابراهيم هؤلاء انوار شيعتهم شيعة علي بن ابي طالب عليه السلام فقال بما تعرف شيعته قال بصلوة
احدى وخمسين والجهر ببسم الله الرحمن الرحيم والقنوت قبل الركوع وتعفير الجبين والتختم باليمين
فقال ابراهيم اللهم اجعلني من شيعة امير المؤمنين علي بن ابي طالب قال تبارك وتعالى يا ابراهيم قد
جعلتك منهم فهذا ما انزل الله فيه في كتابه الكريم وان من شيعته لابراهيم قال المفضل ابن عمر فقد روي
ان ابراهيم عليه السلام لما احس بالموت روى هذا الخبر لاصحابه وسجد فقبض في سجدته صلوات الله عليه
ترجمه بسند معتبر منقول است از عبد الرحمن بن سمره که او گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که چون حق تعالی آفرید حضرت
خلیل حضرت ابراهیم خلیل را حجاب از پیش نظر او برداشت پس آن حضرت
در جنب عرش مجید نوری دید پس از حضرت ملک ودود از حقیقت آن نور سوال نمود

ابراهیم ع

امیرالمؤمنین ع

خطاب از حضرت رب الارباب رسید که این نور برگزیده من محمد است و از حقیقت
نوری در جنب این نور دید پرسید که چیست فرمود که این نور ناصر دین من علی است و در جنب
این نور سه نور بنظر مبارک درآورد پرسید خطاب رسید که این نور فاطمه دختر محمد و نور حسن
و نور حسین است که دو فرزند او و علی بن ابی طالب اند گفت ای خداوند من نه نور می‌بینم که بر گرد
این نورها درآمده اند ندا رسید که این نور علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر
و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و حجة بن الحسن است ائمه طاهرین و بعد از
علامت شیعیان از شیعه درخواست ابراهیم گفت الهی خداوندا من نورهای بسیار می‌بینم که دور این انوار
فرو گرفته اند و غیر از آن نورها که تو تعیین نمودی بغیر از تو که خداوند عالمیانی کسی در بر گرفتن این نورها
بسیار ... این نورها چیست حق تعالی فرمود که این نورهای شیعیان ایشان است و شیعیان
علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین است ابراهیم گفت بچه چیز می‌توان شناخت شیعه امیرالمؤمنین را
فاتحه فرمود به پنجاه و یک رکعت نماز بجا آوردن در شبانه روزی و بلند بسم الله الرحمن الرحیم
گفتن و دعا خواندن در نماز پیش از رکوع و جبین بر خاک گذاشتن بعد از نماز
و انگشتر در دست راست کردن پس ابراهیم گفت امیدوارم و از درگاه احسان توقع دارم
مرا از شیعیان علی بن ابی طالب گردانی خطاب از خدای تبارک و تعالی رسید که یا ابراهیم
ما که خداوند عالمیانیم ترا از شیعیان علی گردانیدیم پس از آن حضرت عزت خبر فرستاد
در کتاب کریم یعنی در قرآن عظیم الشأن در شأن حضرت ابراهیم این آیه که ان من شیعته لابراهیم
یعنی بدرستی و حقیقت ابراهیم از شیعه اوست ابراهیم مفضل گوید روایت کرده اند از ابا

که دو قرن حضرت ابراهیم علیه السلام احساس نمود که وقت رحلت است روایت کرد این
حدیث را که در کتب اصحاب حفظ و لیکن رفت پس قبض کرده شد روح مقدس آن حضرت در آن مقام
که در کتب ... الحمد لله الذی شرف شیعة امیرالمؤمنین بهذه الفضیلة العظمی والسلام علی من اتبع الهدی

الحدیث السابع قال الشیخ الفقیه ابوالحسن محمد بن احمد بن علی بن الحسین بن شاذان القمی رحمه الله
فی المائة المنقبة من طرق العامة حدثنا احمد بن محمد بن عبدالله الحافظ قال حدثنا علی بن سنان
الموصلی قال حدثنا احمد بن محمد بن صالح قال حدثنا سلیمان بن احمد قال حدثنا زیاد بن مسلم قال
حدثنا عبدالرحمن بن یزید بن جابر قال حدثنا سلامة عن ابی سلیمان راعی رسول الله صلی الله
علیه وآله قال سمعت رسول الله ص یقول لما اسری بی الی السماء قال لی الجلیل جل جلاله آمن الرسول بما انزل
الیه من ربه قلت والمؤمنون قال صدقت یا محمد من خلفت فی امتک قلت خیرها قال علی
بن ابی طالب قلت نعم یا رب قال یا محمد انی اطلعت علی اهل الارض اطلاعة فاخترتک منها فشققت لک
اسما من اسمائی فلا اذکر فی موضع الا ذکرت معی فانا المحمود وانت محمد ثم اطلعت ثانیة
فاخترت منها علیا وشققت له اسما من اسمائی فانا الاعلی وهو علی یا محمد انی خلقتک وخلقت
علیا وفاطمة والحسن والحسین والائمة من ولده من سنخ نور من نوری وعرضت ولایتکم علی اهل
السماوات والارض فمن قبلها کان عندی من المؤمنین ومن جحدها کان من الکافرین یا محمد لو ان
عبدا من عبیدی عبدنی حتی ینقطع ویصیر کالشن البالی ثم اتانی جاحدا لولایتکم ما غفرت له
حتی یقر بولایتکم یا محمد تحب ان تراهم قلت نعم یا رب فقال لی التفت عن یمین العرش فالتفت
فاذا بعلی وفاطمة والحسن والحسین ومحمد بن علی وجعفر بن محمد وموسی بن جعفر وعلی بن موسی ومحمد بن علی

وعلی بن الحسین

وعلی بن محمد والحسن بن علی والمهدی فی ضحضاح من نور قیام یصلون وهو وسطهم یعنی المهدی کانه
کوکب دری فقال یا محمد هولاء الحجج وهو الثائر من عترتک وعزتی وجلالی انه الحجة الواجبة لاولیائی
والمنتقم من اعدائی شیخ صاحب که او نیز از اکابر علمای طایفه ناجیه است بسند مذکور روایت میکند
از ابو سلمی که شبان سید عالمیان بود او گفت که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که شبی که مرا بردند
بجانب آسمان حضرت ملک جلیل جل جلاله فرمود که امن الرسول بما انزل الیه من ربه گفتم والمومنون
حضرت معبود فرمود که راست گفتی یا محمد که را خلیفه ساختی و بنیابت نهادی در زمین گفتم بهترین امت را
الرکم و ... انعام ما برابری گفتم بهترین امت را فرمود علی بن ابی طالب را گفتم بلی ای
پروردگار من فرمود یا محمد در زمین نظر کردم بعزت اراده خود ترا برگزیدم و مشتق ساختم
پس ترا برگزیدم از اهل زمین الله پس من اوله و از برای تو نامی از اسما خود پس یاد نمیکنند مرا مگر
محل موضعی الا انکه یاد میکنند ترا با من منم محمود و تویی محمد بعد از ان نظر کردم در زمین و برگزیدم
علی را از اهل زمین بر گزیدم و از برای او نیز نامی از اسماء خود مشتق ساختم پس منم اعلی
او است علی یا محمد افریدم ترا و علی را و فاطمه و حسن و حسین را و امامان را که از اولاد حسین اند
از اصل نوری از نور خود و عرض کردم ولایت شما را بر اهل اسمانها و اهل زمین پس هر کس قبول کرد
ولایت شما را نزد من از مومنان است و هر کس انکار کرد از کافران است یا محمد اگر بنده از بندگان من
عبادت کند مرا تا منقطع شود یعنی نزدیک گردد از قطع حیاتش و از غایت ریاضت عبادت
مدتی چنین شکسته گردد پس بجانب من اید یعنی باز گشت نماید در حالتی که منکر ولایت
شما باشد نیامرزم او را تا وقتی که اقرار کند بولایت شما یا محمد دوست میداری که ببینی ایشان را گفتم

در اوصیای خود صلی الله علیه و آله گفتم بلی ای پروردگار من فرمود که توجه کن و التفات نما بجانب
راست عرش چون نظر کردم علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن
علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی الرضا و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی
و مهدی را دیدم در میان اب نکاه از نور و ایشان همه استاده بودند و نماز میگذاردند و در میان همه
مهدی مثل خورشید چنانکه گوئی کوکب درخشنده بود پس حضرت ملک و دود بمن خطاب نمود
که یا محمد این جماعت حجتها و امامان اند و مهدی طلب کننده خون عترت تست بعزت و جلال قسم که مهدی
حجت واجب الاطاعه است از برای دوستان من و انتقام کشنده است از دشمنان من ابن بابویه رحمه الله
این حدیث را بسند دیگر در کتاب کمال الدین و تمام النعمه از ابو سلیمان روایت کرده با اختلاف عبارت
نقل نموده در اخر این حدیث واقع است که فیخرج اللات والعزی طریین فیحرقهما فلفتنة الناس یومئذ
بهما اشد من فتنة العجل والسامری یعنی بیرون خواهد اورد حضرت صاحب الزمان لات و عزی را
تر و تازه پس خواهد سوخت ایشان را و هر اینه فتنه مردمان در ان روز بسبب ایشان سخت
تر خواهد بود از فتنه گوساله سامری مراد از لات و عزی که در این حدیث واقع است الاول
و الثانی علیهما ما علیهما اللعنه والسلام علی من اتبع الهدی الحدیث الخامس قال الشیخ الصدوق
جلیل القدر ابو الفضل بن شاذان بن الخلیل قدس الله روحه قال حدثنا عبد الرحمن بن ابی نجران قال
حدثنا عاصم بن حمید قال حدثنا ابو حمزه الثمالی قال حدثنا سعید بن جبیر قال حدثنا عبد الله بن
عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لما عرج بی الی السماء بلغت سدرة المنتهی ناداني ربی
جل جلاله فقال یا محمد فقلت لبیک لبیک یا رب قال ما ارسلت رسولا فانقضت ایامه الا

الاشباع صح

اقیم بالامر بعده وصیه فانا جعلت علی بن ابی طالب خلیفتک والامام امتک ثم الحسن ثم
الحسین ثم علی بن الحسین ثم محمد بن علی ثم جعفر بن محمد ثم موسی بن جعفر ثم علی بن موسی الرضا
ثم محمد بن علی ثم علی بن محمد ثم الحسن بن علی ثم الحجة بن الحسن یا محمد ارفع راسک فرفعت راسی
فاذا بانوار علی والحسن والحسین وتسعة اولاد الحسین والحجة فی وسطهم تتلألأ کانه کوکب دری
فقال الله تعالی یا محمد هولاء خلفائی وحججی فی الارض وخلفاؤک واوصیاؤک من بعدک فطوبی لمن
احبهم والویل لمن ابغضهم شیخ مذکور بسند مزبور روایت کرده از عبدالله بن عباس که گفت
پیغمبر فرمود در شبی که مرا عروج بمعارج سموات فرمودند بسدرة المنتهی رسیدم خطاب از حضرت
رب الارباب رسید یا محمد گفتم لبیک لبیک ای پروردگار من خداوند عالمیان فرمود که ای
محمد بندها و اهل دنیا را آزمودم و منقضی شود ایام حیات و روزگار نبوت والا به پایان رسد
بامر دعوت و کجا بگذاری خلق که ایشان را برای هدایت امت بعد از خود وصی و خلیفه باشد
ثبوت محبت گفتم الهی کرا اختیار کنم خداوند عالمیان گفت برگزیدم علی بن ابی طالب را خلیفه
تو و امام امت تو پس حسن را بعد مقرر گردانیدم و بعد از امیر المومنین خلیفه تو و امام امت
تو حسن است و بعد از او حسین و بعد از او علی بن الحسین و بعد از او محمد بن علی و بعد از او جعفر بن
محمد و بعد از او موسی بن جعفر و بعد از او علی بن موسی و بعد از او محمد بن علی و بعد از او علی بن محمد
و بعد از او حسن بن علی و بعد از او حجت بن الحسن یا محمد سر بالا کن چون سر بر آوردم انوار علی و حسن
و حسین و نه تن از اولاد حسین را دیدم و حجت یعنی حضرت صاحب الزمان علیه السلم در میان
ایشان مانند خورشید در میان کواکب درخشنده بود پس حضرت الله تعالی فرمود که اینها

خلیفها

خلیفهای و حجتهای منند در زمین و خلیفها و اوصیای تو اند بعد از تو پس خوش حال کسی که ایشان را دوست دارد
ایشان را و ویل و وای بر کسی که ایشان را دشمن دارد و بغیر ازینها و حدیثها که گذشت چندین حدیث دیگر
از احادیث معراجیه هست که خداوند عالمیان در ان شب سفارش جناب جلالتمآب حضرت امیر را
فرموده اگر کسی گوید که در یک شب چندین مرتبه آگاهانیدن برای چیست جواب آنست که این
یک شب واقع نشده بلکه بسیار حدیث است در قضیه معراج بارها وقوع یافته و در کتب ابراهیم
بن هاشم در تفسیر خود ذکر کرده لا جرم حاملان ذکر آن موقوف میدانیم طالب
اطلاع باید که بان کتاب رجوع نماید و ابن بابویه رحمه الله علیه در کتاب خصال حدیثی روایت کرده
که صد و بیست مرتبه حضرت رسالت را عروج بآسمانها دست داده و از غایت شرف حضرت حق جل و علا
روی داده و الحدیث هذا انه عرج بالنبی صلی الله علیه و آله مائة و عشرین مرة ما من مرة الا و قد اوصی الله
تعالی فیها النبی علیه السلم بالولایة لعلی والائمة علیهم السلم اکثر مما اوصاه بالفرایض یعنی عروج فرموده اند
حضرت رسالت علیه السلام صد و بیست مرتبه و در هیچ مرتبه از مراتب نبود الا آنکه سفارش فرموده
حضرت الله تعالی در ان پیغمبر را بولایت و خلافت امیر المومنین و باقی ائمه معصومین علیهم السلم
زیاده از آنچه سفارش فرموده آنحضرت را بفرایض میتوان گفت مراد از ولایت در حدیث و لا
ستن حضرت ... ولایت بان جانب است و غیر از سفارش ازجهت تاکید بان جانب
حضرت رسالت نیز مکرر بنصوص جلیه و خفیه در باب امامت و خلافت آنحضرت مبالغه فرموده
سبحان الله با اینهمه سفارش از جانب حضرت حق تعالی و حضرت مصطفی در باب علی مرتضی
صلوات الله علیهما و آلهما جمعی منافقان دغا منتشر شده و بجای آنحضرت دیگری نصب نمودند

کردند و از خلافت و ولایت آنحضرت سر باز زدند و این نیز باکفا نیست بلکه بر سر
دین هر روز استیلا و استعلا می نمودند و این هم قناعت نکردند و ظلمها بر آنحضرت و اولاد
آنحضرت روا داشتند تا آنکه در جهان حضرت صاحب الزمان علیه السلام از ایشان انتقام
خواهد کشید و در آن جهان نیز ایشان جا در آتش جهنم خواهند کرد بلکه امید است حضرت
الهی توفیق یابند و توفیق نمایند و صدیق ام ارباب یکیت مع اربع و رد وفیه مخلوق الله
بظاهر باباند در کتاب کلینی است و در کتاب بصایر الدرجات و در شرح جو...
علیهم السلام والسلام علی من اتبع الهدی **الحدیث الخامس** قال ابو محمد ... رحمه الله
... حدثنا محمد بن ... واحمد بن محمد بن ... رضی الله عنهما
عن ابن ... عثمان الاحمر عن ابان بن تغلب عن عکرمة عن ابن عباس قال قدم یهودی الی رسول الله صلی الله علیه و آله
یقال له نعثل فقال یا محمد انی سائلک عن اشیاء تلجلج فی صدری منذ حین فان اجبتنی عنها
اسلمت علی یدک قال علیه السلام سل یا ابا عمارة قال یا محمد صف لی ربک فقال صلوات الله علیه
ان الخالق لا یوصف الا بما وصف به نفسه وکیف یوصف الخالق الواحد الذی تعجز الحواس
ان تدرکه والاوهام ان تناله والخطرات ان تحده والابصار ان تحیط قدرته جل عما یصفه
الواصفون نأی فی قربه وقرب فی نأیه کیف الکیف فلا یقال له کیف واین الاین فلا یقال له این
منقطع الافکار عن معرفته و... الکیفیة منه والاینونیة فهو الاحد الصمد کما وصف
الواصفون لا یبلغون نعته لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا قال صدقت یا محمد فاخبرنی عن
قولک انه واحد لا شبیه له الیس الله واحد والانسان واحد فوحدانیته قد اشبهت وحدانیة

الاحمر | فلا یقال

الانسان

الانسان فقال علیه السلام الله واحد واحدی المعنی والانسان واحد ثنوی المعنی جسم وعرض وروح و بدن وانما التشبیه فی المعانی
لا غیر قال صدقت یا محمد فاخبرنی عن وصیک من هو فما من نبی الا وله وصی وان نبینا موسی بن عمران
اوصی الی یوشع بن نون فقال نعم ان وصیی والخلیفة من بعدی علی بن ابی طالب و بعده سبطای
الحسن والحسین تتلوه تسعة من صلب الحسین ائمة ابرار قال فسمهم لی یا محمد قال نعم اذا مضی الحسین فابنه
علی فاذا مضی علی فابنه محمد فاذا مضی محمد فابنه جعفر فاذا مضی جعفر فابنه موسی فاذا مضی موسی
فابنه علی فاذا مضی علی فابنه محمد فاذا مضی محمد فابنه علی فاذا مضی علی فابنه الحسن و بعد الحسن
محمد بن الحسن بن علی فهذه اثنا عشر اماما علی عدد نقباء بنی اسرائیل قال فأین مکانهم فی الجنة
قال معی فی درجتی قال اشهد ان لا اله الا الله وانک لرسول الله واشهد انهم الاوصیاء
بعدک ولقد وجدت هذا فی الکتب المتقدمة فاخبرنی یا رسول الله عن الثانی عشر من اوصیائک
قال علیه السلام یغیب حتی ... والآیات علی امتی زمان لا یبقی من الاسلام الا اسمه ومن القرآن الا رسمه
فحینئذ یأذن الله له بالخروج فانتفض نعثل وقام بین یدی رسول الله صلعم ویقول صلوات الله
علیک یا سید المرسلین وعلی اوصیائک الطاهرین **یعنی** عبدالله بن عباس گفت که
یهودی را او را نعثل میگفتند نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا محمد من چند
چیز از تو میپرسم که بسیار وقتست که آن در سینه من میگردد اگر جواب مقرون بصواب ادا نمائی
بدست تو اسلام می آورم و تابع دین تو میشوم آنحضرت فرمود که ای ابا عماره بپرس
گفت یا محمد پروردگار خود را از برای من وصف کن آنجناب فرمود که وصف نمیتوانند
کرد حضرت خالق جل ... مگر بآنچه خود وصف کرده است بآن خود را چگونه وصف نمایند

والحمد لله رب العالمین

خالق واحد و آفریننده یگانه است عاجز است هر کس از آنکه او را در یابد و ادراک مقدس
او نماید و فرومانده است اوهام از آنکه او را بیابد و بکنه ذات او برسد و درمانده است
خطرات افکار از آنکه صدر آن بر او احاطه کند و ناتوانست بصایر از آنکه احاطه قدرت او
کند بزرگتر است از آنکه وصف او کنند وصف کنندگان هر است در نزدیکی و نزدیک است
در دوری و هی نزدیک است در دوری علم او ... چگونگی را او چگونگی داده پس نمیتوان
گفت که چگونه است و کجایی را او کجایی بخشیده پس نمیتوان گفت که کجاست منقطع
میشود فکرها از شناختن او پس او بر تر است از کیفیت و اینیت از و پیدا شده
و تعدد بسیار وجود یافته احد است یعنی تکرار در وحدانیت او نیست مقصور نیست
و از نابود شدن اجزای او و درهم است و صمد است یعنی حاجتی نیست او تو ... میان
هستی و ... و شد ... کل خلایق در حوائج و مطالب رو بدرگاه او آورند
و از و حاجتهای طلبند و از و مرادات ... با جمله آنحضرت فرمود که خدای تعالی احد و صمد است
هیچ ... خود ... وصف نکرده است و وصف کنندگان ... وصف کردن
دادن ... چنانکه خود وصف خود فرموده لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد
نقل کرده است که گفتم با امام ... مراد از آنکه گفتی خدا یکیست و او را شبیه نیست
آیه چنین است که خدا یکیست و آن نیز یکی است و یگانه و وحدانیت خدا ...
... و وحدانیت و یگانگی آن ... آنحضرت فرمود که خدا واحد است واحدی
... یعنی همیشه واحد و یگانه است و ... و بدو ... اعراض است و

صفت [illegible]

همیشه

همیشه یکتایی ... و ... خواهد بود و آن واحد ... یعنی [illegible] حقیقت جسم ...
عرض است و روح است و جزاین ... نه در معاینه نه در غیر معاینه یعنی ...
در معنی واحد نیست ... با او شرکت ندارد نقل کرده است که گفتم ... مراجرده ...
توکیست ... پیغمبر ... الا الله ... و پیغمبر ... وصیت کرده ...
آنحضرت فرمود ... وصی خلیفه ... علی بن ابی طالب است و بعد از او
... حسن و حسین و بعد از ... حسین ... از صلب حسین ... امامان ...
امامان نیکوکار اند نقل کرده است ... از ... حضرت رسول ... فرموده
... حسین ... وصی و خلیفه ... و صاحب ... و خلافت ...
... او ... و صاحب ... او جعفر ... و صاحب ... او
موسی ... عالم مفارقت ... او ... علی ... او ... محمد ...
... علی ... او ... حسن ... عالم ...
محمد بن الحسن ... نقل کرده است ...
... حضرت الله تعالی ... شهادت ...
... بعد از تو ... در ... متقدم ...
مرا از رسول خدا ... آنحضرت فرمود که ...
... اسلام ... اسلام و از قرآن ...
قرآن ... حضرت الله تعالی ... الجمع ...

یعنی بنام ایشان را؟

نقل و برکات از پس معجزه و در ارکان میکنت صلوات خدا بر تو باد ای بهترین پیغمبران
و صلوات خدا باد بر اوصیای تو که پاک و منزه اند از عیبها و گناهان و سپاس و حمد مر خدای را
که پروردگار عالمیان است و در بعضی از روایات در اواخر این حدیث زیادتی هست با سؤال
و نقل آن ثقه در مدح و ثنای حضرت خیر البشر و ائمه اثنی عشر علیهم صلوات الله
الملک الاکبر اگر در اجل تاخیری یک کتاب جیده در شرح الحدیث نوشته شود بحول الله
والسلام علی من اتبع الهدی **الحدیث العاشر** قال ابو محمد بن شاذان علیه رحمة الملک المنان حدثنا
فضالة بن ایوب رضی الله عنه قال حدثنا ابان بن عثمان قال حدثنا محمد بن مسلم قال قال
ابو جعفر علیه السلم قال رسول الله صلی الله علیه و آله انا اولی بالمومنین من انفسهم ثم انت یا علی اولی
بالمومنین من انفسهم ثم الحسن اولی بالمومنین من انفسهم ثم الحسین اولی بالمومنین من انفسهم
ثم علی بن الحسین اولی بالمومنین من انفسهم ثم محمد بن علی اولی بالمومنین من انفسهم ثم جعفر بن
محمد اولی بالمومنین من انفسهم ثم موسی بن جعفر اولی بالمومنین من انفسهم ثم علی بن موسی اولی بالمومنین
من انفسهم ثم محمد بن علی اولی بالمومنین من انفسهم ثم علی بن محمد اولی بالمومنین من انفسهم ثم
الحسن بن علی اولی بالمومنین من انفسهم ثم الحجة بن الحسن الذی تنتهی الیه الخلافة والوصایة
و یغیب مدة طویلة ثم یظهر و یملأ الارض عدلا و قسطا کما ملئت جورا و ظلما یعنی حضرت
امام محمد باقر گفت که پیغمبر ما خطاب بعلی فرمود که من اولایم بمومنان از نفسهای ایشان
بعد از آن تو یا علی اولائی بمومنان از نفسهای ایشان بعد از آن امام حسن اولاست بمومنان
از نفسهای ایشان بعد از آن امام حسین اولاست بمومنان از نفسهای ایشان بعد از آن

لعلی بن ابی طالب ع م

یا امیر المؤمنین ع

علی بن الحسین اولاست بمومنان از نفسهای ایشان بعد از آن محمد بن علی اولاست بمومنان
از نفسهای ایشان بعد از آن جعفر بن محمد اولاست بمومنان از نفسهای ایشان بعد از آن موسی
بن جعفر اولاست بمومنان از نفسهای ایشان بعد از آن علی بن موسی اولاست بمومنان
از نفسهای ایشان بعد از آن محمد بن علی اولاست بمومنان از نفسهای ایشان بعد از آن
علی بن محمد اولاست بمومنان از نفسهای ایشان بعد از آن حسن بن علی اولاست بمومنان
از نفسهای ایشان بعد از آن محمد ابن الحسن که منتهی میشود باو خلافت و وصایت و غایب
خواهد شد مدتی دراز بعد از آن ظاهر خواهد شد و زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد چنانکه پر شده باشد
از جور و ظلم الحمد لله الذی جعل اصفیاءه و موالینا والسلام علی من اتبع الهدی **الحدیث الحادی عشر**
قال ابو محمد بن شاذان علیه الرحمة والغفران حدثنا محمد بن الحسن الواسطی رضی الله عنه قال حدثنا زفر بن
الهذیل قال حدثنا سلیمان بن مهران الاعمش قال حدثنا جابر بن عبد الله الانصاری قال دخل
جندل بن جنادة الیهودی من خیبر علی رسول الله صلی الله علیه و آله فقال یا محمد اخبرنی عما لیس لله و عما
لیس عند الله و عما لا یعلمه الله فقال رسول الله ص اما ما لیس لله فلیس لله شریک و اما
ما لیس عند الله فلیس عند الله ظلم و اما ما لا یعلمه الله فذلک قولکم معاشر الیهود ان عزیر ابن الله والله
لا یعلم له ولدا فقال جندل اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله حقا ثم قال یا رسول الله
انی رایت البارحة فی النوم موسی بن عمران ع فقال لی یا جندل اسلم علی ید محمد و استمسک
بالاوصیاء من بعده فقد اسلمت و رزقنی الله ذلک فاخبرنا بالاوصیاء من بعدک لاتمسک
بهم فقال یا جندل اوصیائی من بعدی بعدد نقباء بنی اسرائیل فقال یا رسول الله انهم کانوا اثنی عشر

مورق قال حدثنا

بهذا وجدنا في التورية قال نعم الذين هم اوصيائي من بعدي اثنا عشر فقال يا رسول الله كلهم في زمن واحد
قال لا ولكن خلف بعد خلف فانك لن تدرك منهم الا ثلثة قال فسمهم لي يا رسول الله قال نعم انك
تدرك سيد الاوصياء ووارث علم الانبياء وابا الائمة النجباء علي بن ابي طالب بعدي ثم ابنيه الحسن و
الحسين فاستمسك بهم من بعدي فلا يغرنك جهل الجاهلين فاذا كان وقت ولادة ابني
علي بن الحسين زين العابدين يقضي الله عليك ويكون اخر زادك من الدنيا شربة لبن تشربه
فقال يا رسول الله فاسامي الاوصياء الذين يكونون ائمة المسلمين بعد علي بن الحسين قال
صلوات الله عليه فاذا انقضت مدة علي قام بالامر محمد ابنه يدعى بالباقر فاذا انقضت
مدة محمد قام بالامر بعده جعفر ابنه يدعى بالصادق فاذا انقضت مدة جعفر قام بالامر بعده
موسى ابنه يدعى بالكاظم فاذا انقضت مدة موسى قام بالامر بعده علي ابنه يدعى بالرضا فاذا انقضت
مدة علي قام بالامر بعده محمد ابنه يدعى بالتقي فاذا انقضت مدة محمد قام بالامر بعده علي
ابنه يدعى بالنقي فاذا انقضت مدة علي قام بالامر بعده الحسن ابنه يدعى بالزكي ثم يغيب
عن الناس امامهم قال يا رسول الله يغيب الحسن منهم قال لا ولكن ابنه الحجة يغيب عنهم
غيبة طويلة قال يا رسول الله فما اسمه قال لا يسمى حتى يظهره الله فقال جندل قد بشرنا موسى
بن عمران بك وبالاوصياء من ذريتك ثم تلا رسول الله وعد الله الذين امنوا منكم وعملوا الصالحات ليستخلفنهم
في الارض كما استخلف الذين من قبلهم وليمكنن لهم دينهم الذي ارتضى لهم وليبدلنهم من بعد
خوفهم امنا قال جندل فما خوفهم قال يا جندل في زمن كل واحد منهم شيطان يعتريه ويؤذيه فاذا
اذن الله للحجة خرج وطهر الارض من الظالمين فيملأها قسطا وعدلا كما ملئت جورا وظلما

وعد الله الذين ؟

طوبى للصابرين في غيبته طوبى للكاملين في محبته والثابتين في موالاته وحبه اولئك من
وصفهم الله في كتابه فقال الذين يؤمنون بالغيب وقال اولئك حزب الله الا ان حزب الله
هم المفلحون ثم قال جابر عاش جندل بن جنادة الى ايام الحسين بن علي عليهما السلام ثم خرج الى الطائف
فمرض ودعا بشربة من لبن فشربه وقال كذا عهد الي رسول الله انه يكون اخر زادي من الدنيا شربة
من لبن ثم مات ودفن بالطائف في الموضع المعروف بالكوراء رحمة الله عليه بسند معتبر
روايت كرده شيخ جليل الشان ابو جعفر بن [illegible] از جابر بن عبد الله انصاري كه او گفت داخل
شد مردی از یهود بمجلس حضرت صلعم جندل نام او و پدرش جناده نام داشت واز یهود خیبر بود
پس گفت یا محمد خبر ده مرا از انکه خدا را نیست واز انچه نزد خدا نیست واز انچه نمیدانند
خدا حضرت رسول صلعم فرمود انکه نیست خدا را شریکست وانچه نیست نزد خدا پس ظلمست
وانچه نمیدانند خدا این قول شما یهودست که میگویید عزیر پسر خداست والله خدا را
فرزندی نمیداند جندل چون این جواب شنید گفت اشهد ان لا اله الا الله وانک محمد رسول الله
حقا بعد از ان گفت ای رسول خدا دیشب در خواب موسی بن عمران را دیدم گفت ای جندل اسلام
بیاور بر دست محمد و باوصیای او بعد از او تمسک نمای بایشان ومن از حق [illegible] حمد
خداوند عالمیان مرا توفیق داد وبخدمت رسانید وبشرف اسلام گردانید مرا
حال اوصیای خود اگاه گردان تا متمسک شوم بایشان حضرت فرمود ای جندل اوصیای
من برگزیدگان ملک جلیل اند بعدد نقبای بنی اسرائیل اند جندل گفت چنانکه در توریة یافته ام
نقبای بنی اسرائیل دوازده تن بعد از حضرت موسی بودند آیا اوصیای شما بعد از شما [illegible]

بصواب ؟

در دو اندوش جندل گفت ایشان همه در یک زمان خواهند بود الجناب فرمود نه همه
در یک زمان نخواهند بود بلکه یکی بعد دیگری با مر امامت و وصایت قیام خواهند نمود و تو که مدت
سه تن از ایشان خواهی رسید و باستدعاء جندل آنحضرت ذکر اسامی سامیه اوصیاء خود
بر نهجی فرمود تو در خواهی یافت سید اوصیاء و وارث علم انبیاء و پدر ائمه نقباء علی بن
ابی طالب را است و بعد از وی و بعد از وی فرزند او حسن و حسین را الی ایشان متمسک باش بایشان و فریفته
مشو بجهل جاهلان و هنگام ولادت فرزند حسین علی بن الحسین با شرف سید و سرور عابدان
عمر خدا بر تو وارد گردد و آخر اجل تو در رسد و واپسین زاد تو از دنیا جرعه شیر باشد جندل گفت ای رسول خدا
صفت نامهای اوصیاء تو بعد از علی بن الحسین امامان مسلمانان هستند بیان فرمود آنحضرت
که بعد از امامت و وصایت علی بن الحسین قایم گردد با مر امامت پسر او جعفر
ملقب بصادق است و حجت بعد از او پسر او است بعد از وی پسر او موسی که او را کاظم گویند قایم مقام او گردد
و بعد از وی پسر او علی که او را رضا نامند و بعد از وی پسر او محمد که تقی گویند و بعد از وی پسر او علی
نقی خوانند و بعد از وی پسر او حسن را او را زکی دانند بعد از آن غایب گردد از مردمان امام
ایشان جندل گفت ای رسول خدا حسن از ایشان غایب گردد آنحضرت فرمود نه و لیکن
پسر او حجت غایب گردد جندل گفت نام او چه باشد رسول خدا گفت نام برده نمیشود
تا آنکه حضرت الله تعالی او را ظاهر سازد جندل گفت به تحقیق بشارت داد مارا تو یا رسول
بتو و با اوصیاء تو که از ذریه تواند بعد از آن تلاوت فرمود رسول خدا ص این آیه را آیه
وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من

قبلهم

محمد او را باقر گویند [illegible]

من قبلهم و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیبدلنهم من بعد خوفهم امنا جندل گفت ای رسول خدا
خوف ایشان از چه باشد آنحضرت فرمود در زمان هر یک از ایشان شیطانی باشد که ایشانرا
آزار کند و بر ایشان جفا نماید چون رخصت دهد حضرت الله تعالی حجت را بیرون آید و پاک
سازد زمین را از ظالمان و پر کند زمین را از عدل و داد آنچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم
خوش حال آنانکه سالک محجه و طریقه او باشند در مدت غیبت او خوش حال آنانکه ثابت باشند
ایشان آنانند که حضرت الله تعالی در کتاب خود وصف ایشان نموده و در تعریف ایشان فرموده
الذین یومنون بالغیب و جای دیگر در کتاب خود در صفت ایشان فرموده اولئک حزب الله
الا ان حزب الله هم المفلحون جابر گفت بعد از آن جندل زیست تا ایام حضرت امام سجاد
بن علی علیهما السلام بعد از آن رفت بطرف طایف در آنجا بیمار شد در آن بیماری شیر طلبید و
جرعه از آن نوشید و گفت این عهد است که حضرت رسول خدا ص فرموده بود آخرین زاد
تو از دنیا جرعه از شیر باشد و بعد از آن رحلت کرد و در طایف در موضعی معروف بکوار
مدفون گردید رحمة الله تعالی بر وی مولف گوید که حکایت جندل و سبب اسلام او از جهه
و جنگهای او در موضع صفین و غیر آن با مخالفین طول داده اند هر که خواهد در کتب اطلاع یابد
تاریخ کسر ثقفی علیه الرحمه رجوع نماید و اگر بیان دلست نماید کتاب ایضاح المومنین و هدایة
المستبصرین را که از مولفات ابن کثیر من است مطالعه فرماید اللهم ارزقنا جرعه من الکوثر من
کف ولیک علی المرتضی علیه السلام و السلام علی من اتبع الهدی الحدیث الثانی عشر قال ابو محمد بن شاذان
امراله علیه شبیه الغفران حدثنا الحسن بن علی بن سالم عن ابیه عن ابی حمزة الثمالی

در زمان غایب بودن او صابر باشند و خوشا حال آنانکه

عن سعید بن جبیر عن عبد الله بن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله لما خلق الله الدنیا
اطلع علی الارض اطلاعة فاختارنی منها فجعلنی نبیا ثم اطلع الثانیة فاختار منها علیا فجعله اماما
ثم امرنی ان اتخذه اخا ووصیا وخلیفة ووزیرا فعلی منی وانا من علی وهو زوج ابنتی وابو سبطی
الحسن والحسین الا وان الله تبارک وتعالی جعلنی وایاهم حججا علی عباده وجعل من صلب الحسین
ائمة یقومون بامری ویحفظون وصیتی التاسع منهم قائم اهل بیتی ومهدی امتی اشبه الناس بی
فی شمائله واقواله وافعاله یظهر بعد غیبة طویلة وحیرة مضلة فیعلن امر الله ویظهر دین الله ویؤید بنصر الله
وینصر بملائکة الله فیملأ الارض قسطا وعدلا کما ملئت جورا وظلما یعنی عبد الله عباس گفت که شنیدم
فرمود که حضرت الله تعالی یکبار افکند دیده وری بر اهل زمین پس بر گزید علی را حضرت که نشان
گرفت ایشان پس برگزید مرا از همه عالمیان و مرا پیغمبری داد و رسالت بعالمیان فرستاد پس
مرتبه امام آفرینند افلاک و انجم بر وجهی که مذکور شد مظهر قدرت بر عالمیان نگریست و علی
اختیار نمود و امامت داد و کرامت فرمود و مرا امر نمود که او را به برادری و وصایت و خلافت
و وزارت فرا گیرم پس علی از منست و من از علیم و او شوهر دختر منست و پدر دو سبط من حسن و
حسین است بدانید و آگاه باشید که حضرت الله تعالی مرا و ایشان را حجتها گردانیده بر بندگان خود
و مقرر فرمود از صلب حسین امامان رهنمایان دارند امر مرا ... این ... کوید ... این ... معنی
این بگیرند در ... وصی المؤمنین ذکر کرده که ... پیغمبر ... امام ... زمان ...
... مساوی ... و مساوی ... اشراف ... و مساوی ... والطاف
... و این ... بسیاری از احادیث ظاهر ... است که امام ... بعد از ان ... متعلق

باهمه

با همه اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین الفقه حضرت رسالت پناه فرموده نهم ایشان که از صلب
حسین اند قائم اهل بیت من و مهدی امت من است و شبیه‌ترین مردمانست بمن در شمایل
و اقوال و افعال ظاهر خواهد شد بعد از غایب شدن دراز و حیرت مضله ظاهر امر
است چنانکه مسطور گشته در زمان غیبت آنحضرت مردمان حیرت واقع دیده بس ازل
غائب شدن آنحضرت بطول کشد مرتبه که اینها بر قلوب ایشان مستحکم باید با کار ایشان ضلالت
کشد بالجمله پیغمبر فرموده پس مهدی آشکار سازد امر خدا را و ظاهر گرداند دین حضرت
رب العالمین را و مؤید گردد بیاری کردن خدا او را و ملائکه نصرت نمایند او را و پر کند
زمین را از عدل و داد همچنانکه پر شده باشد از ستم و جفا والسلام علی من اتبع الهدی الحدیث الثالث عشر
قال ابو جعفر محمد بن بابویه علیه الرحمة والغفران حدثنا علی بن الحکم رضی الله عنه عن جعفر بن سلیمان الضبعی عن
سعد بن طریف عن الاصبغ بن نباتة عن سلمان الفارسی رضوان الله علیه قال خطبنا رسول الله
فقال معاشر الناس انی راحل عنکم عن قریب ومنطلق الی المغیب اوصیکم فی عترتی خیرا وایاکم والبدع
فان کل بدعة ضلالة والضلالة واهلها فی النار معاشر الناس من فقد الشمس فلیتمسک بالقمر
ومن فقد القمر فلیتمسک بالفرقدین فاذا افتقدتم الفرقدین فتمسکوا بالنجوم الزاهرة
بعدی اقول لکم فاعلموا ان قولی قول الله فلا تخالفوه فیما امرکم به والله یعلم انی بلغت الیکم ما امرنی
به فاشهد الله علی وعلیکم قال فلما نزل عن المنبر تبعته حتی دخل بیت عائشة فدخلت علیه
فقلت بابی انت وامی یا رسول الله سمعتک تقول اذا افتقدتم الشمس فتمسکوا بالقمر
واذا افتقدتم القمر فتمسکوا بالفرقدین واذا افتقدتم الفرقدین فتمسکوا بالنجوم فقد ظننت ان

بکون فی هذه الامامة اشارة قال قد اصبت یا سلمان فقلت تبین لی یا رسول الله ما الشمس
و ما القمر و ما الفرقدان و ما النجوم الزاهرة فقال انا الشمس و علی القمر فاذا افقدتمونی فتمسکوا به
بعدی و اما الفرقدان فالحسن و الحسین اذا افتقدتم القمر فتمسکوا بهما و اما النجوم الزاهرة فهم الائمة التسعة
من صلب الحسین و التاسع مهدیهم ثم قال علیه السلام انهم هم الاوصیاء و الخلفاء بعدی ائمة ابرار عدد اسباط
یعقوب و حواریی عیسی فقلت و سمهم لی یا رسول الله قال اولهم و سیدهم علی بن ابی طالب و بعده
سبطای الحسن و الحسین و بعدهما علی ابن الحسین زین العابدین و بعده محمد بن علی الباقر
علم النبیین و بعده الصادق جعفر بن محمد و بعده الکاظم موسی بن جعفر و بعده الرضا علی بن
موسی الذی یقتل بالارض الغربة ثم ابنه محمد ثم ابنه علی ثم ابنه الحسن ثم ابنه الحجة القائم المنتظر
فی غیبته المطاع فی ظهوره فانهم عترتی من لحمی و دمی علمهم علمی و حکمهم حکمی من آذانی فیهم فلا اناله الله
شفاعتی ترجمه سلمان فارسی علیه الرحمه گفت که خطبه خواند رسول خدا بر ما و فرمود ای گروه مردمان
من رحلت کننده ام عنقریب و روانه شونده ام بغیب وصیت میکنم شما را در باره عترت خود
که نیکوئی کنید با عترت من و بپرهیزید از بدعت زیرا که هر بدعتی ضلالت است و ضلالت و اهل
در جهنم اند ای گروه مردمان هر کس که نیابد آفتاب را [illegible] چنگ در زنید و متمسک شوید بماه و اگر
گم کنید و نیابید ماه را [illegible] متمسک شوید بفرقدان پس هرگاه گم کنید و نیابید فرقدین را پس چنگ
در زنید و متمسک شوید بستارهای روشن بعد از من میگویم شما را پس [illegible] قول من قول
خدا است پس مخالفت نورزید با خدا [illegible] امر کرد [illegible] خدا [illegible] رسانیدم
[illegible] امر کرد [illegible] خدا [illegible] سلمان گفت [illegible]

از منبر بزیر آمد و رفتم تا داخل خانه عایشه شد پس من در آمدم و گفتم [illegible] فدای تو
ای رسول خدا که شنیدم که فرمودی هرگاه نیابید آفتاب را متمسک بماه شوید و چون ماه نباشد متمسک
شوید بفرقدین و چون فرقدین را نیابید متمسک شوید بستارهای [illegible] درین ستارها رمزی گفتن
رمزی و اشاره باشد آنحضرت فرمود که نیکو یافته ای سلمان پس گفتم ستارهای روشن کدام اند ای
ای رسول خدا گو بیان فرما [illegible] آفتاب و ماه و فرقدین و ستارهای روشن آنحضرت فرمود که
منم آفتاب و علی است ماه چون مرا نیابید متمسک شوید بعلی بعد از من اما فرقدان حسن و حسین اند
هرگاه ماه را نیابید متمسک باین دو شوید و اما ستارهای روشن ایشان
نه امامند از صلب حسین و نهم ایشان مهدی ایشان است بعد از آن آنحضرت فرمود [illegible]
اوصیا و خلفا بعد از من ائمه ابرار اند بشماره اسباط یعقوب و حواریین عیسی گفتم نام ایشان
را بر من بیان فرما ای رسول خدا فرمود اول ایشان و سید ایشان علی بن ابی طالب است
و بعد از او دو سبط من حسن و حسین و بعد از ایشان علی بن الحسین زین العابدین و بعد از او
محمد بن علی شکافنده علم پیغمبران و بعد از او صادق جعفر بن محمد و بعد از او کاظم موسی بن
جعفر و بعد از او رضا علی بن موسی که کشته خواهد شد در زمین غربت بعد از آن فرزند او محمد
بعد از او فرزند او علی بعد از او فرزند او حسن بعد از او فرزند او حجت قائم [illegible] در غیبت
اطاعت و مطاع است در ظهورش پس بدرستی که ایشان عترت منند از گوشت و خون
من علم ایشان علم منست و حکم ایشان حکم منست هر کس برنجاند مرا در باره ایشان
نرساند بار خدا شفاعت مرا و السلام علی من اتبع الهدی الحدیث الرابع عشر

ای رسول خدا

قال ابن ... ذلك عبد الملك ... حدثنا عثمان بن عیسی قال حدثنا ابو حمزة الثمالی قال حدثنا اسلم قال حدثنا ابو الطفیل قال حدثنا عمار بن یاسر رض قال لما حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله الوفاة دعا بعلی علیه السلام فسارّه طویلا ثم رفع صوته ثم قال یا علی انت وصیی ووارثی قد اعطاك الله علمی وفهمی فاذا مت ظهرت لك ضغائن فی صدور قوم وغصب علی حقك فبکت فاطمة علیها السلام وبکی الحسن والحسین علیهما السلام فقال رسول الله صلی الله علیه وآله لفاطمة یا سیدة النساء مم بکاؤك قالت اخشی الضیعة یا ابت بعدك قال ابشری یا فاطمة فانك اول من یلحقنی من اهل بیتی لا تبکی ولا تحزنی فانك سیدة نساء اهل الجنة واباك سید الانبیاء وابن عمك سید الاوصیاء وابناك سیدا شباب اهل الجنة ومن صلب الحسین یخرج الله الائمة التسعة مطهرین معصومین ومنا مهدی هذه الامة

یا ابت

یعنی چون وقت وفات پیغمبر رسید امیر المؤمنین علیه السلام را طلبید و در برابر حضرت سخن بسیار گفت ... بعد از آن آواز مبارک بلند کرده فرمود که یا علی تو وصی منی و وارث منی و خدا عطا کرد به تو علم و فهم مرا پس چون من درگذرم ظاهر شود کینه‌هایی که در دل سینه‌های قومی هست و حق ترا غصب خواهند کرد پس حضرت فاطمه گریست و امام حسن و امام حسین هم به گریه درآمدند حضرت رسالت پناه با فاطمه خطاب کرد که ای بهترین زنان چرا گریانی ... فرمود ... ترسم بعد از تو حضرت فرمود بشارت باد ترا اول کسی از اهل بیت منی که به من ملحق خواهی شد گریه مکن و محزون مشو بهترین زنان اهل بهشتی و پدرت بهترین پیغمبران است و ابن عمت بهترین اوصیاست و دو پسرت بهترین جوانان اهل بهشت‌اند و بیرون خواهد آورد خدا نه امام را از صلب حسین که امام مطهر معصوم‌اند و از ماست مهدی این امت الحدیث ... الاصفهانی قال ...

الحدیث الخامس عشر

قال ابن ... ذلك ... حدثنا الحسن بن علی بن فضال ... عن عبد الله بن بکیر عن عبد الملك بن اسماعیل الاسدی عن ابیه عن سعید بن جبیر قال قیل لعمار بن یاسر ما حملك علی حب علی بن ابی طالب قال حملنی الله ورسوله وقد انزل الله فیه آیات جلیلة وقال رسول الله صلی الله علیه وآله فیه احادیث کثیرة فقیل له هلا تحدثنا ببعض ما قال فیه رسول الله قال وما لا احدث ولقد کنت بریا من الدین ... الحق واظهر الباطل ثم قال کنت مع رسول الله صلی الله علیه وآله ورایت علیا علیه السلام فی بعض الغزوات وقد قتل عدة من اصحاب الرایة القریش فقلت یا رسول الله ان علیا قد جاهد فی الله حق جهاده فقال لانه منی وانا منه وانه وارث علمی وقاضی دینی ومنجز وعدی والخلیفة من بعدی ولولاه لم یعرف المؤمن المحض بعدی حربه حربی وحربی حرب الله وسلمه سلمی وسلمی سلم الله ویخرج الله من صلبه الائمة الراشدین واعلم یا عمار ان الله تبارك وتعالی عهد الی ان اعطی اثنی عشر خلیفة منهم علی وهو اولهم وسیدهم فقلت ومن الآخرون یا رسول الله قال الثانی منهم الحسن بن علی بن ابی طالب والثالث منهم الحسین بن علی بن ابی طالب والرابع منهم علی بن الحسین زین العابدین والخامس منهم محمد بن علی ثم ابنه جعفر ثم ابنه موسی ثم ابنه علی ثم ابنه محمد ثم ابنه علی ثم ابنه الحسن ثم ابنه الذی یغیب عن الناس غیبة طویلة وذلك قول الله تبارك وتعالی قل ارایتم ان اصبح ماؤکم غورا فمن یاتیکم بماء معین ثم یخرج ویملأ الدنیا قسطا وعدلا کما ملئت جورا وظلما یا عمار سیکون بعدی فتنة فاذا کان ذلك فاتبع علیا وحزبه فانه مع الحق والحق معه وانك ستقاتل الناکثین والقاسطین ثم تقتلك الفئة الباغیة ویکون آخر زادك من الدنیا شربة من لبن تشربه قال سعید بن جبیر فکان کما اخبره رسول الله صلی الله علیه وآله یعنی سعید بن جبیر گفت که به عمار یاسر گفتند که ترا چه چیز بر آن داشته که دوستی علی بن ابی طالب را در دل داری گفت که مرا بر آن داشته‌اند خدا و رسول او و به تحقیق که حضرت حق تعالی آیات حمیده در شأن او فرستاده و رسول خدا احادیث بسیار در منقبت بیان فرموده گفتند که آیا

خبر غیبتهای او [illegible] از آنچه پیغمبر در شان او گفته اظهار کنم چرا [illegible] و حال آنکه من بیزارم از ایشان
حق سالها پنهان ساختند و باطل را ظاهر ساختند بعد از آن گفت که با رسول خدا بودم علی علیه السلام
دیدم در بعضی [illegible] که [illegible] از صاحبان علمهای [illegible] آنست با رسول خدا گفت
بدرستی که علی با جهاد در راه خدا مشغول اند و پیغمبر فرمود که آنحضرت را از این امر نتوانند داشت بدرستی
او از منست و من از وام و وارث منست و قاضی و حاکم کننده دین منست و وفا کننده بوعدهای من و
خلیفه منست بعد از من و [illegible] در زمان حیات من و بعد از وفات من جنگ
او جنگ منست و جنگ من جنگ خداست و دشمنی او دشمنی منست و دوستی من دوستی خداست و فرزندان او
او [illegible] خدا [illegible] بعد کرد و [illegible] عطا کند
و دوازده خلیفه از جمله آنها علیست و اولاد او [illegible] و بهترین [illegible] رسول خدا
فرمود اول ایشان حسن بن علی بن ابی طالب و دوم ایشان حسین بن علی بن ابی طالب و چهارم ایشان علی
الحسین است زین العابدین و پنجم ازیشان محمد علیست بعد از آن پسر او جعفر بعد از آن پسر او موسی
بعد از آن پسر او علی بعد از آن پسر او محمد بعد از آن پسر او علی بعد از آن پسر او حسن بعد از آن پسر او پنهان
شود از [illegible] پنهان شدن و دراز [illegible]
تا آنکه بعد از آن [illegible] آید و پر کند دنیا را از عدل و داد چنانچه پر شده باشد از جور و ظلم [illegible]
[illegible] بعد از آن [illegible] ظاهر گردد [illegible] آشکار گردد [illegible]
[illegible]
[illegible]

از سعید بن جبیر گفت [illegible] پیغمبر خبر داده [illegible] صدق الله العظیم و صدق رسوله الکریم
صلی الله علی محمد و آله الطیبین والسلام علی من اتبع الهدی [illegible] قال ابو جعفر محمد بن [illegible] رحمه الله
فی کتاب [illegible] حدثنا محمد بن [illegible] عن غیاث بن ابراهیم عن ابی عبدالله عن ابیه محمد بن علی
عن ابیه علی بن الحسین عن ابیه الحسین بن علی علیهم السلام قال سئل امیر المؤمنین علیه السلام عن معنی قول رسول الله
انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی من العترة فقال انا والحسن والحسین والائمة التسعة من ولد الحسین
تاسعهم مهدیهم لا یفارقون کتاب الله عزوجل ولا یفارقهم حتی یردوا علی رسول الله حوضه ترجمه حضرت
امام حسین علیه السلام فرمود از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه پرسیدند از معنی قول رسول خدا
که فرمود انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی که کیستند عترت حضرت امیر المؤمنین فرمود عترت
منم و حسن و حسین و نه امام از فرزندان حسین نهم ایشان مهدی ایشان است جدا نمیشوند از
کتاب خدای عزوجل تا وارد شوند بر رسول خدا در حوض او یعنی حوض کوثر ابن بابویه رحمه الله در کتاب
کمال الدین حدیث انی تارک فیکم الثقلین را باسانید بسیار روایت کرده و مضمون
این حدیث صحیح از احادیث متواتره است در میان کتابهای اهل اسلام [illegible] الحدیث [illegible]
قال ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه رحمه الله فی کتاب کمال الدین حدثنا ابی و محمد بن
الحسن رحمهما الله تعالی قالا حدثنا سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر الحمیری و محمد بن یحیی العطار
و احمد بن ادریس جمیعا قالوا حدثنا احمد بن ابی عبدالله البرقی قال حدثنا ابو هاشم داود بن
القاسم الجعفری عن ابی جعفر محمد بن علی الثانی قال اقبل امیر المؤمنین علیه السلام ذات یوم و معه
الحسن و سلمان الفارسی و امیر المؤمنین علیه السلام متکئ علی ید سلمان فدخل المسجد الحرام فجلس اذ اقبل

رجل حسن الهيئة واللباس فسلم على امير المؤمنين فرد عليه السلام فجلس ثم قال يا امير المؤمنين اسألك عن ثلث
مسائل ان اخبرتني بهن علمت ان القوم ركبوا من امرك ما قضي عليهم انهم ليسوا بمأمونين
في دنياهم ولا في آخرتهم وان تكن الاخرى علمت انك وهم شرع سواء فقال امير المؤمنين سلني عما بدا لك فقال اخبرني
عن الرجل اذا نام اين تذهب روحه وعن الرجل كيف يذكر وينسى وعن الرجل كيف يشبه ولده الاعمام والاخوال
فالتفت امير المؤمنين الى ابي محمد الحسن بن علي عليهما السلام فقال يا ابا محمد اجبه فقال اما ما سألت
عنه من امر الانسان اذا نام اين تذهب روحه فان روحه متعلقة بالريح والريح متعلقة بالهواء
الى وقت ما يتحرك صاحبها لليقظة فان اذن الله عز وجل برد تلك الروح الى صاحبها جذبت
الروح الريح وجذبت تلك الريح الهواء فرجعت الروح الى صاحبها فاسكنت في بدنه
وان لم يأذن الله برد تلك الروح على صاحبها جذب الهواء الريح وجذبت الريح الروح فلم
يرد الى صاحبها الى وقت ما يبعث واما ما ذكرت من امر الذكر والنسيان فان قلب الرجل
في حق وعلى الحق طبق فان صلى الرجل عند ذلك على محمد وآل محمد صلوة تامة انكشف ذلك الطبق
عن ذلك الحق فاضاء القلب وذكر الرجل ما كان نسي وان لم يصل على محمد وآله او نقص من الصلوة عليهم
انطبق ذلك الطبق على ذلك الحق فاظلم القلب ونسي الرجل ما كان ذكره واما ما ذكرت من امر
المولود الذي يشبه اعمامه واخواله فان الرجل اذا اتى اهله فجامعها بقلب ساكن وعروق هادئة
وبدن غير مضطرب واسكنت تلك النطفة في جوف الرحم خرج الولد يشبه اباه وامه وان هو اتاها
بقلب غير ساكن وعروق غير هادئة وبدن مضطرب اضطربت تلك النطفة فوقعت في
وقت اضطرابها على بعض العروق فان وقعت على عرق من عروق الاعمام اشبه الولد اعمامه

علمت ٢

وان وقعت

وان وقعت على عرق من عروق الاخوال اشبه الولد اخواله فقال الرجل اشهد ان لا اله الا الله
ولم ازل اشهد بها واشهد ان محمدا رسول الله ولم ازل اشهد بها واشهد انك وصي رسول الله
والقائم بحجته واشار الى امير المؤمنين ولم ازل اشهد بها واشهد انك وصيه والقائم بحجته بعده
واشار الى الحسن واشهد ان الحسين بن علي وصي ابيك والقائم بحجته بعدك واشهد على علي بن الحسين
انه القائم بامر الحسين بعده واشهد على محمد بن علي انه القائم بامر علي بن الحسين واشهد على جعفر
بن محمد انه القائم بامر محمد بن علي واشهد على موسى بن جعفر انه القائم بامر جعفر بن محمد واشهد على
علي بن موسى وانه القائم بامر موسى بن جعفر واشهد على محمد بن علي انه القائم بامر علي بن
موسى واشهد على علي بن محمد انه القائم بامر محمد بن علي واشهد على الحسن بن علي وانه القائم بامر
علي بن محمد واشهد على رجل من ولد الحسن بن علي لا يكنى ولا يسمى حتى يظهر امره فيملأها الارض
قسطا وعدلا كما ملئت جورا والسلام عليك يا امير المؤمنين ورحمة الله وبركاته ثم قام فمضى
فقال امير المؤمنين يا ابا محمد اتبعه فانظر اين يقصد فخرج في اثره قال فما كان الا ان وضع رجله
خارج المسجد فما دريت اين اخذ من ارض الله عز وجل فرجعت الى امير المؤمنين فاعلمته
فقال يا ابا محمد اتعرفه فقلت الله ورسوله وامير المؤمنين اعلم فقال هو الخضر عليه السلام حاصل
مترجم حديث ونتيج دقيق المعنى اينست كه از حضرت امام محمد تقى عليه السلام نقل كرده كه روزى حضرت
امير المؤمنين در مسجد الحرام مصحوب فرزند دلبند خود امام حسن مجتبى و منسوب بوصف [illegible]
سلمان اهل البيت تشريف داشتند وآن برگزيده ملك وجود تكيه بر دست سلمان فرموده [illegible]
كه مردى درآمد به هيئت ولباس نيكو وسلام كرد بر آن شاه [illegible] فضل [illegible]

وموصوف [illegible]

جواب سلام ادا فرمود و پهلوی او نشست گفت یا امیرالمؤمنین سه سؤال است از شما اگر جواب
از این سؤالها میدانم که این قوم بر باطل بوده اند و دیگران حق تو را بجبر گرفته اند و در تضییع اسباب آخرت خود
کوشیده اند و اگر جواب نگویی خواهم دانست که تو با ایشان در ذلک مساوی و اندازه در علم و جهل

مساوی است

و آن سؤالها این است که آنحضرت فرمود سؤال کن آنچه میخواهی گفت خبر ده مرا که آدمی چون
در خواب میرود روحش بکجا میرود و چون است که آدمی گاهی چیزی را بخاطر می آورد و گاهی فراموش میکند و چرا
فرزندان شبیه به اعمام و اخوال میشوند حضرت امیرالمؤمنین بجانب امام حسن مجتبی متوجه شده
فرمود یا ابا محمد جواب بگو او را حضرت امام حسن فرمود که
فرمود اما آنچه سؤال کردی که روح آدمی در حالت خواب بکجا میرود بدانکه روح تعلق میگیرد به باد و باد
متعلق میشود بهوا تا زمان بیداری پس اگر حق تعالی اجازت دهد رد روح را بجانب صاحبش آن باد میکشد
روح را بجانب او و میکشد آن هوا آن باد را پس بازگشت مینماید روح بصاحبش و ساکن میگردد در بدن و اگر اذن ندهد
حضرت عزت در رد روح بجانب آن شخص باد میکشد هوا را و هوا جذب مینماید روح را تا آنکه روح را
بصاحب خود نمیرساند مگر وقتیکه مبعوث شود اما آنچه گفتی از یاد داشتن و فراموش کردن پس
تحقیق که دل مرد در حقه است و بر آن حقه سرپوشی است پس اگر آدمی صلوات تمام و کامل فرستد
بر محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین منکشف میشود و برداشته میگردد آن سرپوش از آن حقه
و دل روشن میشود و آدمی فراموش شده را بیاد میآورد و اگر بر محمد و آل محمد صلوات الله علیهم صلوات نفرستد
یا صلوات ناقص بر ایشان بفرستد منطبق میگردد آن طبق بر آن حقه و پوشیده میگردد دل در تاریکی
دل و تیره و ظلمانی میشود و آنچه در خاطر داشته فراموش میکند

و اما آنچه گفتی که چون است که فرزند گاهی مانند میشود با اعمام و اخوال پس بدرستیکه مرد هرگاه
با دل ساکن و رگهای آرمیده و بدن غیر مضطرب با اهل خود نزدیکی کند و داخل کند نطفه در جوف
رحم جای قرار گیرد و فرزند متولد میشود شبیه بپدر و مادر میباشد و اگر با اهل خود مقاربت نماید در
حالتی که دل غیر ساکن و رگها ناآرمیده و بدن مضطرب باشد مضطرب میگردد آن نطفه پس واقع
میشود در حال اضطراب بر بعضی از رگها پس اگر واقع شود بر رگی از رگهای اعمام شبیه میباشد
ولد با اعمامش و اگر واقع شود بر رگهای اخوال شبیه میباشد فرزند با اخوالش پس آن مرد گفت گواهی
میدهم که هیچ خداوندی بسزای پرستش نیست بغیر حضرت الله تعالی و همیشه شهادت داده ام باین و گواهی
او و شهادت میدهم که محمد رسول خداست و همیشه برسالت او شهادت داده ام و بیان
یا امیرالمؤمنین گفت که گواهی میدهم که تو وصی پیغمبری و جای دارنده حجت اوئی و همیشه بوصایت تو
شهادت داده ام و شهادت میدهم که حسن وصی تو و جای دارنده حجت اوئی بعد از او
یا امام حسن کرد و گفت گواهی میدهم که حسین بن علی وصی پدر است و جای دارنده حجت اوست
بعد از تو و گواهی میدهم که علی بن الحسین جای دارنده امر حسین است بعد از او و گواهی
میدهم که محمد بن علی جای دارنده امر علی بن الحسین است و شهادت میدهم که جعفر بن
محمد جای دارنده امر محمد بن علی است و گواهی میدهم که موسی بن جعفر جای دارنده امر
جعفر بن محمد است و شهادت میدهم که علی بن موسی جای دارنده امر موسی بن جعفر است و
شهادت میدهم که محمد بن علی قائم بامر علی بن موسی است و شهادت میدهم که علی بن محمد
جای دارنده امر محمد بن علی است و گواهی میدهم که حسن بن علی جای دارنده امر علی بن محمد است

و شهادت میدهم بر دین او و اولاد حسن بن علی که مکنی و مسمی نمیشود تا ظاهر شود امر او
مراد است حضرت صاحب الامر و کنیتش یعنی از ظهور روایت ذکر کردن
پس پر کند زمین را از عدل همچنانکه پر شده باشد از ظلم و جور و السلام بر تو باد یا امیر المؤمنین و رحمة
خدا و برکات او و بعد از آن برخاست و رفت پس امیر المؤمنین به امام حسن گفت که
یا ابا محمد از پی او برو و ببین که قصد کجا دارد و بکجا میرود امام حسن گفت که چون از
مسجد بیرون رفت ندانستم که بکجا رفت برگشتم بسوی امیر المؤمنین و
اعلام نمودم حضرت امیر فرمود که یا ابا محمد شناختی او را گفتم خدا و رسول و امیر المؤمنین
داناترند حضرت امیر فرمود که او خضر بود. این حدیث شریف را عماد الدین محمد بن بابویه
در کتاب عیون اخبار الرضا و چند کتاب دیگر از مؤلفاتش روایت کرده و ثقة
الاسلام محمد بن یعقوب کلینی رضوان الله علیه در کتاب کافی و شیخ طبرسی طیب الله مضجعه در
کتاب احتجاج ثبت نموده اند و چندین تن دیگر از اکابر علمای امامیه این خبر معتبر را
با سانید صحیحه در مؤلفات خود ضبط نموده اند چنانچه بر متتبع ماهر ظاهر است و شیخ
ما شیخ بهاء الدین محمد عاملی غفر الله ذنوبه و قدس روحه در شرح این حدیث که هر فقره اش عجیب و سید
ما میر محمد باقر داماد روح الله روحه در کتاب شرعة التسمیه این حدیث را از مؤیدات
نهی از تسمیه و تکنیه در زمان غیبت حضرت حجت شمرده اند و در شرح این حدیث چند کلمه
علیه افاده نموده اما متبین حقوق اعلام و احوال ... اند و بیکر نکات ... در حدیث
بسیار که نسبت این فقره را کمترین نوشته ... عدیم النظر است در ...

روح چند کلمه و چند در رساله اذار العاقلین و افواه المجانین مذکور ساخته و در کتاب ... المؤمنین
و صدایح المتقین بتقریب ... داده بتعریف رجوع ... والسلام علی من اتبع الهدی. **الحدیث الثالث عشر**
قال ابن شاذان علامه الله بالفضل والاحسان حدثنا عبد الله بن جبلة عن عبد الله بن عبد الله بن المستنیر
عن المفضل بن عمر عن جابر بن یزید الجعفی عن عبد الله بن العباس قال دخلت علی رسول الله صلی الله علیه و آله والحسن علی
عاتقه والحسین علیه السلام علی فخذه یلثمهما و یقبلهما و یقول اللهم وال من والاهما وعاد من عاداهما ثم قال یا ابن عباس کانی
انظر الی شیبة ابنی الحسین تخضب من دمه یدعو فلا یجاب و یستنصر فلا ینصر قلت فمن یفعل ذلک قال شرار امتی
لا انالهم الله شفاعتی ثم قال یا ابن عباس من زاره عارفا بحقه کتب الله له ثواب الف حجة والف عمرة الا و من زاره فقد
زارنی و من زارنی فکانما قد زار الله و حق الزائر علی الله ان لا یعذبه بالنار الا و ان الاجابة تحت قبته والشفاء
فی تربته والائمة من ولده قال قلت یا رسول الله فکم الائمة بعدک قال بعدد حواری عیسی و اسباط موسی و نقباء بنی اسرائیل
قلت یا رسول الله فکم کانوا قال کانوا اثنی عشر والائمة بعدی اثنا عشر اولهم علی بن ابی طالب و بعده سبطای
الحسن والحسین فاذا انقضی الحسین فابنه علی فاذا انقضی علی فابنه محمد فاذا انقضی محمد فابنه جعفر فاذا انقضی جعفر فابنه موسی
فاذا انقضی موسی فابنه علی فاذا انقضی علی فابنه محمد فاذا انقضی محمد فابنه علی فاذا انقضی علی فابنه الحسن فاذا
انقضی الحسن فابنه الحجة قال قلت یا رسول الله اسامی لم اسمع بهن قط قال لی هم الائمة بعدی وان قهروا امناء
معصومون نجباء اخیار یا ابن عباس من اتی یوم القیامة عارفا بحقهم اخذت بیده فادخلته الجنة یا ابن عباس من انکرهم او
رد واحدا منهم فکانما قد انکرنی و ردنی و من انکرنی و ردنی فکانما قد انکر الله و رده یا ابن عباس سوف یأخذ الناس
یمینا و شمالا فاذا کان ذلک فاتبع علیا و حزبه فانه مع الحق والحق معه فلا یفترقان حتی یردا علی الحوض یا ابن عباس
ولایتهم ولایتی و ولایتی ولایة الله و حربهم حربی و حربی حرب الله و سلمهم سلمی و سلمی سلم الله ثم قال یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم

فاذا انقضی علی علیه السلام

و یأبی الله الا ان یتم نوره و لو کره الکافرون خبر عبدالله عباس گفت که داخل شدم در مسجد رسول خدا دیدم که امام
حسن بر دوش آن حضرت بود و امام حسین بر ران مبارکش می بوسید ایشان را و می گفت
بار خدایا دوست دار آنکسی را که دوست دارد ایشان را و دشمن دار آنکسی را که دشمن دارد ایشان را بعد
از آن گفت ای ابن عباس گویا نظر میکنم بسوی محاسن پسرم حسین که خضاب شده در خون [illegible] یعنی موی مبارکش [illegible]
از خون [illegible] و دعوت کنند [illegible] جانب کشتن او [illegible] طلبند و کسی را [illegible] گفتم [illegible] این فعل که کند
فرمود اشرار امت من [illegible] شفاعت من [illegible] بعد از آن فرمود
ای ابن عباس هر کس زیارت کند حسین را در حالتی که عارف باشد بحق او [illegible] امام [illegible]
داند [illegible] خدا [illegible] ثواب [illegible] هزار حج و هزار عمره [illegible] هر کس زیارت کند
[illegible] و هر کس او را زیارت کند گویا خدا را زیارت کرده [illegible]
بر خدا [illegible] و [illegible] دعا در زیر [illegible]
[illegible] ای ابن عباس گفتم ای رسول خدا
[illegible] بعد از تو [illegible] اسباط یعقوب [illegible] و حواریین عیسی
ای رسول خدا چند [illegible] اسباط و نقبا [illegible] دوازده [illegible] امامان بعد از من
دوازده اند اول ایشان علی بن ابی طالب است و بعد از او دو سبط من حسن و حسین و چون مدت
امام حسین منقضی شود پسرش علی [illegible] مدت او پسرش محمد [illegible] پسرش جعفر [illegible]
تمام شود مدت امامت جعفر پسرش موسی [illegible] پسرش علی [illegible] مدت او
پسرش محمد [illegible] مدت امامت محمد پسرش علی [illegible] مدت امامت او پسرش حسن

و بعد از انقضای مدت امام حسن پس از [illegible] ابن عباس گفت گفتم ای رسول خدا نامهاشان شنیده ام از [illegible]
[illegible] ایشان امامتند بعد از من اگرچه مقهور شوند و ایشان علم خدا و معصومند و [illegible]
و برگزیدگان اند ای ابن عباس هر کس [illegible] در روز قیامت در حالتی که عارف باشد [illegible]
[illegible] ای ابن عباس هر کس [illegible] ایشان را یا رد کند [illegible]
چنان باشد [illegible] خدا را [illegible]
ای ابن عباس [illegible] و هر که چنان باشد [illegible] علی
[illegible] و [illegible] حوض کوثر [illegible]
[illegible] ای ابن عباس [illegible] امام [illegible] جنت [illegible]
حدیث [illegible] جنگ [illegible] جنگ [illegible]
[illegible] بعد از آن پیغمبر تلاوت فرمود این آیه
عظیم [illegible] یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم ویأبی الله الا ان یتم نوره ولو کره الکافرون اللهم
احشرنا مع احبائهم [illegible] نبیک و حبیبک المصطفی و آله الائمة النجباء والسلام علی من اتبع الهدی

الحدیث الثانی عشر قال ابن بابویه نور الله مرقده حدثنا الحسن بن محبوب رضی الله عنه عن مالک بن
عطیه عن ثابت بن دینار عن ابی جعفر ع قال قال الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام لاصحابه
قبل ان یقتل بیوم و احد ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال لی یا بنی انک ستساق الی العراق و
تنزل فی ارض یقال لها عمورا و کربلا و انک تستشهد بها و یستشهد معک جماعة و قد قرب ما عهد
الی رسول الله و انی راحل الیه غدا فمن احب منکم الانصراف فلینصرف فی هذه اللیلة فانی قد اذنت لکم

وهو من نجس والکبیر قاله بالکید ابتدعا فلم یصنعوا ولو انه ما لم ترکه الا باحق نزد مورد کی فلما
رای ذلک فعال فالبشر و ابا طبه فواتبه انما اخذکم ما شاء الله تعالی بود باکری علیهم ثم یخرج الله و الیکم الحاسین ینظر
فی عینا فینتقم من الظالمین والاولین فیشاهم فی السلاسل والاغلال وانواع العذاب والنکال فقیل
فرقتلکم یا بن رسول الله من القائم منکم اهل البیت قال الخامس من ولد ابنی محمد بن علی الباقر وهو الحجة بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن
موسی بن جعفر بن محمد بن علی ابی وهو الذی یغیب مدة طویلة ثم یظهر فیملأ الارض قسطا وعدلا
کما ملئت جورا وظلما یعنی حضرت امام حسین علیه السلام میگفت که اگر شهید شوم با اصحاب خود خطاب
کرده فرمود که روزی رسول خدا با من گفت ای فرزند من زود باشد که ترا بسوی عراق و
فرود آورند بزمینی که او را کربلا گویند و تو در آن زمین شهید شوی و جماعتی با تو شهید شوند و
تحقیق که وقت آن نزدیک است و آن عهدی که رسول خدا با من کرده است و فرموده اول روند و ام نزد
آن حضرت پس هر کس از شما برگشتن را دوست دارد و ماه ما در این شب برگردد و من او را اذن
برگشتن دادم و او را بحل کردم و در جواب آنحضرت ایشان گفتند و مبالغه تمام نمودند ایشان را اصلا برگشتن
نشدند و گفتند بخدا قسم که ترا تنها نگذاریم و از تو جدا نشویم تا جمیع را حالا که شهید کردی با تو ما
کردیم آنحضرت جزای خیر سؤال ایشان نمود و فرمود بشارت باد شما را ببهشت بخدا قسم
بعد از آنکه بما جاری شود مکث خواهیم کرد انقدر که حضرت حق تعالی خواهد پس بیرون خواهد آورد
حضرت الله تعالی ما را و شما را در آن هنگام که قائم ما ظاهر شود پس انتقام خواهد کشید از ظالمان
ما و شما و بعد خواهیم کرد ایشان را در سلاسل و اغلال گرفتار با نواع عذاب و نکال کنند با آنحضرت
گفت که قائم شما از فرزندان رسول خدا کیست آنحضرت فرمود که فرزند هفتمین است از اولاد من محمد بن علی
فرزند

ملقب است

لقب است باقر و او محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی است فرزند من و او است که
غایب خواهد شد مدتی دراز و بعد از آن ظاهر خواهد شد و پر خواهد کرد زمین را از عدل و داد چنانچه پر شده
باشد از جور و ظلم بیان آنچه حضرت آخوند در ترجمه حدیث چهاردهم نقل فرموده اند از کتاب خرایج و جرایح
راوندی در زیادتی نهاده اند و آن زیادتیها اعتماد را نشاید زیرا که در سند او ضعف است چه از جمله
ایشان علی بن محمد کاشانی است که حال او مجهول است یا که او را واسطه میان راوندی و سهل بن زیاد در روایت حدیث
است معلوم نیست که کدام است و قول شیخ طوسی در باب سهل بن زیاد مختلف است و ابو العباس نجاشی در رجال سهل مذکور
مذمت بسیار کرده اند و احمد بن محمد بن عیسی تضعیف و تکذیب او شهادت داده و از قم اخراج نمود
سیم آنکه ابن ابی الفضل مجهول است چهارم آنکه سند حدیث ضعیف است و اهل دین اعتماد بر آن ننمایند
روایت او را و السلام علی من اتبع الهدی الحدیث العشرون قال ابو محمد بن شاذان رحمه الله حدثنا
صفوان بن یحیی رضی الله عنه عن ابراهیم بن ابی زیاد عن ابی حمزة الثمالی عن ابی خالد الکابلی قال دخلت علی
سیدی علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام فقلت یا بن رسول الله اخبرنی بالذین فرض الله تعالی
طاعتهم و مودتهم و اوجب علی عباده الاقتداء بهم بعد رسول الله صلی الله علیه و آله فقال لی یا کابلی ان اولی الامر
الذین جعلهم الله عز و جل ائمة الناس و اوجب علیهم طاعتهم امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ثم الحسن عمی ثم
الحسین ابی ثم انتهی الامر الینا و سکت فقلت له یا سیدی روی لنا عن امیر المؤمنین علیه السلام ان الارض لا تخلو
من حجة لله عز و جل علی عباده فمن الحجة والامام بعدک فقال ابنی محمد و اسمه فی الصحف الاولی باقر
یبقر العلم بقرا هو الحجة والامام بعدی و من بعد محمد ابنه جعفر و اسمه عند اهل السماء الصادق
فقلت یا سیدی فکیف صار اسمه الصادق و کلکم صادقون قال حدثنی ابی عن ابیه عن رسول الله

فقلت له

قال اذا ولد ابنی جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلم فسموه الصادق فان للخامس
من ولده الذی اسمه جعفر یدعی الامامة اجتراء علی الله و کذبا علیه فهو عند الله جعفر الکذاب المفتری علی الله
جل جلاله و المدعی لما لیس له باهل المخالف لابیه و الحاسد لاخیه و ذلک الذی یروم کشف ستر الله
حین غیبة ولی الله ثم بکی علی بن الحسین بکاء شدیدا ثم قال کانی بجعفر الکذاب و قد حمل طاغیة
زمانه علی تفتیش امر ولی الله و المغیب فی حفظ الله و التوکیل بحرم ابیه جهلا منه برتبته و حرصا
علی قتله ان ظفر به و طمعا فی میراثه حتی یاخذه بغیر حق فقال ابو خالد فقلت یا ابن رسول الله و ان ذلک
لکائن فقال ای و ربی ان ذلک لمکتوب عندنا فی الصحیفة التی فیها ذکر المحن التی تجری علینا بعد رسول الله
فقال ابو خالد فقلت یا ابن رسول الله ثم یکون ماذا قال ثم تمتد الغیبة بولی الله الثانی عشر
من اوصیاء رسول الله و الائمة بعده یا ابا خالد ان اهل زمان غیبته القائلین بامامته و المنتظرین لظهوره افضل
من کل اهل زمان لان الله تبارک و تعالی اعطاهم من العقول و الافهام و المعرفة ما صارت به الغیبة
عندهم بمنزلة المشاهدة و جعلهم فی ذلک الزمان بمنزلة المجاهدین بین یدی رسول الله بالسیف اولئک المخلصون
حقا و شیعتنا صدقا و الدعاة الی دین الله سرا و جهرا و قال علیه السلام انتظار الفرج من افضل الفرج

ترجمه ابو خالد کابلی گوید که بمجلس سید سجاد علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام داخل شدم و گفتم
ای فرزند رسول خدا خبر ده مرا از آن کسانی که خدای تعالی فرض گردانیده اطاعت و فرمان برداری و
دوستی ایشانرا و واجب گردانیده بر بندگان خود اقتدا کردن بایشان بعد از رسول صلعم
آنحضرت فرمود ای کابلی بدرستی که اولو الامر آنانی اند که خدای عز و جل ایشانرا امامان مردمان گردانیده
و واجب ساخته بر مردمان اطاعت و فرمان برداری ایشانرا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب

بعد از

بعد از آن حضرت امام حسن و بعد از آن پدرم حسین و بعد از آن منتهی شد امر امامت بما ابو خالد گفت و
کابلی گفتم ای سید من روایت کرده اند از برای ما از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که آنحضرت فرموده اند
که زمین خالی نمیماند از حجت خدا بر بندگان تا کسی ... حجت و امام بعد از تو کیست آنحضرت
فرمود پسرم محمد که نام او در صحف اولی باقر است خواهد شکافت علم را شکافتنی و بعد از او پسر او
بعد از محمد پسر او جعفر که نام او نزد اهل آسمان صادق است گفتم ای سید من چگونه است که نام او
صادق شده است و حال آنکه همه شما صادقانید فرمود که حدیث کرد از برای من پدرم از پدرش حسین
علیهما السلام که پیغمبر فرمود که چون فرزندم جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب
متولد گردد او را صادق نام کنید که پنجمین از فرزندان او که نامش جعفر است دعوی امامت خواهد کرد
از روی دلیری کردن بخدا و دروغ بستن بر او پس او در نزد خدا جعفر کذاب است و افترا زننده
بر خدای جل جلاله و دعوی کننده است چیزی را که اهل آن نیست و مخالف پدر و حسد برنده است
نسبت به برادر و طلب خواهد کرد ظاهر ساختن ستر خدا را از غایب شدن ولی خدا آنگاه امام
سخت گریست بعد از آن فرمود که گویا میبینم جعفر کذاب را که برانگیخته است طاغیه وقت
در آن زمان بتفتیش و تفحص از امر ولی خدا و پنهان شده در حفظ خدا و موکل
گردانیدن بحرم پدر ولی خدا از روی جهل او برتبه ولی خدا و حرص او بقتل ولی خدا
اگر ظفر یابد و طمع در میراث برادر تا آنکه بگیرد آنرا بغیر حق ابو خالد گفت گفتم ای فرزند رسول خدا
این امور واقع شده است آنحضرت فرمود بلی واقع شده است به پروردگار کعبه که این امور
نوشته شده است نزد ما در نامه که در آن نامه ذکر محنتهاییست که جاری میشود بر ما بعد از رسول خدا

بدرستی

ابو خالد گفت گفتم ای فرزند رسول خدا بعد از آن چه واقع خواهد شد آنحضرت فرمود بعد از آن
پنهان شدن امتداد خواهد یافت و با خدا که دوازدهمین است از اوصیای رسول خدا و
حجت دوازدهمین است از امامان بعد از رسول خدا ای ابو خالد بدرستی که اهل زمان غایبت او
و آنها که از اهل زمان قایل باشند بامامت او و منتظر باشند ظهور او را افضل تر و بهتر خواهند بود
از اهل هر زمانی از جهت آنکه خدای تعالی عطا کرده است بایشان از عقول و افهام و معرفت
چیزی را که پنهان بودن گردیده است نزد ایشان بمنزله حاضر بودن و مشاهده گردیدن و
گردانیده است خدای تعالی ایشان را در آن زمان بمنزله جهاد کنندگان که شمشیر در پیش رسول خدا
ایشان صادقان و مخلصان اند و شیعیان ما یند و داعیان اند بدین خدای عز و جل
پنهان و آشکارا و حضرت امام فرمود انتظار فرج کشیدن از فاضل ترین فرجها است
حضرت الله تعالی در بین انتظار کشیدن اجر عظیم کرامت فرماید جمیع شیعیان اولاد علی
الحدیث الحادی والعشرون قال الشیخ الفقیه عماد الدین ابو جعفر بن بابویه رحمه الله علیه فی کتاب کمال الدین
حدثنا احمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی قال حدثنا علی بن ابراهیم بن هاشم عن ابیه عن ... بن سلام
بن مرة عن عمرو بن ثابت قال قال علی بن الحسین سید العابدین علیهما السلام من ثبت علی
موالاتنا فی غیبة قائمنا اعطاه الله عز و جل اجر الف شهید مثل شهداء بدر و احد یعنی حضرت
امام زین العابدین فرمود هر که ثابت باشد بر دوستی ما در زمان غایب شدن قائم ما حضرت
الله تعالی مزد و اجر هزار شهید از شهیدان بدر و احد عطا میکند او را والسلام علی من اتبع الهدی
الحدیث الثانی والعشرون قال الشیخ المذکور رحمه الله الملک الغفور فی کتاب المزبور حدثنا

محمد بن الحسن بن احمد بن الولید قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن احمد بن ابی عبدالله البرقی عن ابیه
عن ابن ابی المغیرة عن المفضل بن صالح عن جابر عن ابی جعفر الباقر علیه السلام انه قال یاتی علی الناس زمان
یغیب عنهم امامهم فطوبی للثابتین علی امرنا فی ذلک الزمان ان ادنی ما یکون لهم من الثواب ان ینادیهم
الباری جل جلاله فیقول عبادی و امائی آمنتم بسری و صدقتم بغیبی فابشروا بحسن الثواب منی
فانتم عبادی و امائی حقا منکم اتقبل و عنکم اعفو و لکم اغفر و بکم اسقی عبادی الغیث و ادفع عنهم البلاء
لولاکم لانزلت علیهم عذابی قال جابر فقلت یا ابن رسول الله فما افضل ما یستعمل المؤمن فی ذلک الزمان
قال حفظ اللسان و لزوم البیت یعنی جابر جعفی گفت که حضرت امام محمد باقر فرمود که زمانی
بیاید که امام ایشان از ایشان غایب گردد ای خوشحال آنهائی که در آن زمان بر امر ما ثابت
باشند یعنی بامامت ما قایل باشند بدرستی که کمترین خیری که بایشان برسد از ثواب آنست که حضرت باری تعالی
ندا کند ایشان را و گوید ای بندگان و کنیزان من که ایمان آوردید بسر من و تصدیق کردید غیبت مرا بشارت باد
شما را بنیکوئی ثواب از جهت آنکه شما بندگان و کنیزان منید حقا از شما می پذیرم حسنات و مبرات
و عفو میکنم از سیئات شما و شما را می آمرزم و بسبب برکت وجود شما باران
به بندگان میفرستم و بسبب وجود شما بلا را از ایشان دفع میکنم و اگر شما نمی بودید عذاب
بایشان میفرستادم جابر گوید که گفتم ای فرزند رسول خدا چه چیز است بهتر و فاضلتر از عمل
در آن زمان مومن را از اعمال او آنحضرت فرمود که نگاه داشتن زبان و لازم گرفتن خانه نشستن
و لازم کنج کاشانه **الحدیث الثالث والعشرون** قال ابو محمد بن شاذان رحمه الله اعلی الله درجته فی
الجنان حدثنا علی بن الحکم رضی الله عنه عن سیف بن عمیرة عن علقمة بن محمد الحضرمی عن الصادق

قال الائمة اثنی عشر قلت یا ابن رسول الله فسمهم لی فداک ابی وامی قال من الماضین علی بن ابی طالب
والحسن والحسین وعلی بن الحسین ومحمد بن علی ثم انا قلت فمن بعدک یا ابن رسول الله فقال انی
اوصیت الی ولدی موسی وهو الامام بعدی قلت فمن بعد موسی قال علی ابنه یدعی بالرضا یدفن فی ارض
الغربة من خراسان ثم من بعد علی ابنه محمد وبعد محمد علی ابنه وبعد علی الحسن ابنه والحجة بن الحسن المهدی ابنه
اذا اجتمع علیه ثلثمائة وثلثة عشر رجلا عدد رجال بدر وادا کان وقت خروجه یکون له سیف
مغمود ینادیه قم یا ولی الله فاقتل اعداء الله ترجمه مفضل بن عمر روایت کرد از حضرت امام
جعفر صادق ع که آن حضرت فرمود که امامان دوازده اند گفتم ای فرزند رسول خدا نام ایشان را
از برای من بیان کن پدر و مادرم فدای تو باد آنحضرت فرمود که از گذشتگان
علی بن ابی طالب و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی بعد از آن منم گفتم کیست امام بعد
از تو ای فرزند رسول خدا فرمود من وصیت کردم بفرزندم موسی و او امام است بعد از من گفتم
کیست امام بعد از موسی فرمود پسرش علی که او را رضا گویند دفن کرده خواهد شد در زمین
غربت از خراسان بعد از و پسر او محمد بعد از و پسر او علی بعد از و پسر او حسن بعد از و پسر او
مهدی و او حجت خدا است جمع شوند نزد او سیصد و سیزده تن بعد د مردان بدر و چون زمان
خروج شود او را شمشیری باشد در غلاف از غلاف بیرون آید پس ندا کند او را ای ولی خدا
برخیز و بکش دشمنان خدا را مترجم گوید عجب دارم از سیف بن عمیره امثال این حدیث نقل
کند چون تواند بود واقفی باشد از امثال این احادیث ها او نقل کرده است صفای عقیده اش
ظاهر می گردد والسلام علی من اتبع الهدی الحدیث الرابع والعشرون قال ابن بابویه رحمه الله علیه فی کتاب کمال الدین

حدثنا احمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی قال حدثنا علی بن ابراهیم بن هاشم عن ابیه عن صالح بن السندی
عن یونس بن عبد الرحمن قال دخلت علی موسی بن جعفر علیهما السلام فقلت له یا ابن رسول الله انت
القائم بالحق فقال انا القائم بالحق ولکن القائم الذی یطهر الارض من اعداء الله عز وجل ویملاها عدلا
کما ملئت جورا وظلما هو الخامس من ولدی له غیبة یطول امدها خوفا علی نفسه یرتد فیها اقوام ویثبت
فیها آخرون ثم قال علیه السلام طوبی لشیعتنا المتمسکین بحبلنا فی غیبة قائمنا الثابتین علی موالاتنا و
البرائة من اعدائنا اولئک منا ونحن منهم قد رضوا بنا ائمة ورضینا بهم شیعة فطوبی لهم ثم طوبی لهم
وهم والله معنا فی درجاتنا یوم القیمة یعنی یونس بن عبد الرحمن گفت که داخل شدم بر
حضرت امام موسی بن جعفر پس گفتم ای فرزند رسول خدا تو قائم و بپای دارنده امر امامت بحقی
آنحضرت فرمود منم قائم بحق لیکن آن قائم که پاک خواهد کرد زمین را از دشمنان خدای عز و جل و
پر خواهد کرد زمین را از عدل همچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم او پنجمین است از اولاد من مر ورا است
غایب بودنی دراز که مدت آن از روی ترس که داشته باشد بر خود مرتد شوند در آن غایب بودن
قومی و ثابت باشند بر دین خود بسی دیگران بعد از آن حضرت فرمود که خوشا حال شیعیان
ما آنان که چنگ زده اند بریسمان متابعت ما در زمان غایب بودن قائم ما و ثابت اند
بر موالات و دوستی ما و بیزاری از دشمنان ما ایشان از مایند و ما از ایشانیم بتحقیق
که ایشان راضی شده اند با در حالی که امام ایشان باشیم و راضی شده ایم ما با ایشان در حالی که شیعه ما باشند
پس خوشا حال ایشان پس خوشا حال ایشان بخدا قسم که ایشان با مایند در روز قیامت
در درجه ما والسلام علی من اتبع الهدی الحدیث الخامس والعشرون قال الشیخ الصدوق عروة الاسلام ابو جعفر

بن بابویه رحمه الله علیه حدثنا احمد بن زیاد الهمدانی رح قال حدثنا علی بن ابراهیم بن هاشم
عن ابیه عن علی بن معبد عن الحسین بن خالد قال قال علی بن موسی الرضا علیه السلام لا دین لمن لا ورع له
ولا ایمان لمن لا تقیة له وان اکرمکم عند الله اعملکم بالتقیة فقیل له یا ابن رسول الله الی متی قال الی
یوم الوقت المعلوم فهو یوم خروج قائمنا فمن ترک التقیة قبل خروج قائمنا فلیس منا فقیل له یا ابن
رسول الله ومن القائم منکم اهل البیت قال الرابع من ولدی ابن سیدة الاماء یطهر الله عز وجل
به الارض من کل جور ویقدسها من کل ظلم وهو الذی یشک الناس فی ولادته وهو صاحب
الغیبة قبل خروجه فاذا خرج اشرقت الارض بنوره ووضع میزان العدل بین الناس فلا
یظلم احد احدا وهو الذی تطوی له الارض ولا یکون له ظل وهو الذی ینادی مناد من السماء یسمعه جمیع
اهل الارض بالدعاء الیه الا ان حجة الله قد ظهر عند بیت الله فاتبعوه فان الحق معه وفیه وهو قول الله
عز وجل ان نشأ ننزل علیهم من السماء آیة فظلت اعناقهم لها خاضعین **یعنی** حسین بن خالد گفت که
حضرت امام رضا فرمود دین نیست کسی را که ورع نیست او را و ایمان نیست کسی را که تقیه نیست
او را بدرستی که گرامی ترین شما نزد خدا کسیست که عمل کننده تر باشد بتقیه گفتند بآنحضرت ای
فرزند رسول خدا تقیه تا کی خواهد بود فرمود تا وقت یوم المعلوم و آن روز خروج قائم ما است
پس هر کس ترک تقیه کند پیش از خروج قائم ما نیست از ما گفتند ای فرزند رسول خدا
کیست قائم از اهل بیت شما فرمود چهارمین از فرزندان من پسر سیده کنیزان که پاک میسازد
خدا تعالی باو زمین را از هر جوری و امداد میفرماید زمین را از ستم پاک کند و پاکیزه باو
خدا تعالی باو زمین را از هر ظلم و او است آنکه شک کنند مردمان در ولادت او و او صاحب

غایب باشد پیش از خروجش پس چون خروج کند روشن گردد زمین بنور او و میزان عدل را در میان
مردم گذارده شود و ظلم نکند کسی بر کسی و او است که زمین نوردیده گردد از برای او و او را
سایه نباشد و او است آنکسی که منادی ندا کند از آسمان که بخوانند مردمان بجانب او و حاضر
اهل مغرب و مشرق بشنوند و آن منادی گوید که بدانید و آگاه باشید که حجت خدا ظاهر شد نزد
خانه خدا پس بدرستی تابع شوید او را بدرستی که حق با او است و در وی است و اشاره بهمین است
کلام عز وجل ان نشأ ننزل علیهم من السماء آیة فظلت اعناقهم لها خاضعین اللهم ارزقنا لقاء
حجتک خاتم الاوصیاء والسلام علی من اتبع الهدی **الحدیث السادس والعشرون** قال الشیخ الصدوق عماد الدین
بن بابویه رح حدثنا محمد بن احمد الشیبانی عن محمد بن ابی عبد الله الکوفی عن سهل بن زیاد الادمی عن
عبد العظیم بن عبد الله الحسنی قال قلت لمحمد بن علی بن موسی علیهم السلام انی لارجو ان تکون القائم من اهل بیت محمد
الذی یملا الارض قسطا وعدلا کما ملئت جورا وظلما فقال یا ابا القاسم ما منا الا قائم بامر الله
عز وجل وهاد الی دین الله ولکن القائم الذی یطهر الله عز وجل به الارض من اهل الکفر والجحود ویملاها
عدلا وقسطا هو الذی تخفی علی الناس ولادته ویغیب عنهم شخصه ویحرم علیهم تسمیته وهو سمی رسول الله
وکنیه الذی تطوی له الارض ویذل له کل صعب یجتمع الیه من اصحابه عدة اهل بدر ثلاثمائة
وثلاثة عشر رجلا من اقاصی الارض وذلک قول الله عز وجل اینما تکونوا یات بکم الله جمیعا ان الله علی
کل شیء قدیر فاذا اجتمعت له هذه العدة من اهل الاخلاص اظهر امره فاذا اکمل له العقد وهو عشرة الاف رجل خرج
باذن الله عز وجل فلا یزال یقتل اعداء الله حتی یرضی الله عز وجل قال عبد العظیم فقلت له یا سیدی وکیف
یعلم ان الله تعالی قد رضی قال یلقی فی قلبه الرحمة فاذا دخل المدینة اخرج اللات والعزی فاحرقهما



عبد العظیم بن عبد الله حسنی سلام الله علیه گفت گفتم بحضرت امام محمد تقی علیه السلام که امید دارم که تو باشی قائم
از اهل بیت محمد صلی الله علیه وآله که پر سکند زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده از جور و ظلم آنحضرت فرمود
همه ما قائم بامر خدائیم و هادی بدین خدائیم ولیکن آن قائمی که پاک میسازد خدای تعالی بسبب او زمین را
از اهل کفر و انکار و پر میکرداند زمین را از عدل و داد آن کسیست که مخفی و پوشیده خواهد شد
بر مردمان ولادت او و غایب خواهد شد بر مردمان شخص او و حرام خواهد بود بر مردمان نام بردن او و او هم
نام و هم کنیت پیغمبرست او کسیست که زمین در هم نوردیده میشود از برای او و نرم و آسان میگردد
از برای او هر دشواری جمع میگردند نزد او از اصحاب بشمار اهل بدر سیصد و سیزده کس از دور
ترین جاهای زمین و اینست معنی قول الله تعالی هر جا که باشید میاورد شما را خدا همه بدرستی که خدا بر همه چیز تواناست
پس چون جمع شوند نزد او این عدد از اهل اخلاص ظاهر میکرداند امر او را و چون کامل شود از برای او عقد و آن ده هزار مردست
خروج کند باذن حضرت الله تعالی و میکشد دشمنان خدا را تا آنکه راضی شود خدای تعالی عبد العظیم سلام الله علیه
گفت گفتم ای سید من چگونه خواهد دانست که خدا راضی شده است امام فرمود که انداخته میشود در دل او
رحم پس چون داخل مدینه شود بیرون خواهد آورد لات و عزی را و خواهد سوخت ایشان را
فرموده ... مراد از لات و عزی
ابو بکر و عمر اند علیهما اللعنة **الحدیث السابع والعشرون** ما رواه ابن بابویه ... محمد بن ...
عن عبد العظیم الحسنی رضی الله عنه قال دخلت علی سیدی علی بن محمد علیهما السلام فلما بصر بی قال لی مرحبا بک یا ابا القاسم
انت ولینا حقا فقلت له یا ابن رسول الله انی ارید ان اعرض علیک دینی فان کان مرضیا ثبت علیه
حتی القی الله عز وجل فقال هات یا ابا القاسم فقلت انی اقول ان الله تبارک وتعالی واحد لیس کمثله شیء

خارج من الحدین حد الابطال وحد التشبیه وانه لیس بجسم ولا صورة ولا عرض ولا جوهر بل هو مجسم الاجسام
ومصور الصور وخالق الاعراض والجواهر ورب کل شیء ومالکه وجاعله ومحدثه وان محمدا عبده ورسوله
خاتم النبیین فلا نبی بعده الی یوم القیمة واقول ان الامام والخلیفة وولی الامر بعده امیر المؤمنین علی
بن ابی طالب ثم من بعده ولده الحسن والحسین ثم علی بن الحسین ثم محمد بن علی الباقر ثم جعفر بن محمد ثم موسی
بن جعفر ثم علی بن موسی ثم محمد بن علی ثم انت یا مولای

فقال علیه السلام ومن بعدی الحسن ابنی فکیف للناس بالخلف من بعده قال فقلت وکیف ذاک یا مولای

قال لانه لا یری شخصه ولا یحل ذکره باسمه حتی
یخرج فیملأ الارض قسطا وعدلا کما ملئت جورا وظلما قال فقلت اقررت واقول ان ولیهم ولی الله
وعدوهم عدو الله وطاعتهم طاعة الله ومعصیتهم معصیة الله واقول ان المعراج حق والمسائلة فی القبر
حق وان الجنة حق والنار حق والصراط حق والمیزان حق وان الساعة آتیة لا ریب فیها وان الله
یبعث من فی القبور واقول ان الفرائض الواجبة بعد الولایة الصلوة والزکوة والصوم والحج
والجهاد والامر بالمعروف والنهی عن المنکر فقال علی بن محمد علیهما السلام یا ابا القاسم هذا والله دین الله
الذی ارتضاه لعباده فاثبت علیه ثبتک الله بالقول الثابت فی
الحیوة الدنیا والآخرة یعنی امام زاده واجب التعظیم امام زاده عبد العظیم بن عبد الله حسنی
سلام الله علیه گفت که در آمدم بمجلس بهجت امام علی نقی علیه السلام چون نظر مبارک آنحضرت بر من
افتاد گفت مرحبا بک یا ابا القاسم حقا که تو دوست مائی گفتم یا ابن رسول الله اراده دارم که بتو
عرض کنم معالم دین خود را اگر مرضی و پسندیده تو باشد بر آن ثابت باشم تا آنکه ملاقات کنم
خدای را آنحضرت فرمود که بیار ای ابا القاسم گفتم که میگویم که خدای تبارک و تعالی یکیست
و او را مثل و مانند نیست و خارج است از دو حد که حد ابطال است و دیگر حد تشبیه

و او سبحانه و تعالی جسم نیست و صورت نیست و عرض نیست و جوهر نیست بلکه او جل جلاله
جسم دهنده جسمها و صورت بخشنده صورتها و آفریننده اعراض و جواهر است و پروردگار
هر چیزی و مالک و جاعل و محدث آن چیزهاست و میگویم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسول اوست و خاتم
النبیین است و بعد از او پیغمبری نیست تا روز قیامت و میگویم که شریعت او ختم کننده شریعتهاست
و شریعتی نیست بعد از آن شریعت تا روز قیامت و میگویم که امام و خلیفه و ولی امر بعد از او امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب است و بعد از او فرزند او حسن و بعد از او حسین پس علی بن الحسین پس محمد بن علی
پس جعفر بن محمد پس موسی بن جعفر پس علی بن موسی پس محمد بن علی پس تو ای مولای من پس امام ع فرمود که بعد از
من امام فرزند من حسن است پس مردم چگونه خواهند بود در باره خلف بعد
از او گفتم چگونه است این ای مولای من فرمود از آنکه دیده نمیشود شخص او و روا نباشد
بر زبان آوردن نام او تا آنکه خروج کند و پر کند زمین را از عدل و داد آنچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم
عبد العظیم سلام الله علیه گوید پس گفتم که اقرار کردم و بعد از حضرت امام حسن و خلف بعد از او قائل شدم
و میگویم که دوست ایشان دوست خداست و دشمن ایشان دشمن خداست و طاعت
ایشان یعنی فرمانبرداری ایشان طاعت و فرمانبرداری خداست و میگویم که
معراج حق است و پرسش در قبر حق است و بهشت حق است و دوزخ حق است و صراط حق است
و میزان حق است و قیامت حق است و آینده است و شکی در آن نیست و خدای تعالی بر خواهد
انگیخت هر کسی را که در قبر است و میگویم که فرائض واجبه بعد از ولایت و دوستی خدا
که واجب است نماز است و زکوة و روزه و حج و جهاد و امر بمعروف و نهی از منکر پس امام ع فرمود

و معصیت ایشان یعنی نافرمانی نمودن ایشان را معصیت و نافرمانی نمودن خداست ؟

ای ابالقاسم

ای ابو القاسم بخدا قسم که این دین و اعتقادی که تو داری و عرض کردی دین خداست آن دینی [پسندیده است] که
خدای تعالی از برای بندگان خود پسندیده است پس بر آن باش که خدای تعالی ترا ثابت بدارد بقول
ثابت در حیات دنیا و آخرت این حدیث را بسبب طولانی شدن در اینجا مختصر کردیم و ان شاء
الله تعالی ما را بجای آن کتابی مبسوط در شرح الحدیث نوشته شود ان شاء الله والسلام علی من اتبع الهدی

الحدیث الثانی والعشرون قال ابو محمد بن ... علیه الرحمة والغفران حدثنا محمد بن عبد الجبار رضی الله عنه قال قلت
لسیدی الحسن بن علی علیهما السلام یا ابن رسول الله جعلنی الله فداک احب ان اعلم من الامام و حجة الله علی عباده
من بعدک قال علیه السلام ان الامام و الحجة من بعدی ابنی سمی رسول الله [وکنیّه الذی هو خاتم حجج الله و آخر خلفائه فقلت] قال ممن تولد هو یا ابن رسول الله قال من ابنة
ابن قیصر ملک الروم الا انه سیولد فیغیب عن الناس غیبة ثم یظهر و یقتل الدجال فیملأ الارض قسطا
و عدلا کما ملئت جورا و ظلما فلا یحل لاحد ان یسمیه باسمه و یکنیه بکنیته قبل خروجه صلوات الله و سلامه علیه
یعنی محمد بن عبد الجبار گفت که گفتم بخواجه و مولای خود امام حسن بن علی ع ای فرزند رسول خدا فدای
تو گرداند حق تعالی مرا دوست میدارم که بدانم که امام و حجت خدا بر بندگان خدا بعد از تو کیست
آن حضرت فرمود که امام و حجت بعد از من پسر منست که همنام و هم کنیت رسول خداست آنکه او
خاتم حجتهای خداست و آخرین خلیفهاست گفتم آن امام که پسر تو است از که بوجود خواهد آمد فرمود
از دختر پسر قیصر پادشاه روم بدان و آگاه باش که زود باشد که متولد گردد پس غایب شود از مردم
غایب شدنی دراز و بعد از آن ظاهر شود و بکشد دجال را پس پر کند زمین را از عدل و داد آنچنانکه
پر شده باشد از ظلم و جور و حلال نیست احدی را که پیش از خروج او او را بنام و کنیت ذکر کند
صلوات خدا باد بر او مترجم گوید که تعجب دارم از صاحب کشف الغمه شیخ فاضل عالم علی بن عیسی اربلی

میگویند و از عجایب آنکه شیخ طبرسی و شیخ مفید رحمهما الله گفته‌اند لا یحل ذکر اسمه و لا کنیته ثم تقولون اسمه اسم النبی
و کنیته کنیته و هما یعلمان انهما یذکران اسمه و لا کنیته و هذا اعجب بعض از عجایب است که شیخ طبرسی و شیخ
مفید رحمهما الله گفته‌اند جایز نیست ذکر اسم و کنیت حضرت صاحب الزمان بعد از آن میگویند
اسم او اسم نبی است و کنیت او کنیت آن حضرت است و حال آن که ایشان مرتکب ذکر اسم و کنیت گشته
بوده‌اند انتهی سخن عجیب است که این مرد دانشمند با کمال حرارت ... از بعضی غافل شده ... اسم
و کنیت جدا است و تلفظ به اسم و کنیت جدا و حال آنکه حدیث صریح است در آن احادیث متکلمند
بر نهی از تسمیه و تکنیه مثل حدیث که گذشتم از احادیث ابن اربعین و در میان احادیث مثل حدیث
مذکور مذکور است در حضرت خاتم الاوصیاء ... یا رسول الله ... علی جمیع الانبیاء والاوصیاء
والسلام علیکم اتبع الهدی **باب** و الرت در حدیث والده ماجده حضرت صاحب الامر علیه السلام
والدیکه اختصار در اتمام ... فضل بن شاذان و ابن بابویه و شیخ طوسی و شیخ طبرسی
و شیخ طبرسی و سایر بزرگان از علمای امامیه رضوان الله علیهم اجمعین در کتابهای خود از او روایت
کرده‌اند به عبارات مختلفه و معانی متفقه اما شیخ طوسی ... نقل ... بشر بن سلیمان
نخاس که از نسل ابو ایوب انصاری و از موالیان حضرت امام علی نقی و حضرت امام حسن عسکری علیهما السلام
و همسایه ایشان بود در سر من رای ... مشهور است ... کافور خادم
امد نزد من و گفت مولای ما حضرت ابو الحسن علی بن محمد ترا نزد خود میخواند ... نزد آن حضرت
رفتم ... شما ... از اولاد انصاری و این موالات ... ما مدام در میان
شما اهل بیت میراث ... سلف ... اهل بیت

را طلبیده

و مهر بسته‌ای کرد و بزرگوار گشته‌ام تو را به فضیلتی که بان سبقت گیری بر شیعیان ... فضیلت
بسری و رازی ترا مطلع میگردانم و میفرستم ترا که بخری کنیزی را پس نوشت آن حضرت نامه لطیفی بخط
رومی و زبان رومی و مهر کرد آن را به نگین خود **مترجم** گوید در اینجا عبارتی در حدیث واقع است
که ظاهر آن است ... ترجمه ... نوشته ...
دارد ... در ترجمه این حدیث ...
نوشته‌اند ... عجب است ...
از هم فرق نکرده‌اند ... از حضرت ... الوصف
... شیخ طوسی روایت کرده که حضرت امام علیه السلام ... دینار ...
... دویست و بیست دینار بود ... این ...
بغداد رود و در معبر فرات ... کشتیها ... خواهد رسید ... اسیران
... عمرو بن یزید ... طوایف خریداران از وکلای ... بنی عباس ...
... عمر بن یزید نخاس ...
کنیزی ... حریر ... خریداران عرض کند ...
... دست ... بکند ...
در پس پرده به زبان رومی ... میگوید ...
بسبب ... این ... دینار ... گوید ... حضرت ...

بزرگ سلیم بغمبر ظاهر گردانی و بجهت او چون سلام بجای اورد باب خریداری تو عقیق روی کو اهدا داد
و نخاس گوید انجیلیم جیست کو از فروختن چاره نیست و ان کنیز گوید شتاب مکن که مرا خریداری
میسر شود خواهد رسید پس بنزد عمر بن یزید برده فروش بگو که نامه مکتوبست لطیف
که یکی از اشراف بزبان رومی و خط رومی نوشته و در ان مکتوب وصف کرم و سخای خود نموده
این مکتوب را با او بنما تا در اوصاف و اخلاق صاحب مکتوب تامل نماید اگر بخریداری او مایل شود من وکیلم
در خریدن این بشر گوید امتثال فرمان نمودم و انچه انحضرت فرموده بود همه ظاهر گردید چون ان کنیز مکتوب
امام را دید بسیار گریست و گفت بعمر بن یزید مرا بصاحب این نامه بفروش و سوگندهای غلیظ
بزبان اورد که اگر بصاحب این مکتوب نفروشی خود را میکشم پس سخن کردیم در قیمت
تا بهمان مبلغی که امام داده بود قرار یافت و زر داده کنیز را بمنزل اوردم و او شگفته و خندان بود
و در زمان مکتوب را از جیب بیرون اورد و بر دهن میگذاشت و بر چشم میگذاشت و بر روی خود میمالید پس از
روی تعجب گفتم مکتوبی را میبوسی که صاحبش را نمیشناسی گفت ای ناتوان فرومانده ضعیف معرفت
بمحل و مکان اولاد پیغمبران گوش بمن دار و دل فارغ ساز تا احوال خود را از فکر اغیار ترا
اگاه سازم من ملیکه دختر یشوعا پسر قیصر روم هستم و مادرم از نسل حواریین است
و نسبش منتهی میشود بشمعون الصفا وصی عیسی جدم قیصر خواست که مرا با برادرزاده خود بدهد
و من در سن سیزده سالگی بودم پس در قصر خود فراهم اورد سیصد تن از نسل حواریین و قسیسان
و رهبانان و احبار و هفتصد از اهل عظمت و شوکت و چهار هزار از امرای لشکر و ارکان دولت
و نقیبان سپاه و پادشاهان عشایر چهار هزار کس را و تختی مرصع و مکلل بانواع جواهر بود در صحن

قصر حاضر ساختند و بر فراز چهل پایه استوار نصب کردند چون برادرزاده قیصر بران تخت بر امد و
در برابرش صلیبها حاضر نمودند و اساقفه ایستادند و سفار انجیل باز کردند صلیبها
از بالا بر زمین افتاد و پایهای تخت از هم در رفت و تخت از هم فرو ریخت و برادرزاده قیصر از بالای تخت بیهوش افتاد
و رنگ اساقفه متغیر گردید و فرایص ایشان بلرزید پس مهتر و سرور ایشان بجدم گفت
ای ملک ازین امر ما را معذور دار چه این امور دلالت بر زوال این دین مسیحی و
مذهب ملکانی دارد جدم این امور را بفال بد گرفت و فرمود که ستونها و پایهای تخت را بر پا کنند
و صلیبها بر دارند و برادر این برادرزاده را بیارند تا این دختر را بعقد نکاح او در آورند شاید نحوست آن
دفع شود چون چنین کردند باز آن حادثه روی نمود و مردم پراکنده شدند و جدم غمناک بحرمسرا در آمد
و پرده کشیده شد در آن شب مسیح و شمعون و چند تن از حواریین را در خواب دیدم که در قصر جدم فراهم
آمدند و منبری از نور نصب کردند که بر آسمان فخر و برتری داشت از روی بلندی و ارتفاع در جایی
که تخت جدم را در آن موضع نصب کرده بود در این وقت حضرت محمد و داماد و وصی او و چند تن از فرزندان او
آمدند پس مسیح معانقه نمود با آنحضرت پس محمد به مسیح گفت یا روح الله آمده ام که خواستگاری
کنم از وصی تو شمعون دختر او ملیکه را از برای این فرزندم و بدست اشارت نمود به ابی محمد یعنی امام حسن عسکری
صاحب این مکتوب پس مسیح بشمعون نظر کرد و گفت شرف بتو روی داده
پیوند رحم خود را برحم آل محمد کن شمعون گفت در تحقیق چنین کردم پس بر آن منبر بر آمد محمد
خطبه خواند و مرا بفرزند خود ابو محمد تزویج نمود و مسیح و فرزندان محمد و حواریین شاهد شدند و
چون بیدار شدم ترسیدم که اگر این خواب را بجدم نقل کنم مرا بکشتن دهد پنهان کردم

ابو محمد در سینه ام انداخته به دلم چه جای دل جان رو آورد از خوردن و آشامیدن بر آمدم
و تنم ضعیف و شخصم نحیف گشت و هر جا طبیبی در شهرهای روم بود جدم حاضر ساخت و طلب
مداوای من نمود از بهبود اثری ظاهر نبود و چون جدم از حیاتم نومید شد با من گفت ای روشنی دیده من
آیا خطور می نماید در دلت آرزوی از روی جان انواد و کوشش تو گردانم تا حسرت آن در دلت نماند
گفتم ای جد درهای فرج را بر روی خود بسته می بینم اگر بر دارد عذاب و رنج را از اسیران مسلمانان
که در زندان تو گرفتار اند و غلها و سلاسل از ایشان جدا کرده و طوقها و سلاسل از گردن ایشان
بگشاید و تصدق نماید و آزاد کند امید دارم که مسیح و مادرش مرا عافیت کرامت
فرمایند و چون جدم آنچه گفتم عمل او را تکلیف کردم و در اظهار صحت اندکی کوشیدم و اندک طعام
میخوردم و جدم بسیار خوشحال گردید و اسیران را اعزاز و اکرام نمود پس بعد از چهارده شب حضرت
فاطمه سلام الله علیها سیده زنان عالمیان با مریم بنت عمران در خواب دیدم که بدیدن من آمدند با هزار تن از
کنیزان بهشت پس مریم به من گفت که این سیده زنان مادر شوهر تو ابو محمد است پس در او آویختم حضرت فاطمه
و گریستم و شکایت نمودم که حضرت ابو محمد مرا دیدن نمی کند و به دیدنم نمی آید حضرت
فاطمه علیها السلام فرمود تا تو بر دین نصارا باشی فرزندم به دیدن تو نخواهد آمد و اینک خواهرم مریم بنت
عمران تبرا می نماید از دین تو اگر میل رضای خدا و رضای مسیح و مریم داری و میل زیارت ابو محمد و میخواهی
بنزدیک تو بیاید بگو اشهد ان لا اله الا الله و شهادت برسالت پدرم بر زبان آور و چون تکلم بکلمتین
نمودم سیده زنان عالم مرا به سینه خود ضم کرد و دلداری نمود و فرمود اکنون منتظر آمدن ابو محمد باش
من او را نزد تو می فرستم پس بیدار شدم و تکلم بکلمتین می کردم و اشتیاق ملاقات آن حضرت دیدار می کنم

و آن شب

چشم بر هم گذاشتم رسیدن و دیدن ابو محمد علیه السلام خواب امید در رسید حضرت ابو محمد را دیدم گویا با او گفتم
ای حبیب من مرا جفا کردی بعد از آنکه دلم را بالکل به محبت خود مشغول گردانیدی آن حضرت فرمود
تاخیر من نبود الا به سبب شرک تو چون مسلمان شدی هر شب بعد از این به دیدن تو می آیم تا وقتی که خدای تعالی
ما را عیان بهم رساند و بعد از آن امشب دیدن آن حضرت تا این وقت منقطع نشده است بشر
میگوید که گفتم چگونه در میان اسیران افتادی گفت شبی ابو محمد علیه السلام مرا خبر داد که جدت لشکری
بجنگ مسلمانان میفرستد و بعد از آن خود از عقب ایشان می رود باید که خود را در لباس
خادمان بپوشانی و ناشناس با چند کنیزک از فلان راه بروی من چنین عمل نمودم و طلیعهای
سپاه مسلمانان با ما دچار شدند و کار ما به اینجا رسید و کشیدی مشاهده کردی و کسی تا این غایت
ندانست که من دختر پادشاه رومم سوای تو و این شخص که مطلع شد
و مرد پیری که در غنیمت به سهم او افتادم از نامم پرسید نام خود را از او پنهان داشتم و گفتم نامم نرجس است
بشر گفت گفتم عجب است که تو رومی و زبان تو عربیست گفت جدم بر تحصیل و تکمیل من حریص بود مرا
تعلیم آداب حاصل کرد زنی را که زبان رومی و عربی هر دو میدانست مقرر کرده بود که هر صبح و
شام نزد من می آمد و عربیت تعلیم و افاده مینمود تا زبان من بر آن جاری شد بشر روایت نموده که چون
به سر من رای مراجعت کردم و او را به خدمت امام علی نقی رسانیدم آن حضرت با او گفت چگونه دیدی اعزاز
اسلام و ذلت نصرانیت را و شرف محمد و اهل بیت او را گفت چگونه وصف کنم برای تو ای فرزند
رسول خدا چیزی را که تو از من داناتری امام علیه السلام فرمود میخواهم که ترا اکرامی داشته باشم کدام
نزد تو دوست تر است ده هزار دینار یا بشارت بشرف ابدی گفت بلکه بشارت مرا

حضرت امام علیه السلام فرمود بشارت باد ترا بفرزندی که مالک خواهد شد مغرب و مشرق دنیا را
و زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد چنانکه پر شده باشد از جور و ظلم گفتم از که این فرزند
خواهد بود حضرت فرمود از آنکس که رسول خدا ترا از برای او خواستگاری نمود در فلان شب از
شبهای فلان ماه از ماههای فلان [illegible] گفتم از عیسی و وصی او گفت
پسر تو ابو محمد علیه السلام فرمود ای [illegible] او را گفتم چون گشته‌ام مسلمان گفت مسلمان شده‌ام
بدست حضرت سیدة النساء پس حضرت ابو محمد علیه السلام بدید [illegible] که حضرت امام علیه السلام فرمود
ای کافور خواهرم حکیمه خاتون را بگو [illegible] حکیمه خاتون حاضر شد امام علیه السلام فرمود که اینست آن کنیزی
میگفتم حکیمه خاتون زمانی دراز او را در بر گرفت [illegible] ابو محمد علیه السلام با حکیمه خاتون خطاب کرد
ای دختر رسول خدا او را ببر بمنزل خود و فرایض و سنن او را یاد ده او زوجه ابو محمد و مادر
قائم آل محمد است صلوات الله علیهم اجمعین والسلام علی من اتبع الهدی **الحدیث التاسع والعشرون**

قال ابو محمد بن [illegible] عفی عنه حدثنا احمد بن اسحق بن عبد الله الاشعری رضی
قال سمعت ابا محمد بن علی العسکری علیه السلام یقول الحمد لله الذی لم یخرجنی من الدنیا حتی ارانی الخلف
بعدی اشبه الناس برسول الله خلقا و خلقا یحفظه الله تبارک و تعالی فی غیبته ثم یظهره فیملأ الارض
قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما ترجمه احمد بن اسحق بن سعد گفت شنیدم از حضرت امام حسن
عسکری علیه السلام میگفت حمد و سپاس مر خداوندی را که مرا از دنیا بیرون نبرد تا بمن نمود خلف
بعد از من آنکس که شبیه‌ترین مردمانست بحضرت رسول خدا از روی خلق و خلق [illegible] حفظ خواهد نمود
حضرت الله تبارک و تعالی او را در زمان غایب شدنش و بعد از آن او را ظاهر خواهد ساخت پس پر خواهد کرد

زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از جور و ظلم چون حدیث ولادت حضرت صاحب الامر
علیه السلام در معظم احادیث ترجمه مذکور میشود ان شاء الله تعالی اما بر تتبعی که حضرت آخوند [illegible] فرموده‌اند
و تحقیقی که از علما نقل از ایشان نسبت داده‌اند در اول ترجمه حدیث [illegible] باین عبارت که مشایخ
عظام کرام چون ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی و محمد بن بابویه قمی و شیخ ابو جعفر طوسی و سید مرتضی رضی
و غیر ایشان از محدثین [illegible] باسناد معتبر روایت کرده‌اند در کتاب [illegible]
بنظر رسیده الا در کمال الدین و تمام النعمة که از مؤلفات محمد بن بابویه قمیست [illegible]
[illegible] که حضرت آخوند نشان میداده‌اند این حدیث در [illegible] است از کتاب محمد بن
یعقوب کلینی [illegible] ترجمه صدر حدیث [illegible] اند و حضرت
آخوند [illegible] باشد [illegible] اوایل الحدیث [illegible] با حدیث [illegible] ابن قیصر را
از صدر الحدیث مستفاد میشود [illegible] حکیمه خاتون [illegible] از اوایل حدیث
محذوف ساخته باشند **ترجمه** ابن بابویه رحمة الله علیه حدیث در باب ولادت حضرت صاحب
الزمان علیه السلام روایت کرده [illegible] حضرت آخوند نقل فرموده‌اند صدر [illegible] اند
[illegible] روایت کرده‌اند و ابن بابویه [illegible] نقل فرموده از
موسی بن محمد بن القسم بن حمزة بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام
و او از حکیمه خاتون دختر امام محمد تقی صلوات الله علیه [illegible] حضرت امام حسن عسکری [illegible]
[illegible] امشب که شب نیمه ماه شعبانست [illegible] حضرت الله تبارک و تعالی
[illegible] امشب ظاهر گرداند حجت [illegible] در زمین [illegible]

بخدمت آنحضرت حکیمه خاتون سلام الله علیها تکلم باین کلام فرمود که خلف ائمه یعنی
گفتم بحضرت که مادر چگونست آنحضرت فرمود که نرجس گفتم خدا مرا فدای تو گرداند
که اثری در وی نمی بینم یعنی نشانه از حامله بودن با او نیست آنحضرت فرمود که آنست
که گفتم تو این در این عبارت از زبان حکیمه خاتون نقل فرموده فی بحث البهاء
یعنی آمدم که نرجس لفظ البهاء در بعضی نسخ کمال الدین بجای رسیده در آن از نسخ آن کتاب لبن
لوط ساندند مجملا حکیمه خاتون میگوید فلما سلمت و جلست یعنی چون سلام کردم و نشستم نرجس آمد و موزه
از پای من کند حضرت آخوند در ترجمه حدیث ذکر فرموده اند که موزه کفش نوشته اند
قطع نظر این کرده که فرق میان کفش و موزه نکرده اند تأمل نموده اند انتزاع کفش
محتاج بامداد نیست در رسم نبوده نیست که کسی بیاد را از کند تا کفش از پای بکشم خبر
حکیمه خاتون روایت کرده که نرجس خاتون چون در آمده موزه از پای من کند که ای بانوی من و بانوی اهل
چگونه شبانگاه کردی گفتم تو بانوی من و بانوی اهل من النظار قول من نمی ولکن این معنی است
میگوید از عمه حکیمه خاتون گفت با او گفتم ای دختر زود باشد عطا نماید حضرت بتو امشب پسری را
بتو امشب پسری که سید در دنیا و آخرت پس خجل گردید و شرم داشت و چون از نماز فارغ
شدم روزه گشودم و بخوابگاه جای گرفتم و بخواب رفتم چون نیمه شب رسید برخاستم بنماز و چون
از نماز فارغ شدم نرجس خاتون خوابیده بود و او را حادثه نبود نشستم بعد از تعقیب تا آنکه
وانکه بخواب رفتم بعد از آن بیدار شدم ترسان و نرجس خاتون همچنان خوابیده بود بعد از
برخاست و نماز گذارد و خوابید حکیمه خاتون میگوید که بیرون رفتم که جستجوی فجر کنم دیدم صبح اول

طالع شده و حال آنکه نرجس خاتون در خواب بود پس بخاطرم راه یافت حضرت امام
از جای بر نشسته بود و از من رسانید که ای عمه تعجیل منما که امر ولادت نزدیک است
گفت پس نشستم و الم السجده و یس خواندم و در خواندن بودم که نرجس با خوف و اضطراب بیدار شد از
جای جستم و خود را باو رسانیدم گفتم نام خدا بر تو باد احساس چیزی مینمائی گفت ای عمه گفتم دل
و جان جمع دار این است آنچه تو گفتم حکیمه خاتون گفت مرا سستی فرو گرفت و مرا و نرجس را خواب
مراد آنست که خواب سبکی دست داد مرا پس بیدار شدم بحرکت آقایم که سید
جامه از وی برداشتم آنحضرت را دیدم که در سجده بود او را بر گرفتم دیدم که پاک و پاکیزه است
و بالا الایش و چرک بود و از بعضی احادیث مفهوم میگردد که در زمان تولد حکیمه خاتون
از قرآن میخواند آنحضرت در شکم مادر میخواند و از حدیث دیگر مفهوم میشود که ختنه کرده متولد
شده و از همان حدیث و حدیث دیگر نیز مستفاد میگردد که ملائکه آنحضرت را بآب کوثر
و سلسبیل شستند با آنکه پاک و پاکیزه بود امام حکیمه خاتون میگوید حضرت ابو محمد یعنی امام حسن
مرا آواز داد که فرزندم را بنزد من بیار حضرت صاحب الامر را بنزد پدر بزرگوارش بردم
آنحضرت او را بر روی دست خود گرفت بر دست مبارک صاحب الامر
بر سینه شریف والد عالیمقدار خود حضرت امام حسن عسکری زبان مبارک در دهان شریف حضرت
صاحب الزمان گذارد و دست مالید بر چشم و گوش و مفاصل شریف او و فرمود
سخن در آر و تکلم نما ای پسر من حضرت صاحب الامر بسخن در آمده فرمود اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شریک له و ان محمدا رسول الله بعد از آن صلوات بر امیر المؤمنین و بر سایر ائمه

معصومین صلوات الله علیهم اجمعین تا آنکه رسانید به پدر بزرگوار خود و لکن از آسمان بعضی
ملوس شد بعد از آن حضرت امام فرمود ای عمه ببر او را نزد مادرش تا بر او سلام کند و باز آر
نزد من پس بردم حکیمه خاتون گفت آنحضرت را بردم و بر مادر سلام کرد و باز پس آوردم و گذاشتم
بعد از آن حضرت امام حسن ع فرمود ای عمه روز هفتم نزد ما بیا حکیمه خاتون گفت روز دیگر
صباح رفتم و بر امام حسن ع سلام کردم پرده را برداشتم و جستجوی سید خود کردم نیافتم صاحب الزمان را
پس گفتم آنحضرت را ندیدم گفتم فدای تو شوم سید من چه شد امام ع فرمود ای عمه با امانت دادیم آن را
چنانچه مادر موسی ع داده است حکیمه خاتون گفت روز هفتم آمدم
سلام کردم و نشستم امام ع فرمود بیار فرزندم را نزد من پس سید خود را آوردم و به آنحضرت
در جامه پیچیده بود امام ع بعمل آورد آنچه با آنحضرت کرده بود در روز اول بعد از آن زبان مبارک خود را
او را بر روی دست خود گرفت بعد از آن زبان در دهان مبارک او گذاشت گویا اینکه
با عسل و شیر بود بعد از آن باز فرمود سخن بگو ای فرزندم پس آن حضرت صاحب الامر
فرمود اشهد ان لا اله الا الله و دیگر باره صلوات بر حضرت رسول الله محمد مصطفی و امیر المؤمنین
و امامان طاهرین علیهم السلام فرستاد تا رسانید به پدر بزرگوار خود صلوات الله علیهم اجمعین بعد از آن
فرمود این آیه کریمه را بسم الله الرحمن الرحیم و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و
نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون
از طریق قطب راوندی نقل شده و در کتب معتبره مسطور است بعد از این امام آنحضرت
فرمود و صلی الله علی محمد المصطفی و علی المرتضی و فاطمة الزهراء و الحسن المجتبی و الحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و

محمد و موسی بن جعفر

و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و از محمد بن حسن
حمزة بن موسی بن جعفر علیهم السلام روایت کرده که حمزه فرزند امام موسی علیه السلام
گفت که از عقب جدم امام ع پرسیدم از این گفتگو جواب داد که گفت حکیمه خاتون
علی بن ابی طالب صلوات الله علیهما والسلام علی من اتبع الهدی **الحدیث الثلاثون** قال ابو جعفر محمد بن
حدثنا محمد بن علی بن حمزة بن الحسن بن عبید الله بن العباس بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیه قال
سمعت ابا محمد علیه السلام یقول قد ولد ولی الله و حجته علی عباده و خلیفتی من بعدی مختونا لیلة النصف
من شعبان سنة خمس و خمسین و مائتین عند طلوع الفجر و کان اول من غسله رضوان خازن الجنان مع
جمع من الملائکة المقربین بماء الکوثر و السلسبیل ثم غسلته عمتی حکیمة بنت محمد بن علی الرضا علیهم السلام
فسئل محمد بن علی بن حمزة رضی الله عنه عن امه ع قال امه ملیکة التی یقال لها فی بعض الایام سوسن و فی
بعضها ریحانة و کان صیقل و نرجس ایضا من اسمائها **ترجمه** محمد بن علی بن حمزه گفت شنیدم از
حضرت امام حسن عسکری ع که میگفت متولد شد ولی خدا و حجت خدا بر بندگان خدا و خلیفه من
بعد از من ختنه کرده شده در شب نیمه ماه شعبان سال دویست و پنجاه و پنج نزد طلوع فجر
و اول کسی که او را شست رضوان خازن بهشت با جمعی از ملائکه مقربین با آب کوثر و سلسبیل
شستند بعد از آن شست او را عمه من حکیمه خاتون پس از محمد بن علی بن حمزه پرسیدند که مادر آنحضرت
پرسیدند از مادر حضرت صاحب الامر ع گفت مادرش ملیکه بود که او را در بعضی از روزها
سوسن و در بعضی از ایام ریحانه میگفتند و صیقل و نرجس نیز از نامهای او بود سلام الله علیها
والسلام علی من اتبع الهدی **قال** ابن بابویه رحمه الله علیه حدثنا محمد بن ابراهیم بن اسحق الطالقانی

و راوی این حدیث حمزه [illegible]

قال حدثنا الحسن بن علي بن زكريا بمدينة السلم قال حدثنا ابو عبد الله محمد بن خليلان قال حدثنا
ابي عن ابيه عن جده عن غياث بن اسيد قال سمعت محمد بن عثمان العمري قدس الله روحه يقول
لما ولد الخلف المهدي صلوات الله عليه سطع نور من فوق رأسه الى عنان السماء ثم سقط لوجهه
ساجدا لربه عز وجل ثم رفع رأسه وهو يقول شهد الله انه لا اله الا هو والملائكة واولوا العلم قائما
بالقسط لا اله الا هو العزيز الحكيم قال وكان مولده يوم الجمعة ترجمه حضرت صاحب الامر علیه السلام چون متولد گشت
بر فراز سر مبارکش نوری ساطع گشت تا بعنان آسمان رسید بعد از آن روی بر زمین گذاشت
از روی سجده کردن پروردگار خود و این آیه که در حدیث مذکور است خواند میگوید محمد بن عثمان رضی الله عنه
که تولد آنحضرت در روز جمعه بود خبر ابن بابویه میفرماید حدثنا عبد الواحد بن محمد بن عبدوس
العطار قال حدثنا علي بن محمد بن قتيبة النيسابوري عن حمدان بن سليمان عن محمد بن الحسين بن يزيد عن
احمد بن محمد بن زياد الازدي قال سمعت ابا الحسن موسى بن جعفر عليهما السلام يقول لما ولد الرضا عليه السلام
ان ابني هذا ولد مختونا طاهرا مطهرا وليس من الائمة احد يولد الا مختونا طاهرا مطهرا ولكن سنمر الموسى عليه
لاصابة السنة واتباع الحنيفية ترجمه محمد بن زياد الازدی میگوید چون حضرت امام رضا علیه السلام متولد شد
شنیدم از حضرت امام موسی علیه السلام میگفت این فرزند من ختنه کرده شده و پاک و پاکیزه متولد شده
و هیچ یک از امامان الا که متولد میشوند ختنه کرده و پاک و پاکیزه لیکن استره بران میگذرانیم از برای
اصابه سنت و پیروی ملت حنیفه الحدیث الحادی والثلثون قال الشیخ الصدوق ابو جعفر بن
بابویه رحمه الله حدثنا محمد بن علی ماجیلویه قال حدثنا محمد بن یحیی العطار قال حدثنا ابو علی الخیزرانی عن
جارية له كان اهداها لابي محمد عليه السلام فلما اغار جعفر الكذاب على الدار جاءته فارة من جعفر فتزوج

بها

بها قال ابو علي فحدثتني انها حضرت ولادة السيد وان اسم ام السيد صقيل وان ابا محمد حدثها بما يجري على
عياله فسألته ان يدعو الله عز وجل ان يجعل منيتها قبله فماتت في حياة ابي محمد وعلى قبرها لوح مكتوب
عليه هذا قبر ام محمد قال ابو علي وسمعت هذه الجارية تقول لما ولد السيد عليه السلام رأيت له نورا ساطعا قد ظهر منه و
بلغ افق السماء ورأيت طيورا بيضاء تهبط من السماء وتمسح اجنحتها على رأسه ووجهه وسائر جسده
ثم تطير فاخبرنا ابا محمد عليه السلام بذلك فضحك ثم قال تلك الملائكة نزلت من السماء للتبرك بهذا المولود وهي انصاره
اذا خرج ترجمه ابو علی خیزرانی گوید کنیزکی بحضرت امام حسن عسکری علیه السلام هدیه داده بود و چون جعفر بعد از وفات
امام علیه السلام خانه آنحضرت را غارت کرد آن کنیزک از جعفر گریخته بنزد ابو علی آمد و ابو علی
او را تزویج نمود و آن کنیزک در وقت ولادت حضرت صاحب الامر علیه السلام حاضر بوده خبر داد که نام مادر سید
صیقل بوده و حضرت امام حسن علیه السلام خبر داده بود او را بآنچه واقع شد خواهد بود بعد از او در خانواده خود پس التماس نمود
از آنحضرت که آنجناب از حضرت الله تعالی درخواهد که وفات او پیش از رحلت امام علیه السلام باشد پس
در زمان حیات حضرت امام علیه السلام وفات یافت و بر قبرش لوحی هست و بران لوح نقش کرده است که
هذا قبر ام محمد پس ابو علی گفت شنیدم از آن کنیزک که میگفت چون سید علیه السلام
متولد شد نوری ساطع از او ظاهر شد تا بافق آسمان رسید و مرغان سفید دیدم که فرود می آمدند
از آسمان و بالهای خود را بر سر و رو و سایر جسد آنحضرت میمالیدند و پرواز میکردند
پس خبر دادیم بحضرت امام علیه السلام خندان شد و فرمود آنحضرت که آن مرغان ملائکه اند که فرود آمده اند از آسمان
بجهت تبرک جستن باین مولود و ایشان انصار او خواهند بود چون خروج کند علیه و علی آبائه المعصومین
صلوات الله تبارک و تعالی والسلام علی من اتبع الهدی الحدیث الثانی والثلثون قال الشیخ الصدوق ابو جعفر

علی بن الحسین بن محمد قدس الله سره ما حدثنا محمد بن علی ماجیلویه و احمد بن محمد بن یحیی العطار قالا حدثنا محمد بن یحیی قال حدثنا الحسین بن علی النیسابوری عن ابراهیم بن محمد بن عبد الله بن موسی بن جعفر بن محمد علیهم السلام عن السیاری قال حدثتنی نسیم و ماریة قالتا لما سقط صاحب الزمان علیه السلام من بطن امه سقط جاثیا علی رکبتیه رافعا سبابتیه الی السماء ثم عطس فقال الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله زعمت الظلمة ان حجة الله داحضة لو اذن لنا فی الکلام لزال الشک قال ابراهیم بن محمد بن عبد الله و حدثتنی نسیم خادمة ابی محمد علیه السلام قالت قال لی صاحب الزمان علیه السلام و قد دخلت علیه بعد مولده بلیلة فعطست عنده فقال لی یرحمک الله قالت نسیم ففرحت بذلک فقال لی علیه السلام الا ابشرک فی العطاس فقلت بلی فقال هو امان من الموت ثلاثة ایام یعنی ابراهیم بن محمد روایت کرده از سیاری که او گفت خبر داد ندیم نسیم و ماریه و گفتند که در آن وقت که حضرت صاحب الزمان علیه السلام از مادر متولد شد بدو زانو در آمد و انگشت سبابه را بجانب آسمان بر آورد و بعد از آن عطسه کرد و آنگاه گفت الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله ظالمان گمان کردند که حجت خدا باطلست اگر رخصت میداد ندیم السخن گفتن هر آینه شک زایل میشد ابراهیم بن محمد بن عبد الله گفت که نسیم خادم حضرت ابی محمد علیه السلام گفت که بعد از متولد شدن حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه یک شب در آمدم بحجره آن حضرت در آن حجره بودم پس عطسه زدم آن حضرت گفت یرحمک الله نسیم گفت خوشحال شدم آن حضرت فرمود آیا بشارت ندهم ترا در باب عطسه گفتم بلی فرمود که آن امانست از مرگ سه روز و ایضا دیگر ابن بابویه رحمه الله ایضا در ...

در محل دیگر در آن کتاب روایت میکند از ابراهیم بن محمد علوی بعد از آن سند میفرماید و بهذا الاسناد عن ابراهیم بن محمد العلوی قال حدثنی طریف ابو نصر قال دخلت علی صاحب الزمان علیه السلام فقال علی بالصندل الاحمر فاتیته به فقال اتعرفنی قلت نعم فقال من انا فقلت انت سیدی و ابن سیدی فقال لیس عن هذا سألتک قال طریف فقلت جعلنی الله فداک فبین لی قال انا خاتم الاوصیاء و بی یدفع الله البلاء عن اهلی و شیعتی طریف خادم ابو نصر گفت که او گفت در آمدم بحجره حضرت صاحب الزمان علیه السلام در حجره خود بود آنحضرت فرمود که صندل سرخ از برای من بیار بعد از آنکه صندل بردم فرمود مرا میشناسی گفتم بلی گفت من کیستم گفتم تو خواجه من و مولای من و فرزند خواجه و مولای منی فرمود از این از تو نپرسیدم گفتم جانم فدای تو باد بفرما که تا بدانم فرمود من خاتم اوصیایم و برکت وجود من خداوند دفع بلا از اهل من و شیعه من میکند قال الشیخ الجلیل محمد بن الحسن الطوسی نور الله مرقده و فی روایة اخری عن جماعة من الشیوخ ان حکیمة حدثت بهذا الحدیث او حدیث ولادت القائم علیه السلام و ذکرت انه کان لیلة النصف من شعبان و ان امه نرجس و ساقت الحدیث الی قولها فاذا انا بحس سیدی و بصوت ابی محمد علیه السلام و هو یقول یا عمتی هاتی ابنی الی فکشفت عن سیدی فاذا هو ساجد متلقیا الارض بمساجده و علی ذراعه الایمن مکتوب جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا فضممته الی فوجدته مفروغا منه فلففته فی ثوب و حملته الی ابی محمد علیه السلام و ذکروا الحدیث الی قوله اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و ان علیا امیر المؤمنین حقا ثم لم یزل یعد السادة و الاوصیاء الی ان بلغ الی نفسه و دعا لاولیائه بالفرج علی یدیه ثم احجم و قالت ثم رفع بینی و بین ابی محمد علیه السلام کالحجاب فلم ار سیدی فقلت لابی محمد علیه السلام

من میکند

یا سیدی این مولای فقال اخذه من هو احق منک و منا فذکروا الحدیث بتمامه و زاد فیه فقال
کان لبعد اربعین یوما دخلت علی ابی محمد علیه السلام فاذا مولانا الصاحب علیه السلام یمشی فی الدار فلم ار وجها احسن
من وجهه و لا لغة افصح من لغته فقال ابو محمد علیه السلام هذا المولود الکریم علی الله عز و جل فقلت یا سیدی اری من
امره ما اری و له اربعون یوما فتبسم فقال یا عمتی اما علمت انا معاشر الائمة ننشأ فی الیوم ما ینشأ غیرنا
فی السنة فقمت و قبلت رأسه و انصرفت ثم عدت و تفقدته فلم اره فقلت لابی محمد علیه السلام ما فعل
مولانا فقال یا عمة استودعناه الذی استودعت ام موسی علیه السلام غرض از نوشتن این حدیث ترجمه حکیمه
آنکه ... آنحضرت ... بر بازوی مبارکش ... مکتوب ... جاء الحق
و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا حکیمه ... بعد از چهل روز از ولادت آنحضرت
بنزد حضرت ابا محمد علیه السلام رفتم مولای ... حضرت صاحب را ... دیدم ...
ندیدم ... روی ... از روی او ... فصیح تر از زبان او ... ابو محمد علیه السلام فرمود این مولود ...
گرامی نزد حق تعالی ... گفتم ای خواجه ... من ... امر او ... مشاهده
میکنم در چهل روز ... فصیح تکلم میکند آنحضرت تبسم نمود فرمود ای عمه ... دانسته
که ما ... امامان ... میکنیم ... در یک روز ... در یکسال ... برخاستم و سر مبارک
او را بوسه دادم و برگشتم بعد از آن ... و تفحص حضرت صاحب ... کردم او را
ندیدم از امام ... پرسیدم ... مولای ... فرمود ... ای عمه ... دادیم او را
بانکس ... مادر موسی ... داد موسی را باو و در روایت دیگر واقع است ... خلاصه مضمونش
اینست ... حضرت امام ... در ربیع الاول ... آنحضرت ... برگشتم

بر دو بازوی ... بصورت ... بر ... فرستند و ... او
... از مولای ... فقال الصاحب ... علیه السلام ... و ... الیک ... ردکما رددنا موسی الی امه
و ذلک قول الله عز و جل فرددناه الی امه کی تقر عینها و لا تحزن ... آنحضرت ... بتفصیل ...
... کمال الدین و تمام النعمة و کتاب ... قال الشیخ الصدوق ابو جعفر بن بابویه
حدثنا محمد بن علی ماجیلویه رضی الله عنه قال حدثنا محمد بن یحیی العطار قال حدثنی اسحق بن ربیع ... عن ابی جعفر
العمری قال لما ولد السید علیه السلام قال ابو محمد علیه السلام ابعثوا الی ابی عمرو فبعث الیه فقال له اشتر عشرة آلاف رطل
خبز و عشرة آلاف رطل لحم و فرقه ... و عق عنه بکذا و کذا شاة ... ابو جعفر
گفت ... حضرت ... صاحب الزمان علیه السلام ... فرمود ابو عمرو ... ابو سعید ...
آنحضرت فرمود ده هزار رطل نان و ده هزار رطل گوشت خریداری ... که از
... او ... گوسفند ... ابو ... عقیقه کرد از برای او
... گوسفند ... گوسفند ... رادر کلام آنحضرت ... گوسفنده
... آنحضرت ... فرمود ... از ...
... گوسفند ... عقیقه ... کرد قال فضل
شاذان حدثنا ابراهیم بن محمد بن فارس النیشابوری قال لما هم الوالی عمرو بن عوف بقتلی و هو رجل
شدید النصب و کان مولعا بقتل الشیعة فاخبرت بذلک و غلب علی خوف عظیم فودعت
اهلی و احبائی و توجهت الی دار ابی محمد علیه السلام لاودعه و کنت اردت الهرب فلما دخلت علیه رایت
غلاما جالسا فی جنبه و کان وجهه مضیئا کالقمر لیلة البدر فتحیرت من نوره و ضیائه و کاد ان ینسینی

یعنی خاموش باش که شیر خوردن حرامست برو
الا از دو پستان تو و زود باشد که او را بنزد تو
باز آورند چنانکه موسی علیه السلام را بمادر موسی رد
کردند و خدا تعالی از ان خبر داده و فرموده
که فرددناه الی امه کی تقر عینها و لا تحزن

ما کنت فیه من الخوف والحزن فقال یا ابراهیم لا تهتم فان الله تبارک و تعالی سیکفیک شره فازداد
تحیری فقلت یا ابن رسول الله یا سیدی جعلنی الله فداک من هو فقد اخبرتنی عما کان فی ضمیری فقال هو ابنی و خلیفتی من
بعدی و هو الذی یغیب غیبة طویلة و یظهر بعد امتلاء الارض جورا و ظلما فیملأها عدلا و قسطا فسألته عن اسمه
فقال هو سمی رسول الله و کنیته و لا یحل لاحد ان یسمیه باسمه و یکنیه بکنیته الا ان یظهر الله دولته و سلطنته فاکتم
یا ابراهیم ما رایت و سمعت منا الیوم الا عن اهله فصلیت علیهما و آبائهما و خرجت مستظهرا بفضل الله
واثقا بما سمعته من الصاحب فبشرنی عمی علی بن فارس بان المعتمد قد ارسل ابا احمد اخاه و امر بقتل عمرو بن عوف
فاخذه ابو احمد فی ذلک الیوم و قطعه عضوا عضوا والحمد لله رب العالمین بعنی ابراهیم محمد نیشابوری گفت که
چون عمرو بن عوف والی بحث (؟) بود بکشتن من و او مردی بود بسیار ... میل تمام داشت بقتل شیعیان بسی
ترسیدم و خوف عظیم بر من غالب شد و اهل و عیال و دوستان خود را وداع کردم و روی کردم بخانه حضرت
امام حسن عسکری علیه السلام که آن حضرت را نیز وداع کنم و اراده گریختن داشتم چون بخانه درآمدم پسری
دیدم در پهلوی آن حضرت نشسته که روی او چون ماه شب چهارده بود از نور و صفای او حیران شدم نزدیک
بود که آنچه در خاطر داشتم و در آن بودم از ترس و فکر گریختن فراموش کنم پس بمن گفت ای ابراهیم
حاجت بگریختن نیست زود باشد که خدای تعالی شر او را از تو کفایت کند حیرتم زیاده شد بامام حسن
گفتم فدای تو گردم خدای تعالی مرا گردانید این پسر از آنچه در ضمیر من بود خبر داد آن حضرت فرمود که او فرزند
و خلیفه منست بعد از من و اوست آنکه غایب شود غیبتی دراز و بعد از پر شدن زمین از جور و
ظلم ظاهر شود و پر کند زمین را از عدل و داد پس از آن حضرت از نام او پرسیدم فرمود هم نام و هم
کنیت جد منست و حلال نیست کسی را او را بنام و کنیت ذکر کند تا حق تعالی ظاهر سازد خدا ... تعالی

دولت و سلطنت او را پس پنهان دار ای ابراهیم آنچه دیدی و شنیدی از ما امروز الا از اهلش
پس بر ایشان و آبای ایشان صلوات فرستادم و بیرون آمدم در حالتی که مستظهر بفضل خدا و ... بودم و وثوق
و اعتماد بود مرا بر آنچه شنیدم از حضرت صاحب الزمان علیه السلام پس بشارت داد عم من علی بن فارس که
معتمد خلیفه عباسی برادر خود ابو احمد را فرستاد بقتل عمرو بن عوف و او را گرفته بند از بند جدا
کرد الحمد لله رب العالمین مخفی نماند که در حدیث سیم و حدیث سی و دوم که اشاره بر شقاوت جعفر کذاب شده
در مقام مذکر ترجمه حدیث وفات حضرت امام حسن بن علی عسکری علیهما السلام و در آن تنبیه بر شقاوت ذمیمه
جعفر مذکور است اقدام نماید شیخ ابو عبد الله محمد بن هبة الله طرابلسی در کتاب فرج الکرب نقل
نموده است از ابو الادیان که یکی از خادمان امام حسن عسکری علیه السلام بوده روایت کرده که او گفت من خدمت حضرت
امام حسن علیه السلام میکردم و نامه های آن حضرت را بشهرها میبردم پس روزی در مرض موت که آن حضرت بیمار بود نامه ای چند نوشت و بمن داد و فرمود ببر این نامه ها را
بمداین و پانزده روز غایب خواهی بود در روز پانزدهم بسر من رأی داخل خواهی شد و
آواز نوحه از خانه من خواهی شنید و مرا در غسلخانه خواهی دید ابو الادیان میگوید که گفتم ای مولای من
چون این واقع شود امر امامت بکی خواهد بود فرمود هر که جواب نامه های مرا از تو طلب نماید
گفتم زیاده از این نشانی مقرر فرمایید فرمود هر که بر من نماز کند او حجت خدا خواهد بود
و قائم بامر امامت بعد از من باشد گفتم زیاده بفرمایید فرمود هر که خبر دهد
بآنچه در همیان است او امام است بعد از من پس مهابت آن حضرت مانع شد که بپرسم که چه در همیان است
در همیان کیست پس رسالتها را برده جوابها گرفته بسر من رأی بازگشتم
در روز پانزدهم چنانچه فرموده بود داخل شدم و آواز نوحه از خانه آن حضرت شنیدم پس ... و دیدم جعفر کذاب برادر آن حضرت

از خانهٔ آن سرور شنیدم و غسل آن حضرت علیه السلام در غسلگاه دیدیم و برادرش جعفر را بر در خانه
آن حضرت منتظر دیدم و مردمان بر گرد او ایستاده و مبارکباد و تعزیت میگفتند با جعفر گفتم
اگر امام بعد از امام حسن ع او باشد امامت باطل خواهد بود زیرا که دیده‌ام و شنیده‌ام که شراب میخورد و
طنبور می‌نوازد و قمار می‌بازد پس بنزدیک او رفتم و تعزیت و تهنیت گفتم هیچ چیز از من نپرسید و حجاب مهمانان نطلبید
بعد از آن عقید خادم بیرون آمد و گفت ای خواجه برادرت را کفن کرده‌اند برخیز و برو نماز بگذار
برخاست و با خانه درآمد و شیعیان گریان با او بمنزل درآمدند و در آنجا امام ع را کفن کرده
بر روی نعش گذاشته بودند جعفر پیش رفت که نماز کند چون قصد آن کرد که تکبیر گوید کودکی
گندم‌گونی مجعد موی صلوات الله علیه بیرون آمد و ردای او را کشیده فرمود که ای عم دور شو از پیش
بنماز کردن بر پدر خود از تو سزاوارترم جعفر متغیر اللون بکنار رفت و آن برگزیدهٔ ملک غفار
بر پدر عالیقدر نماز گذارد و امام ع را در پهلوی مرقد پدر بزرگوارش امام علی نقی ع دفن کردند
بعد از آن هم آن کودک خجسته‌فال با آن ولای ایزد متعال خطاب کرد که ای بصری جواب نامها
مارا جوابهای مکاتیب را دادم و با خود گفتم این دو نشان همیان ماند
بعد از آن نزد جعفر رفتم او می‌نالید و میزارید و در آن وقت یکی از مصاحبان او حاجز
میگفتند با او گفت که ای سید این کودک که بود و این سوال از برای آن بود که اقامت حجت
نمایم بر جعفر جعفر در جواب گفت که والله که او را هرگز ندیده بودم و او را نمی‌شناسم
و نشسته بودیم که جمعی از جانب قم رسیدند و از رحلت امام ع خبر پرسیدند گفتند
آن حضرت رحلت نموده گفتند جانشین او کیست جعفر را نشان دادند پس بر او سلام

نمودند

کردند و تعزیت و تهنیت دادند و گفتند که نامها داریم و مالها که گفته‌اند بآن حضرت برسانیم مارا
چه باید کرد جعفر گفت کجا مال هست بسپارید گفتند با ما بگوی که نامها که نوشته و مال چند است
جعفر خشمناک برخاست و جامه‌های خود را تکانید و گفت میخواهند که از علم غیب بدانم
الجماعت حیران شده بودند که خادمی بیرون آمد و گفت که از اهل قم و فلان و فلان نام بوده با شما نامهای
فلان و فلان است و همیانی است که در آن هزار دینار است و از آنجمله ده دینار مطلا است نامها
با آن همیان بآن خادم دادند و گفتند هر کس که ترا فرستاده است او امام است اما جعفر نزد معتمد
عباسی که یکی از خلفای بنی عباس است رفته سعایت آغاز کرد و معتمد جمعی را فرستاده در آن خانه
درآمدند هیچ کودکی را نیافتند پس حبس نمودند در آن وقت از جهات خود ماریه نام کنیزکی را بگرفتند
کودکی را آن زمان ماریه انکار نمود که هیچ کودکی در خانه نیست و در آن وقت خبر مرگ
عبدالله بن یحیی بن خاقان رسید و دیگر خبر آمد که صاحب الزنج در بصره خروج کرده مشغول
بآن اخبار شده از فکر ماریه افتادند والمستور اوصیا یافت و دیگر کتب او نقداد الحمد لله
تبارک و تعالی والسلام علی من اتبع الهدی این حدیث را که ترجمه آن گذشت ابن بابویه رحمه الله علیه
نیز باندک اختلافی در کتاب کمال الدین و تمام النعمه ذکر فرموده و بعد از آن حدیثی روایت میکند
خلاصهٔ ترجمه آن این است که چون حضرت امام حسن بن علی عسکری ع رحلت نمود در همان ایام
جمعی از اهل قم و جبال بسیاری از اموال که بتوسط ایشان رسیده بود که برسم عادت
شیعیان بخدمت آن عالی‌مقام ارباب سعادات فرستاده بودند و ایشان خبر از وفات آن حضرت
نداشتند و چون خبر رحلت آن حضرت مطلع شدند پرسیدند که وارث آن حضرت کیست جعفر را

شان دادند پرسیدند که او کجاست گفتند بگشت رفته در زورق نشسته
با مغنیان و بشرب مشغول است آن جماعت با هم گفتند این امور از صفات امام نیست
بیایید برگردیم و این اموال را بصاحبان رد کنیم محمد بن جعفر حمیری که از آن جماعت بود
گفت صبر کنید تا این مرد برگردد و حقیقت حال او را نیک معلوم کنیم چون جعفر برگشت بمجلس او
درآمدند و سلام کردند و گفتند ای سید ما از اهل البیت قمیم و در میان ما جماعتی از شیعه
هستند و با ما بنزد سرور خود حسن بن علی علیهما السلام اموال میآوردیم جعفر گفت کجاست آن اموال
گفتند با ماست گفت بیارید از برای من گفتند در باب این اموال خبر طرفه ایست گفت
آن خبر چیست گفتند این اموال از یک کس نیست بلکه از جمعیست هر یکی یک دینار و دو دینار و
سه دینار را در یک کیسه همه را در کیسه کرده اند مهر بران زده اند و ما چون مال را نزد
سرور خود ابو محمد علیه السلام میبردیم آنحضرت میگفت که کل مال چند است و از هر کسی چند است
و نامهای صاحبان دنانیر را میگفت و میگفت نقش خاتم هر یک از ایشان چیست
شما نیز به عهده او عمل نمائید مال حاضر است جعفر گفت دروغ میگوئید و افترا بر برادر
من مینمائید و این علم غیب است و کسی غیر از خدا نمیداند آن جماعت چون کلام جعفر
را شنیدند بیکدیگر نگاه کردند جعفر گفت بیارید مال را از برای من گفتند ما وکیلانیم
و رخصت نداریم که این مال را بکسی دهیم الا بآن علامتها که نشان داد گفتیم اگر تو امامی راز
برای ما بیان و برهان ساز و ما را بمحل این معجزه بنواز والا این اموال را از برای صاحبان
باز پس میبریم و بایشان رد میکنیم جعفر رفت بمنزل خلیفه و از آن جماعت شکوه

کرد واز

کرد واز خلیفه درخواست که او را یاری نماید خلیفه فرمود که ایشان را حاضر ساختند و گفت مال را
بجعفر بدهید دعا کردند و گفتند ما وکیلانیم و این اموال ودایع است و ما مأموریم که آن را بعد از ظهور
علامات و دلالات تسلیم کنیم و عادت این و قاعده چنین بود که ابو محمد حسن بن علی علیهما السلام نشانها
میداده و ما آن را میگرفتیم خلیفه گفت آن علامات چه چیز بود گفتند وصف میکرد دنانیر
و صاحبان اموال را و اموال را که چند است و چه چیز است هرگاه جعفر بگوید و وصف کند
مثل وصف ابو محمد علیه السلام مال را تسلیم مینمائیم والا بر ما لازم است که مال را از برای صاحبان ببریم
جعفر گفت ایشان دروغ میگویند و بر برادرم افترا می‌بندند خلیفه گفت این جماعت رسولانند
و ما علی الرسول الا البلاغ پس جعفر مبهوت شد نتوانست که جواب گوید گفتند عمر خلیفه دراز باد التماس داریم که خلیفه
شخصی را مأمور کند که ما را یاری نماید تا از این بلده بیرون رویم پس معتمد نقیبی را امر کرد که ایشان را
بدرقه کنند و چون از آن شهر بیرون آمدند پسری خوش روی ایشان را آواز داد و ایشان را فلان و فلان بن
یکیک بنام خواند و گفت اجابت کنید مولای خود را گفتند تو مولای مائی گفت معاذ الله
من غلام مولای شما ام بیائید بنزد مولای خود پس رفتند از پی او تا داخل خانه حضرت امام حسن عسکری
شدند حضرت قائم صلوات الله علیه را دیدند بر سریر قرار گرفته مانند پاره قمر و جامه‌های
سبز در بر آن جماعت گفتند سلام کردیم بر آنحضرت و آنحضرت رد کرد سلام را بر ما پس جواب
سلام ما داد بعد از آن فرمود که جمیع چنین و چنان در میان شما است یعنی این مبلغ و این مبلغ است
و فلان چند داده و فلان چند فرستاده و هر یک کیسه را وصف میکرد تا تمام سامان نمود بعد
از آن جامه‌ها و بارهای ما و چهارپایان را که داشتیم جمیع شان را نشان داد همه بر زمین افتادیم سجده شکر بجای آوردیم

و هر چه محتاج بشیم بپرسیدیم و مسائل ما را جواب گفت و اموالی که پیش ما بود گرفت و حضرت قائم
ما را امر کرده مال را بعد از آن بسر من رای نبریم و در بغداد مردی را از برای ما نصب فرمود
مال را بنزد او ببریم و بیرون آمد از نزد آنحضرت توقیعات آنجماعت که گفته بودم
و آنحضرت کفن و حنوط بجهت محمد بن جعفر حمیری داد و گفت اعظم الله اجرک فی نفسک و او در گذشت
هنوز بعقبه همدان نرسیده بود که رحلت نمود رحمه الله بعد از آن [illegible] مال را بعد از او
بجانب [illegible] آنحضرت نصب فرمود و بیرون می آمد توقیعات از [illegible] ایشان
این بابویه بعد از نقل این حدیث میگوید که این خبر دلالت میکند که خلیفه میدانسته که این امر
بعز امر امامت و خلافت چگونه است و جایش کجاست و از جهت [illegible] باز داشت
از آن جماعت و از آنجهت ایشان را [illegible] از اموال و دفع کرد جعفر کذاب را از مطالبه ایشان و امر
نمود و آن اموال را باو تسلیم کنند الا که [illegible] و لازم بود از برای آنکه [illegible] مخفی دارد امر
امر با بعض ظاهر کنند [illegible] امامت و [illegible] حق ائمه معصومین علیهم السلام است مبادا اشتهار
کنند و مردمان این امر بشناسند و میل بایشان کنند و حال آنکه در آنوقت امام علیه السلام
رحلت کرده جعفر [illegible] هزار مثقال طلا از برای خلیفه برد و گفت ای امیر المومنین توقع
دارم [illegible] مرتبه و جای امام حسن برادرم [illegible] خلیفه گفت مرتبه و منزلت برادرت [illegible]
نخواهد از جانب خدا بود [illegible] و کوششی [illegible]
کاو را [illegible] مرتبه نازل سازیم اما خدا او را [illegible] داشت و هر روز مرتبه او را زیاده
میکردانید بسبب آنچه در او بود از صیانت و دینداری و [illegible] و حسن سمت

و علم و عبادت پس اگر ترا آنکه شنیده برادرت مرتبه و منزلت او هست [illegible]
[illegible] نیست و [illegible] مانند [illegible] بلا [illegible] و [illegible] اگر [illegible]
[illegible] ترا [illegible] حاصل نمیکرد این [illegible] جامع و مترجم این اربعین
میگوید [illegible] از بعضی اخبار مستفاد میشود [illegible] این قضیه جعفر [illegible]
[illegible] برادرش [illegible] میگوید [illegible] شنیده بود باز از غایت [illegible]
طلب این امر [illegible] از این مختصر [illegible]
نماید بهتر باشد در کتاب کشف الغمه و چند کتاب دیگر از کتب معتبره مذکور است [illegible]
مضمونش اینست که احمد بن عبد الله بن خاقان میگوید ندیدم در شهر سر من رای کسی را از طبقه
علویه [illegible] و غیر ایشان در فضل و علم و صلاح و تقوی و زهادت و عبادت و قبول
خاطر دوست و دشمن [illegible] مردم [illegible] نزد خاص و عام حسن بن علی
بن محمد بن علی الرضا علیهم السلام روزی [illegible] ایستاده [illegible] بودم [illegible]
ارضاه [illegible] آواز بلند گفت که [illegible] آنحضرت [illegible]
او [illegible] خلیفه [illegible] از جانب خلیفه
[illegible] آنحضرت [illegible] گندم گون [illegible]
با جلالت و هیبت [illegible] پدرم [illegible] و [illegible]
بیوسید و دستش را گرفت [illegible] بر جای خود نشانید [illegible] از روی ادب
و [illegible] ابا محمد جعلنی الله فداک [illegible] متعجب [illegible]

پدرم با هیچکس باین طریقه و روش سلوک ننمود مگر با محمد بن عبید الله گفت چون آنحضرت عزم رفتن
فرمود پدرم مشایعتش نمود و ایشان و مصاحبان و غلامان خاص همراه کرد پس از
کسی پرسیدم که این کی بود گفت این حسن بن علیست که معروفست بابن الرضا تعجب زیاده شد
مرا و متفکر بودم و از این فکر بیرون نمیرفتم تا پدرم به شب عادت خود از نماز خفتن فارغ گردید
و نشست و جمعی از خلیفه با او رسیده بود که پاکیزه مینوشت مشغول گردید نزدیک او نشستم گفت
ای احمد حاجتی داری گفتم بلی اگر اجازت دهی سوالی نمایم گفت بگو گفتم امروز مردی بنظر
در آمد که او را اینهمه با جلال و اکرام عمل نمودی و در زبان مکالمه فدای ابی و امی میگفتی که بود گفت
ای پسر این مرد امام رافضیان حسن بن علیست که در میان مردمان بابن الرضا مشهور است
بعد از این سخن پدرم ساعتی سکوت اختیار نمود و زمانی خاموش بود بعد از آن گفت ای پسر
گفت اگر از خلفای بنی عباس امامت و خلافت زایل شود و این منصب را از است
این مرد دیگری از بنی هاشم مستحق این مرتبه عالیه نیست بغیر از وی بسبب علم و فضل
و زهد و صلاح و عبادت و عفاف و اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده او و اگر بصحبت
او برسی و بصحبتش مشرف شوی ترا یقین حاصل شود که امروز بهتر از او در عالم نیست مرد
بسبب آنچه از پدر شنیدم همیشه متفحص احوال او بودم و هر کس از حالات و شئون او
علما و فقها و امرا و اعیان ندیدم که نام او را بتعظیم بر زبان نبرد و او را افضل و اعبد و اعلم
و ازهد ندانند چون سخن احمد بن خاقان باینجا رسید یکی از حضار از وی پرسید که برادرش
جعفر چگونه کسیست احمد در ساعت متغیر گردید و گفت جعفر کسیست که نام او را با نام

ایام

ابو محمد مقرون سازند او فاسق و شارب الخمر است و در نظر مردم از رعایت بیقدر و بی اعتبار
فرا رسانم و چون آنحضرت امام حسن بیمار شد خلیفه را خبر کردند پدرم را با ما مور ساخت
مرید پنج کس از معتمدان خاص خلیفه بر در خانه آنحضرت موکل ساخته بود و از اهل
طبیبان و معالجان که از حال آنحضرت با خبر باشند و صبح و شام خبر او را بخلیفه رسانند و در
روز دیگر قاضی القضاة را با جمعی کثیر از علما و فضلا بخانه آنحضرت فرستاده در وقت وفاتش
حاضر باشند و چون خبر فوتش بیرون آمد بازارها و دکانها بستند و خلق بی اندازه از سواره و
پیاده بر در خانه آنحضرت حاضر شدند و از شور و شیون از شورش و غوغا داده و واحسرتا
و فریاد و فغان و ناله زنان و مردان از روز قیامت نشان میداد و چون نعش آنحضرت را
که گشتند و بر او نماز گذارند عیسی بن متوکل پیش آمده روی آنحضرت را گشوده با علویان و عباسیان
و سایر بنی هاشم نمایند که آنحضرت باجل طبیعی رحلت کرده و محضری در این باب نوشتند
و چون از دفنش فارغ گشتند برادرش جعفر نزد پدرم آمد و گفت توقع دارم مرتبه
برادرم را بمن عطا کنی و مرا پسندی و هر سال بیست هزار دینار بشما برسانم پدرم
خشم بجا آورد و ستیز و عنف با او سخن گفت و او را از نزد خود راند و در اثنای آن میگفت ای
احمق ترا امر کبیر مرتبه را با آنکه خلیفه تیغ قهر و غضب برهنه ساخته بود تا هر کس پدر و
برادر ترا امام و جانشین رسول خدا داند بشمشیر خشم و لیکن او را قبل نساخت نتوانست
این امر را از وی بگرداند و قدرت نیافت برآنکه مردمان را از نزد پدر و برادر او باز دارد
اگر ترا نزد شیعیان پدر تو اندک اعتباری است ترا او را چه حاجت است بمدد بی

و مرتبهٔ او را بزرگتر بشنیدن او تراب پا میکند و سر در قدمت می‌نهند و اگر تراب آن
آن قدر نداری زنده داری چه فایده میکند و کسی نوشتن بتوجه سود میسازد و بعد از آن
او را دیگر ترجمه راه بنداد جامع میگوید از مضمون این خبر معلوم میشود که حجت با غایب حیات
لیکن از شرف ادب حجت حالا بعد و از صحبت مستتم بر مستفاد گردید حضرت سید ساجدین آل محمد
علی بن الحسین بن علی علیهم السلام از قول خضر ... زندبی و بعد کرد از جعفر خبر داد ابو خالد کابلی
و السلام علی من اتبع الهدی **حدیث احمد بن اسحق** قال الشیخ الصدوق رحمه الله حدثنا علی بن عبدالله الوراق
قال حدثنا سعد بن عبدالله عن احمد بن اسحق بن سعد الاشعری قال دخلت علی ابی محمد الحسن بن علی ع
وانا ارید ان اساله عن الخلف من بعده فقال لی مبتدیا یا احمد بن اسحق ان الله تبارک و تعالی لم
یخل الارض منذ خلق آدم ع ولا یخلیها الی ان تقوم الساعة من حجة لله علی خلقه به یدفع البلاء
عن اهل الارض و به ینزل الغیث و به یخرج برکات الارض قال فقلت له یا ابن رسول الله فمن الخلیفة
والامام بعدک فنهض ع مسرعا فدخل البیت ثم خرج و علی عاتقه غلام کان وجهه القمر لیلة البدر
من ابناء ثلث سنین فقال یا احمد بن اسحق لولا کرامتک علی الله عز و جل و علی حججه ما عرضت علیک ابنی
هذا انه سمی رسول الله و کنیه الذی یملا الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما یا احمد بن
اسحق مثله فی هذه الامة مثل الخضر ع و مثله مثل ذی القرنین و الله لیغیبن غیبة لا ینجو من الهلکة فیها
الا من ثبته الله عز و جل علی القول بامامته و وفقه للدعاء بتعجیل فرجه قال احمد بن اسحق فقلت
یا مولای فهل من علامة تطمئن الیها قلبی فنطق الغلام ع بلسان عربی فصیح فقال انا بقیة الله
فی ارضه والمنتقم من اعدائه فلا تطلب اثرا بعد عین یا احمد بن اسحق فخرجت فرحا مسرورا

فلما کان من الغد عدت الیه فقلت یا ابن رسول الله لقد عظم سروری بما مننت علی فما السنة
الجاریة فیه من الخضر و ذی القرنین فقال طول الغیبة یا احمد فقلت له یا ابن رسول الله و ان غیبته
لتطول قال ای و ربی حتی یرجع عن هذا الامر اکثر القائلین به فلا یبقی الا من اخذ الله عهده بولایتنا
و کتب فی قلبه الایمان و ایده بروح منه یا احمد بن اسحق هذا امر من امر الله و سر من سر الله
و غیب من غیب الله فخذ ما آتیتک و اکتمه و کن من الشاکرین تکن معنا فی علیین **یعنی** احمد بن
اسحق بن سعد اشعری گوید به مجلس امام حسن عسکری ع درآمدم و خواستم که بپرسم از آنحضرت ع خلف
بعد از او لیکن آنحضرت ع بمجرد ابتدا نمود که جواب سوال مرا در خاطر بود فرمود ای احمد
بن اسحق بدرستی که حضرت الله تبارک و تعالی زمین را خالی نگذاشت ع از حجتی که خدای است بر خلق
از آن زمان که آدم ع را آفرید و خالی نخواهد گذاشت تا قیام قیامت به برکت وجود او
خدا تعالی دفع میکند بلا را از اهل زمین و باران میفرستد بسبب ذات شریف او و همچنین
بیمن ذات مقدس او حضرت الله تعالی بیرون می‌آورد برکات زمین را احمد بن اسحق
گفت گفتم ای فرزند رسول خدا خلیفه و امام کیست بعد از تو آنحضرت ع بتعجیل درآمد بحجره و بیرون آمد
پسری را در آغوش گرفته که رویش چون ماه شب چهارده بود و از ابنای سه سنین
مینمود پس حضرت امام ع فرمود ای احمد بن اسحق اگر نه بسبب کرامت تو نزد حضرت الله ع
و حجتهای او نبودی چنین این فرزند خود را بتو نمینمودم بدرستی که او همنام و همکنیت رسول الله ص و
اوست آنکه پر کند زمین را از عدل و داد آنچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم ای احمد
بن اسحق مثل او در این امت مانند مثل خضر ع است و همچون مثل ذوالقرنین است بخدا

قسم بخدا والله البته غایب خواهد شد غایب شدنی که در شک افتند در آن جاهلان که از آل محمد
در آن غایب شدن مگر کسی که خدا او را ثابت دارد و ابطال کنند جاهلان با مامت او و توفیق
دید خداوند عالمیان از کسی که ابطال کردن و تعجیل فرج او را از خدا بخواهند در خواستن احمد بن
اسحق گفتم ای مولای من آیا علامتی نیست که بدان دلم آرام گیرد در آن زمان حضرت خاتم
الاوصیا علیه التحیة والثناء بسخن در آمد بزبان عربی فصیح گفت که منم بقیة الله در زمین و انتقام
کشنده از دشمنان حضرت رب العالمین ای احمد طلب اثر مکن بعد از معاینه و روبرو
دیدن احمد بن اسحق گفت که بیرون آمدم شاد و خوشحال و صبح دیگر بخدمت آنحضرت
رفتم و گفتم ای فرزند رسول خدا عظیم خوشحال و شادمان شدم بسبب احسانت که نسبت بمن
با این نمودی حضرت صاحب الزمان ای احمد بیان فرما آن سنت جاریه که در آن حضرت
از خضر و ذی القرنین هست گفتم کدام است فرمود آن سنت جاریه غایب شدن دراز است ای احمد گفتم
گفتم ای فرزند رسول خدا غایب شدن او بطول خواهد کشید آنحضرت فرمود بلی بحق پروردگار تا
برگردند از این امر بیشتر قائلین باین امر و باقی نماند برین امر الا آنکه خدا گرفته است
خدا عهد او را بدوستی ما و نوشته است در دل او ایمان و تایید نموده است او را بروحی از جانب حق
ای احمد این امری است از جانب خدا جل عظمته و سری است از اسرار خدا و غیبتی است از
غیب خدا پس بگیر آنچه بتو دادم و از برای تو پنهان دار از ما و از شاکران باش که با ما
ما فردا در قیامت با ما باشی در اعلی مرتبه بهشت اللهم ارزقنا جوار اصفیائک الطاهرین
برحمتک یا ارحم الراحمین اما حدیث هشتم حضرت اخوند نقل فرموده اند در کتاب در حق

تالیف شیخ اند ضعیف السند و مستقیم المتن است و چون بسیاری از ادله احادیث صحیحه معارض
است و در راوی نوع اول که در سند واقع است حسن بن عبدالله است و او مجهول است و ابو علی عمران
است و او نیز مجهول است و سیم محمد بن فضال است که مشترک است و در بیان غلط متن آن کلام منسوب
بکور او ابی الفرج ایامیه دختر تیم علیه السلام فیما ظاها ادراکیه حضرت اخوند ذکر فرموده و تفسیر نموده اند
زیاده کرده از ملوک قریب بیکصد از آن آیات و بنابر غلطهای صریح که محذوف شده اکثر الاشرا
فرض کنیم که چه اختصار کرده باشند ظاهر است که بنابر این بسبب غلطهای رسوا اعتماد از قلم
کاتب یا مترجم ساقط شده است چنانکه در بعض حدیث ثانی از احادیث این اربعین مذکور
گشت والعهدة علی کعب از حضرت اخوند گوینده الحدیث را از کتاب مزار ابن قولویه
یا کتاب دیگر نقل کرده ام آن نیز چه صورت دارد و ایام حکومت در زمان آنحضرت با
لباس و کفش رسول خدا با برکت چند در کشتی انداخته داخل مکه شد که مذکور حضرت اخوند زده اند
اخبار و احادیث که مشتمل است بر معجزه آنحضرت در بیان رکن و مقام نجف کلاه خواهد
بغیر این دیگر چیزها هست که ذکر آنها موجب اطناب است پس ... و علوم دینیه
مسدود اند ... صحیح ... اعتماد است حضرت الله تعالی بر علما دین الهی بخشد
والسلام علی من اتبع الهدی **الحدیث الرابع والثلثون** قال ابو جعفر بن شاذان علیه رحمة الله
الملک المنان حدثنا ابو محمد عبدالله بن الحسین بن سعد الکاتب رضه قال قال ابو جعفر ع
قد وضع بنو امیة و بنو العباس سیوفهم علینا لعلتین احدیهما انهم کانوا یعلمون لیس لهم
فی الخلافة حق فیخافون من ادعائنا ایاها و تستقر فی مرکزها و ثانیهما انهم قد وقفوا من الاخبار

المتواترة على ان زوال ملك الجبابرة والظلمة على يد القائم منا وكانوا لا يشكون انهم من
الجبابرة والظلمة فسعوا في قتل اهل بيت رسول الله وابادة نسله طمعا منهم في الوصول الى
منع تولد القائم ع او قتله فابى الله ان يكشف امره لواحد منهم الا ان يتم نوره ولو كره المشركون يعني
حسين بن سعید کاتب گفت که حضرت امام حسن بن علی ع فرمود بنی امیه و بنی عباس شمشیرها
خود را بر ما اهل بیت کشیدند به دو سبب یکی آنکه میدانستند که ایشان را در خلافت حقی نیست
و می ترسیدند که ما دعوای خلافت کنیم و خلافت در جای خود قرار گیرد دوم آنکه از اخبار متواتره
واقف شده بودند که زوال ملک جباران و ظالمان بر دست قائم ما خواهد بود و شک نداشتند
در آنکه ایشان از جباران و ظالمانند پس کوشش کردند در کشتن اهل بیت رسول خدا ص
و میت و نابود کردن نسل آنحضرت را از روی طمع که شاید نائل به وصول به منع
تولد حضرت قائم ع یا کشتن آنحضرت یعنی مبالغه در کشتن اهل بیت رسول خدا مینمودند
به امید آنکه شاید آنحضرت به وجود نیاید و اگر به وجود آید او را بکشند تا ملک و پادشاهی از
دست ایشان بدر نرود پس ابا نمود حضرت الله تعالی که کشف امر آنحضرت نماید از برای یکی
از آن ظالمان الا آنکه تمام گرداند حضرت الله تعالی نور خود را و اگر چه خوش نمیدارند مشرکان
و از جمله این حدیث است که شیخ طوسی و شیخ طبرسی و شیخ راوندی و بسیاری از علما
نقل کرده اند از رشیق حاجب مادرانی که خلاصه مضمونش بر وجهی که بعضی از اکابر علما در کتابهای
خود نقل کرده اند این است که رشیق گفت که معتضد خلیفه مرا با دو کس دیگر امر کرد که هر یک اسبی
سوار شویم و سبکبار کشیم تا زود به عسکر برسیم و امر کرد که در فلان محله حسن بن علی ع

فرود

برگشتیم
فرود آمدیم و بر در آن خانه چنانچه گفته بود سرایی در نهایت خوبی و با تجمل تمام یافتیم و در
و در آنجا مکانی یافتیم پرده دیدیم از دیبا آویخته پرده را برداشتیم سردابی دیدیم داخل آن سرداب شدیم
و آن سرداب بسیار عریض و طویل پر از آب که گویا دریایی بود پر آب و در آن سر آن خانه حصیری
بر روی آب پهن کرده بودند و شخصی در کمال حسن بر روی آن حصیر در نماز بود مطلق التفات
ننمود به ما که از در خوف ما باشد پس احمد بن عبدالله سبقت نمود که از آب بگذرد که بجهد
پای او در آب غرق گردید و اضطراب بسیار کرد پس دست او را گرفته از
آب بیرون کشیدیم ساعتی بیهوش بود پس رفیق دیگر مغرور شد و گذشت در آب پای او در آب
در آمد او نیز مشرف به هلاکت شده بود پس دست او را گرفتیم آنگاه من فریاد بر آوردم
که معذرت از خدا و از شما میخواهم به خدا قسم که من بیخبر بودم و هیچ به کیفیت حال مطلع نشدم
بجانب او بازگشت می کنم و از آنچه در خاطر داشتم نادم و پشیمانم التفات مطلق ننمود
پس برگشته به نزد معتضد بازگشتیم و واقعه را به عرض رسانیدیم گفت این قضیه را پنهان
دارید و الا به خدا قسم که شما را گردن می زنم و تا او در حیات بود از ترس کشته شدن این راز
را نهفتیم و به کسی اظهار آن نکردیم و حق تعالی او را نگذاشت روایت ابن بابویه است از ... کشت

معتقدا

والسلام علی من اتبع الهدی **الحدیث الثانی والثلثون** قال ... والدین ابو جعفر بن بابویه حدثنا
ابراهیم بن اسحق الطالقانی رضه قال حدثنا ابو القاسم علی بن احمد الخدیجی الکوفی قال حدثنا
الازدی قال بینا انا فی الطواف وقد طفت ستا واذا اريد ان اطوف السابع فاذا بحلقة
عن یمین الکعبة وشاب حسن الوجه طیب الرائحة مهیب ومع هیبته متقرب الی الناس یتکلم

فلم ار احسن من کلامه و لا اعذب من منطقه و حسن جوابه فذهبت اکلمه فزبرنی الناس
فسألت بعضهم من هذا فقالوا هذا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله یظهر للناس فی کل سنة
یوما للخواص یحدثهم فقلت یا سیدی اتیتک مسترشدا فارشدنی هداک الله عز و جل فناولنی
حصاة فحولت وجهی فقال لی بعض جلسائه ما الذی دفع الیک فقلت حصاة و کشفت
یدی عنها فاذا انا بسبیکة ذهب فذهبت فاذا انا به قد لحقنی فقال لی ثبتت علیک الحجة
و ظهر لک الحق و ذهب عنک العمی اتعرفنی فقلت لا فقال انا المهدی و انا القائم الزمان الذی
املأها عدلا و قسطا کما ملئت جورا و ظلما ان الارض لا تخلو من حجة و لا یبقی الناس فی فترة
فهذه امانة تحدث بها اخوانک من اهل الحق ترجمه اودی احمد بن یحیی بن حکیم است که گفت در
طواف کعبه بودم و شش نوبت بر دور کعبه گشته بودم و میخواستم نوبت هفتم را بجای آرم
که جمعی را دیدم بر طرف راست کعبه حلقه زده بودند و جوانی خوشرو و خوشبوی با هیبت
با وجود هیبت متقرب و ترتیب که چند [illegible] با مردمان در ایشان در تکلم است هیچکس خوشتر و خوبتر
از کلام و گفتار و حسن جلوس او ندیده و نشنیده بودم پس پیش رفتم که با او سخن گویم مردمان
مرا منع کردند از بعضی پرسیدم که این جوان کیست گفتند این فرزند رسول خدا است هر
سال یکروز بجهت خواص ظاهر میشود از برای خویشان و شیعیان و مصاحبان خود حدیث
مستفید و مستفیض میگرداند پس با او گفتم که ای سید من نزد تو آمده‌ام طلب راهنمایی
مرا راه بنما سنگی بمن داد بعضی از همنشینانش پرسیدند چه چیز بتو داد گفتم
ریگی بود و دست گشودم دیدم که آن ریگ شمش طلا شده بود پس براه افتادم و دوان

رفتم آنحضرت بمن رسید و گفت حجت بر تو ثابت گردید و حق بر تو ظاهر گردید و نابینائی از
تو منتفی گشت آیا مرا میشناسی گفتم نمیشناسم آنجناب صلوات الله الملک الوهاب فرمود که
منم مهدی و قائم زمان منم آنکه پر میکند زمین را از عدل و داد آنچنانکه پر شده باشد از ستم و بیداد
زمین خالی نمی‌ماند از حجت و مردمان باقی در فترت نمیمانند و این کلام امانت است خبر ده با آن
سخنان برادرانت را که از اهل حقند و آنها که شنیدن این سخنان و قابلیت دارند امید آنکه سعادت
ملازمت آنحضرت روزی گردد و جمیع مستمعان را [illegible] علی من اتبع الهدی [illegible]
قال الحسن بن حمزة العلوی الطبری قدس الله سره و نور قبره الموسوم بکتاب الغیبة حدثنا رجل صالح
من اصحابنا قال خرجت سنة من السنین حاجا الی بیت الله الحرام و کانت سنة
شدیدة الحر کثیرة السموم فانقطعت عن القافلة و ضللت الطریق فغلب علی العطش حتی
سقطت و اشرفت علی الموت فسمعت صهیلا ففتحت عینی فاذا انا بشاب حسن الوجه حسن
الرائحة راکب علی دابة شهباء فسقانی ماء ابرد من الثلج و احلی من العسل و نجانی من الهلاک
فقلت یا سیدی من انت قال انا حجة الله علی عباده و بقیة الله فی ارضه انا الذی املأ الارض
قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما انا ابن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن
علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام ثم قال اغمض عینیک فغمضتهما ثم قال افتحهما
ففتحتهما فرایت نفسی فی قدام القافلة ثم غاب عن نظری صلوات الله علیه ترجمه حدیث کرد
از برای ما مرد صالحی از اصحاب ما امامیه که گفت سالی از سالها باراده حج بیرون رفتم و در آن
سال گرما شدت تمام داشت و سموم بسیار بود پس از قافله منقطع گشتم و راه گم کردم و از

غایت تشنگی از پای در آمده بر زمین افتادم و مشرف بر هلاک شدم (؟) بگوشم رسید
چشم گشودم جوانی دیدم خوشروی و خوشبوی بر اسپ شهباء سوار روان چون آب بلند بر آسمان
از برف خنک‌تر و از عسل شیرین‌تر بمن داد مرا از هلاک رهانید گفتم ای سید من تو کیستی که این رحمت
در باره من فرمودی گفت منم حجت خدا بر بندگان خدا و بقیة الله در زمین منم آنکه پر خواهد
کرد زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از جور و ستم منم فرزند حسن بن علی
بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام بعد از آن
فرمود چشمهایت را بپوش بپوشیدم فرمود بگشا گشودم خود را در پیش روی قلعه
دیدم آنگاه آن حضرت از نظرم غایب شد صلوات الله علیه و علی جمیع الاوصیاء و الاولیاء والسلام علی
من اتبع الهدی **الحدیث الثانی و الثلثون** قال ابو محمد بن شاذان رفع الله درجته حدثنا
احمد بن محمد بن ابی نصر رضی الله عنه قال حدثنا حماد بن عیسی قال حدثنا عبد الله بن ابی یعفور قال قال
ابو عبد الله جعفر بن محمد علیهما السلام ما من معجزات الانبیاء و الاوصیاء الا یظهر الله تبارک و تعالی مثلها
علی ید قائمنا لاتمام الحجة علی الاعداء یعنی حضرت امام جعفر ع فرمود که هیچ معجزه از معجزات پیغمبران
و اوصیای ایشان نیست الا آنکه ظاهر خواهد گردانید حضرت الله تبارک و تعالی مانند آنرا
بدست قائم ما جهت تمام گردانیدن حجت بر اعداء والسلام علی من اتبع الهدی بدانکه خاطر بسیاری
که در ضمن الحدیث بعضی دیگر از آن سعادتمندان را که بشرف رویت حضرت حجت مشرف
شده اند با بقیه از معجزات باهرات آن برگزیده حضرت خالق الارض والسموات مذکور
سازد شیخ علیم الشأن محمد بن محمد النعمان که ملقب است به مفید علیه الرحمة الملک المجید در کتاب

معجزه ۹

ارشاد

ارشاد مفید مینماید که باب جماعت زار الامام از اولاد عسکری علیه السلام و طرف معجزات الائمه و متابعت روایت
میکند از محمد بن اسمعیل بن موسی بن جعفر علیهما السلام و مسن‌ترین اولاد رسول الله که
در عراق بود و مسکویه او گفت من دیدم محمد بن الحسن بن علی بن محمد علیهم السلام در میان مسجدین ایضاً
شیخ روایت میکند از جماعتی از مشایخ اهل فضل حدیث حکیمه بنت محمد بن علی که دیده بود آنحضرت را در شب
مولدش و بعد از آن هم دیده بود و علی بن محمد قلانسی گفت که گفتم بابی عمرو از
وکلاء حضرت صاحب الامر علیه السلام بود که آیا دیدی حضرت ابو محمد یعنی امام حسن عسکری را گفت
گفت ابو عمرو که بتحقیق در گذشت ولیکن بگذاشت در میان شما کسی را که رقبه او
مثل این است و اشاره بدست خود کرد و شیخ مولانا روایت کرده که من شنیدم از ابا علی مطهر
وصف میکرد آنحضرت را که دیده بود و اوصاف قد آنحضرت میفرمود و محمد بن شاذان
بن نعیم نیشابوری روایت کرد از خادم ابراهیم بن عبید نیشابوری که از صالحات بود که او
گفت ایستاده بودم با ابراهیم بر صفا حضرت صاحب الامر ع آمد و ایستاد با او و گرفت کتاب
مناسک او را و حدیث کرد او را بچیزها یعنی او را خبر داد در باب مناسک تعلیم داد و مرویست
از عبد الله بن صالح که او گفت من دیدم آنحضرت را در برابر حجر الاسود و مردم بر او ازدحام
در آمده بودند و آنحضرت میفرمود ایشانرا باین مامور شده اید و روایت است از ابو علی احمد
ابراهیم بن ادریس که او روایت کرد از پدر خود که او گفت من دیدم حضرت صاحب الامر
را بعد از رحلت امام حسن ع در هنگامی که نزدیک به بلوغ رسیده بود و بوسیدم دست
مبارک او را و روایت است از قنبر که آمده است جعفر بن علی تحقیق جعفر کذاب بود

آنحضرت را ابوطریف خادم نیز دیده است آنحضرت را و امثال این اخبار و درین معنی بسیار
است اختصار کردیم اثر از آنها کافی نیست و در آنچه قصد کردیم از اخراجش عهده است در
باب وجود آنحضرت و امامت آنچه از پیش ذکر کرده ایم از آن را آنچه میاید بعد ازین زیاده است
در تاکید و بعد ازین شیخ رح ذکر بعضی از معجزات آنحضرت فرموده اما از جمله معجزات آنحضرت
که شیخ رح و غیر او روایت کرده اند یکی آنست که محمد بن ابی عبدالله السیاری گفت که [illegible]
چیزی چند از برای مرزبان حارثی [illegible] در آن میان دست بند طلایی آنچه را آنحضرت قبول نمود
غیر از دست بند که رد کرد او را [illegible] چون شکستم در میان آن [illegible] مثقال
آهن و مس و روی بود [illegible] ساختم و فرستادم آنحضرت بعد از آن آن طلا را قبول فرمود دیگر
روایت است که مردی از اهل سواد مالی آنحضرت رسانید آنحضرت مال را بر او رد کرد و پیغام داد
او را که بیرون کن حق پسر عمت را از آن چهار صد درهم است [illegible] در دست آن مرد بود که
عمش را در آن شرکت بود حق پسر عمش را از آن مال بیرون کرد باقی را آنحضرت قبول فرمود دیگر
روایت است از قاسم بن علا که گفت مرا چند پسر متولد شده بود و هر یک از ایشان که متولد شد میمرد
مرا نوشتم و التماس دعا میکردم از آنحضرت از برای ایشان آنجناب در جواب چیزی ننوشت
و ایشان مردند و چون متولد شد فرزندم حسن مکتوب بخدمت آنحضرت نوشتم و در آن از برای
او استدعای دعا کردم آنحضرت اجابت فرمودند و فرزندم حسن باقی ماند الحمد لله رب العالمین
دیگر روایت است از ابو عبدالله بن صالح که گفت سالی از سالها ببغداد رفتم و در بیرون رفتن
رخصت خواستم رخصت نیافتم [illegible] بعد از رفتن قافله از بغداد اقامت نمودم

انکار

انکار رخصت یافتم در حالتی که در رسیدن بقافله مایوس بودم چون بنهروان رسیدم قافله را
آنجا دیدم و معلوم شد که در آن مدت اهل آن قافله در آن مقام توقف داشته اند و در آن توقیع
آنحضرت مرا در رفتن اجازت فرموده بود که بجهت سلامت من دعا کرده بود پس ببرکت دعای
آنحضرت در آن سفر هیچ بدی و خطری بمن نرسید الحمد لله رب العالمین دیگر روایت از محمد بن
یوسف شاشی که گفت بعلت ناسور گرفتار شدم و اطبا بسیار انداختند در معالجه آن صرف نمودم و هیچ
فایده ندیدم پس رقعه نوشته بخدمت آنحضرت فرستادم و استدعای دعا نمودم توقیع بیرون آمد
با مضمون که بپوشاند ترا حق تعالی لباس عافیت و بگرداند ترا با ما در دنیا و آخرت پس
یک هفته برنیامد الا آنکه صحت و عافیت یافتم و آن موضع مانند کف دست شد اطبا طلب کردم
طبیبی از اصحاب [illegible] دیدم آن موضع را گفت ما دوای این ندانسته بودیم مگر از جانب حق سبحانه و تعالی
[illegible] دیگر روایت از علی بن حسین یمانی که گفت در بغداد بودم در آن هنگام
قافله یمنی مهیای رفتن بمکه معظمه کرده بودند خواستم با ایشان بروم مکتوب بخدمت حضرت صاحب الامر
فرستادم و اجازت رفتن با آن قافله طلب نمودم توقیع بیرون آمد که مرو همراه ایشان که ترا
خیر نخواهد بود در رفتن با ایشان [illegible] آنحضرت در کوفه اقامت نمودم و آن قافله روانه
شد [illegible] پس خبر رسید که بیرون آمدند و راه را بر ایشان بریدند و همه ایشان را غارت کردند
و محتاج گردانیدند دیگر نوشتم و اذن خواستم در رکوب کشتی اجازت نیافتم بعد از آن معلوم شد
که از آن مراکب یکی سالم نماند و سبب آن بود که بر ایشان دزدان بوارج شکستند بر ایشان
بیرون آمده بودند [illegible] بر ایشان بریده دیگر روایت از ابن علی حسین که گفت

بعسکر رفتم و بکوچه داخل شدم که اشاره بدیده بودم و با کسی حرفی نگفتم و با شتاب از سید و گذارم
بمسجدی افتاد در آن مسجد در آمدم و نماز گذاردم و بعد از فراغ از صلات بطلب تشرف زیارت
بجای آوردم ناگاه خادمی بآن مسجد در آمد و گفت برخیز و با ما بیا گفتم بکجا بیایم گفت بمنزل [illegible]
[illegible] گفتم من کیستم شاید ترا طلب [illegible] فرستاده باشد گفت نه تو [illegible] فرستاده اند مرا
بسوی تو تو علی بن الحسین باشی و با آن خادم غلامی همراه بود با او بحرفی آهسته گفت چنانکه
ندانستم چه گفت [illegible] رفت و جمیع ما یحتاج مرا آورد و سه روز نزد او بودم و رخصت
خواستم که در داخل شدن زیارت کنم اجازت یافتم و در شب زیارت کردم دیگر روایت از
حسین بن فضل همدانی که گفت نوشته بخط خود پدرم کتابی نزد آنحضرت و جواب آن کتاب وارد
گردید بعد از آن عزم فرمود [illegible] او کتابی نوشتم جواب آن نرسید بعد از آن یکی از
بزرگان اصحاب [illegible] کتابی نوشت بآنحضرت جواب آن نرسید در آن تعجب نمودیم
پس معلوم شد که آن [illegible] دیگر روایت از همین حسین بن فضل همدانی
[illegible] گفت رفتم بعراق و با خود قرار دادم که [illegible] بیرون نروم [illegible]
[illegible]
[illegible]
فوت شود پس رفتم روزی نزد محمد بن احمد [illegible] بجانب حضرت
صاحب الامر [illegible] گفت بفلان مسجد برو که آنجا ملاقات خواهد کرد با تو مردی [illegible] بمسجد
رفتم مردی بمن در آمد و خنده [illegible] گفت غم مخور که [illegible]

گردی نزد اهل و اولاد خود پس اطمینان یافتم و ساکن شد دلم و گفتم این مصداق انست
[illegible] وارد شدم بعد [illegible] غلامی
شدم و با خود گفتم [illegible]
[illegible]
شدم و [illegible] با خود گفتم [illegible]
[illegible]
و استغفار کردم و از برای نماز شب برخواستم و با خود گفتم [illegible]

وان رقعه را ارسال نمودم ؟

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

داشتم که با جعفر بن محمد بن نوبخت بحج رفتم و در ان راه علیل بودم و در سواری پس چنین
به بغداد رسیدیم مرا امری در دست داد رفتم به عبد علی پس اکنون پس رسید ابن رجا و میل
داشتم با او آنکه پس کردم آنکه گفت از آن پس او را که گفتم پس بعد از آن چنین
ملاقات کردم با من گفت من در طلب تو بودم و بعضی گفته اند او صاحب است نیکو زندگانی کن
با او دیگر روایت از حسن بن عبد الحمید که گفت شک داشتم در امر حاجز پس جمع
کردم چیزی چند و رفتم بعسکر پس بیرون آمد توقیع که جواب مسئله ما بعضی شیخ در میان
شک و شبه در آنکه قائم مقام ماست با مر ما رد کن آنچه با تست بحاجز بن یزید دیگر روایت
از محمد بن صالح او گفت چون پدرم وفات یافت و امر او تعلق بمن گرفت پدرم بسیار در دم
سفاتج بود از غریم یعنی صاحب الامر علیه السلام شیخ سعید رحمه الله میفرماید این رمز است که میخواندند
از اسم شیعیان و متعارف شده در میان ایشان و در خطاب ایشان این رمز برای
حضرت از برای تقیه محمد بن صالح گفت نوشتم بسوی آنحضرت و اعلام کردم او را پس نوشت
که طلب کن آنها را از ایشان و در استقضای کار ایشان تمام پس طلب کردم و مردمان ادای حقوق
کردند الا یک مرد که چهار صد دینار نزد او بود پس رفتم و از او طلب نمودم تاخیر و تعویق
میکرد و استخفاف و سفاهت میکرد پس شکایت او را نزد پدرش بردم
گفت چه شد چنین کرد و خیال گفت پس گرفتم ریش او و پاهایش او کشیدم تا میان خانه
پس رفتم اندرون او و استغاثه با هل بغداد در و میگفت این قمی رافضی کشته پدر مرا
پس جمعی جمع آمدند و قصد من کردند پس سوار شدم و گفتم ای اهل بغداد میل میکنید

و پسر ... نهم ...

بطلبی

نظالم و او را در میان بند بر مظلوم مرد و از اهل همدان و از اهل سنت و جماعت و اینم در نسب
میدهند بقم و رافضیم میخوانند ما چی مرا ابر دلیس مردمان میل کردند بعز بعزوانه و خواستند
داخل شوند در دکان او پس تسکین دادم ایشان را و او را در طلاق سوگند خورد که بمن
ادای حق من نماید پس استیفای حق از او نمودم دیگر روایت از احمد بن حسن که گفت وارد
شدم بجبل و قایل بجبوم بامامت و دوست میداشتم اما با شرایطی که تا زمانی که مرد در پیش
عبدالله داد و او وصیت کرده بود که بدهند بغیری سبند که مرکب او بود و شمشیر و کمر او را
بحضرت صاحب الامر علیه السلام پس من ترسیدم که اگر ندهم بقرار باز بگویند که از وارثان
غیر برسد لیس قدح صحیح میت کردم الم کرب و شمشیر و کمر را با هفتصد دینار و مطلع نکردانیدم
کسی را بر آن و دادم بغیر از او که بلکه ما کتاب بحمد الله از جانب عراق که بفرستی
هفتصد دینار را که از میت شمشیر و کمر از ما توست دیگر روایت از علی بن محمد
گفت حدیث کرد یکی از اصحاب ما که بوجود آمد مرا فرزندی پس نوشتم و طلب اذن
کردم که بعد هفت روز او در روز هفتم تماشا بدارد یا بطلبد پس او در روز
هفتم با شتم بعد از آن هر گاه او را نوشتم پس دیگر نوشته و در جواب ... باید
قایم مقام او سید انگو و دیگری نیز بعد از او هم پس اول را احمد نام کن و دویمی را
جعفر و اکنان آنحضرت فرموده بود و من نیز بعمل فرموده عمل نمودم دیگر روایت
میکند که من به حج رفتم و مردم را وداع نمودم و برجانب مرو رفتیم ... پس
نوشته و در جواب از جانب آنحضرت ما را از برای سیرو توقف کار باهم و ... بعلت

علی بن محمد کوفی گفت ... سبب ... و غمگین گشتم و نوشتم بخدمت آنحضرت که موجب فرجم
آنست اگر ام اینقدر رسید که خلاصی از او بواسطه ... کشتن ... پس توقیع رفیع
آمد که شک کردی بسبب ... پس بدرستی که ... در سال ...
کی و ... سال ... نوشتم بخدمت آنحضرت و رخصت خواستم پس رخصت ورود
یافتم و نوشته ... شیخ ابو علی محمد بن عباس شیعی و اعتقاد داشتم ... او
در ... و اسدی ... ابو علی محمد بن عباس ... قبول ... و اختیار ...
او ... اسدی ... و عقیل ... دیگر روایت است از حسن بن عیسی العریضی
که چون رحلت فرمود امام حسن بن علی علیهما السلام مردی آمد ... بجهت صاحب الامر
... اختلاف است در باب آنحضرت بعضی از مردمان میگفتند که ...
درگذشت و او را فرزندی نبود و بعضی میگفتند که خلف بعد از او جعفر است و بعضی
دیگر میگفتند که خلف بعد از او فرزند او است پس فرستاد ... مصری ... که کنیت او
ابو طالب بود بجانب عسکر تا تفحص ... ابو طالب مذکور آمد نزد جعفر
کذاب و از و ... هنوز وقت ... نرسیده پس ... آمد
باب ... بعضی از اصحاب ...
آمد ...
... آنحضرت فرمود دیگر
روایت است از علی بن محمد ... [illegible]

وصیانت

از ... بود در محل ... فراموش کرده ... آنحضرت واصل ... نوشته ... او
فرستاد مشتمل بر وصول آنچیزها و در آن توقیع نوشته بود که ...
که فراموش کرده بود دیگر روایت است از حسن بن محمد اشعری ... که کتاب ابو محمد علیه السلام
در ... کشنده فارس بن حاتم بن ماهویه بود و از آن ابو الحسن ...
الحسن ابو محمد ... درگذشت و ... از ... ابو الحسن ...
... از برای این غمگین شدم که خبر مرگ جنید رسید و صاحب
کتاب ... المومنین که مترجم کتاب خرایج و جرایح است میگوید که روایت است از محمد بن
یوسف شاشی ... از عراق ... محمد بن الحسین الکاتب
میگفتند ... صاحب ...
... اموال ... اخراج کرد ...
... فرزند امام حسن عسکری ...
... بسیار دیده ام ... امام ...
... محمد بن الحسین ...
... آنحضرت ...
... آنحضرت ... ابو القاسم ...
... آنحضرت ...
... [illegible]

ابن حسین حکیم لاهیجی و خلیفه مطلق است و بعد از انتقال ما از بلده کرخ جدا شدیم و بعد از این تاریخ
مدت دو سال گذشت مرتبه دیگر با محمد بن الحصین در رفقه متوجه بجانب عراق شدیم و ملاقات
اکرم نمودم خاطر توجه بسیار بامانت کرد و گفت یک مرتبه دویست دینار بمدد بسبب عابدین نجفی
فارسی و احمد بن کشوفی در سامره و حوالی بنزد آنحضرت ارسال داشتم و استدعای
دعا نمودم جواب آمد که آن دویست دینار را ارسال داشته بودید و اصل آن در ذمه تو از
هزار دینار بوده تا آنچه باید بتو رسید چون توقیع رفیع الشرف رسید اخوانم بگذار
که هزار دینار آنحضرت را برخی حواله و فراموش شده بودم و آنحضرت نوشته بودند اگر
خواهی حوالها باقی را تحصیل ساخته نمایی از مشورت ابا الحسن اسدی که حالا در ری است
مرعی بروی و بعد از ورود این توقیع مرا اتفاق حاصل شد و آنحضرت امام زمان و خلیفه رحمن
را در کوفه دیدم گفتم محمد بن الحصین الکاتب آیا رب است و صحیح تو انجه تو را با ابن سلم نمودم گویا جانشینی
یعنی بجای افتم در انتظار انتهای است کسی جز موت محمد خبر بما رسانید و محمد بن الحصین از
موت حاجز بجانب آمد و بمن الحاجه گفتم کسی را اندوه بدارم و آنحضرت از فوت حاجز
معلوم بوده تو را صورت این امر باید بحسن از دو فرموده و القصه صاحب کفایه میگوید از
ابن مسرور طباخ روایت کرده که ابن محسن اشده نوشتم مضمون آنکه در این کلام مرا افتقره
بجانب دریافته امیدوار که در مشغولی مرا دستگیری نماید و قبل از آنکه ارسال آن مکتوب
نمایم بجانب بصره آمدم چون ناگاه دیدم مکتوبی که در آن سر کردگی صورت او کسی ندیده بود جمع
دستم آنحضرت و صره که خمسین درو بستم تا از آن برای همیان اوکشته بود دو دانه دینار است

دو در

و در جانب دیگر نوشته مسرور طباخ شیخ طوسی در کتاب غیبت کشی میگوید که ابن جار
بر سوال بوده ام از جمله اخبار حسن و به دعبل بن آنحضرت میرسانیدند انجناب بطرف
و ایضا صاحب کفایه میگوید روایت از جعفر بن حمدان از حسن بن حسین استرابادی گفت
در طواف بیت الله الحرام بودم در عدد اشواط طواف شک کردم و متفکر بودم که آیا این طواف
را تمام کرده ام یا نه ناگاه دیدم جوانی خوش رو با وجاهت تمام پیش آمد و گفت این شوط دیگر
تمام کن و از نظرم غایب شد دانستم که طواف تمام بوده و بعد از تکمیل هفت شوط شک کرده ام
و هم او میگوید و ایضا از راوی سابق مرویست که گفت شنیدم از علاء بن احمد اوانی
رحمه الله تعالی مصری روایت کرده که از کتاب صلحا نجف بوده تولد او در مدائن و نشو او در مصر
شده بود گفت بعد از آنکه حضرت ابا محمد یعنی امام حسن عسکری از کجا رحلت کرد در
حجه واصل شد در طلب بصرامی بودم و در بلاد و امصار جهت تحقیق آن قصه ارباب تفتیش
سعی نمودم و میدانستم خلف صدق آنحضرت محمد بن الحسن است اما میگفتم تا آنحضرت
آنحضرت را نبینم اطمینان قلب مرا حاصل نگردد روزی با جمعی گفتم احتمال دارد والده او اثر
از مطلوب من بعد از دو سال ظاهر شود ناگاه آواز شنیدم و کسی را ندیدم که گفت
ای محمد بن عبد ربه با اهل مصر بگو که آیا شما رسول خدا را دیدید در رسالت او گرویدید
با آنکه موقوف داشتید تصدیق آنحضرت را مدینه او ابو جا که گویا از شنیدن
این سخن بجانب متعجب شدم و گفتم ای شخص از کجا دانسته که پدرم عبد ربه نام داشته
و حال آنکه بعد ضیع پدرم در مدائن وفات کرده و ابو عبدالله نوفلی مرا در مصر کوده

آورده و هیچ کس مرا از او مبدا نمیداد پس دانستم که این صدا از برای آن بچه آن سنگ
بچه ما حجت داشتم مرتفع گرد و پس در ساعت متوجه مصر شدم و مردم آن دیار بر سالت او ادم
و جمعی کثیر با امامت آن حضرت قایل شدند و صاحب کتاب میگوید روایت است از علی بن محمد
رازی مشهور بکلینی که گفت جمعی کثیر از اصحاب ما مرا خبر دادند که حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه
غلامی را بنزد ابا عبدالله فرستاد جهت بهای بعضی از امتعه که نزد ابا عبدالله بود و ابا عبدالله
دستارها را فروخته بود بجهه ده قیراط و یک حبه ناقص بجهه از مال حق مقدار ... را وزن نمود
و آن مبلغ معین با اهتمام و کمال مصحوب آن غلام که بخدمت آن سرور انام ارسال داشت چون آن غلام
آن مبلغ را که از ملازمان آنحضرت تسلیم نمود و آن مبلغ را که بخدمت آنحضرت رسانید حضرت
آنحضرت به یاران رسالت فرمود که این دینارها را بابا عبدالله فرستید که تمکن از مال حق بجهه
قیراط و یک حبه نموده و چون آن دینارها را وزن کردند بجهه قیراط و یک حبه بود و باز آنحضرت بنزد ابا
عبدالله فرستاد پس فرستاد حدیث روایت کرده ابن بابویه رحمه الله علیه که یکی از علمای امامیه ترجمه
آن را در کتاب خود ایراد نموده بجهة اختصار بر وجهی و آن دانسته شد که روایت کرده
نقل مینمایند مر و بیدار ترجمه آن حدیث را با ... در کتاب ... از سعد بن
عبدالله بن ابی خلف اشعری قمی که گفت روزی مرا اتفاق صحبت افتاد با یکی از نواصب و در
میانه ما مناظره میرفت تا سخن ما بجایی رسید که آن ناصبی گفت که ای ابوبکر و عمر از
روی طوع و رغبت اسلام آوردند یا از روی جبر و اکراه من متفکر شدم ... بکار
... جبر ... بعد از ایمان ... دستی ...

بجانه

بجانه ساختم و جواب اسباب ... دیگر اندوختم که بخدمت احمد بن اسحق رفتم و او را دو کلمتی گفتم
گفتند که او بزیارت امام خود رفته است پس بر در خانه خود در آمدم و آن روز که داشتم بران سوار شدم
دارد بزیارت او راهی شدم و در منزل اول با او رسیدیم پس بعد از حیلها گفتم بخدمت امام علیه السلام
مردم را مسئله چند مشکل شده میپرسم گفت مبارک است و بهترین رفیقانی تو از برای من هستی
پس بدر رسیدیم و در کاروانسرای حجره گرفتیم و بحمام رفته غسل توبه و زیارت کردیم و
احمد ابا عبیر از رجا و هیبت بر دوش نهاده در سلک خشوع و تمکین میکردیم و صلوات میفرستادیم
تا بدر خانه مولای خود رسیدیم و داخل شدیم امام را دیدیم که در کنار صفه نشسته و بر دست
راستش پسری استاده که گویی بدر است که از افلاک طالع شده سلام کردیم و جواب از زبان مبارک
و اکرام دادند و احمد انبان را بر زمین نهاد امام کاغذی در دست داشت و نگاه میکرد و در
زیر هر سوالی جوابی مینوشت پس با آن پسر گفت در میان انبان هدیه‌های موالیان است در آن نظر کن
فرمود چرا اینها دست زنی است چه حلال و حرام در هم مخلوط شده است امام با او گفت تو صاحب الامر
حلال را از حرام جدا کن پس احمد انبان را باز کرد کیسه بیرون آورد و آن پسر کیسه را در علم بسر
سرور نهاد احمد گفت و این از فلان بن فلان است و در میان این کیسه دینار طلاست
یکی از فلان بن فلان است و عیب آن درین است که فلان از فلان دزدیده و باقی جز از آن
در آن کیسه بود بر این قیاس حلال و حرام را امام بیان و تمیز نمود و هم چنین احمد بن اسحق
یکی یکی کیسه‌ها را بیرون می‌آورد و عیب هر یک را آنحضرت میگفت و در آخر فرمود
اینها را بصاحبانش برسان و بعد از آن گفت جامه از فلان عجوزه بدست خود رشته و

بافته لوکهد از اهرون او ورد انجام مقبول گشت پس امام علیه السلام روی بمن کرده فرمود مسایل
خود را از پسرم بپرس جواب بر وجه صواب میگوید و چون خواستم که مسایل را عرض
کنم حضرت صاحب الامر علیه السلام ابتدا نمود قبل از آنکه من کلمه بگویم فرمود که چرا مادران مخالف کفر
که اسلام آورده بود نظر عالی جاه و منه کرد بلکه اسلام مسلمانان طمع بود هم چه همه از کاهنان
شنیده بودند و از اهل کتاب پایان رسیده بود که محمد صلی الله علیه و آله مالک شرق و غرب
خواهد شد و نبوت او تا روز قیامت باقیست و صاحب ملک عظیم خواهد بود طمع آنکه هر یک
مالک ملک و صاحب حکومت شوند اظهار اسلام کردند چند دیدند نزد ملایکه پایان
نداد و شنیدند بر رفیقان هم پس دیدند و در شب عقبه کمین کردند که آن حضرت را بیندازند
جبرئیل فرود آمد و خبر آن حال آورد و آن حضرت یکیک ایشان را به فرمود و بیرون اسید مرا
خبر داده اند و حذیفه هم را دیده و شناخت خلافت طلحه و زبیر هم با امیر المؤمنین بیعت کردند
بطمع آنکه حکومتی بیابند و بیعت از روی صدق نکردند و چون از حوالی مایوس شدند بیعت را شکستند
و در میان پرچم حق خواهی رفع و اظهار کینه کرد که بگیرد ما او بجهت آن فرمود و در وقت عاقبت
مصاحب تو خواهد رسید احمد چون بکوالن رسید بیک کرد و شب و در مین شد اکنون از جانب
ابو محمد صلوات الله علیه رسید که فرود خود اوردند و بر ما زکرده شد و بعد از نقل این
چند کلمه از حضرت صاحب یقین میگویم این حکایت دراز طیبو است و مختصر کردیم جامع و مترجم
این اربعین میگوید با آنکه این کمترین متعلق آن اعمر دید اختصار فرمود اکتفا نمود
حضرت اخوند تفصیل ترجمه این حدیث را در کتاب … در حجت نوشته اند مذکور … اند پس

بخاطر رسید بعضی از آنها ستاره از بسبب طولان حدیث بعضی از علما در رجال این حدیث گفته اند
والسلام علی من اتبع الهدی دیگر از … آن حضرت را دیده اند ابو محمد و عقیلی … از شیعیان
زری یاور داد در نجف به حضرت صاحب الامر علیه السلام حج کند و این عادت شیعیان بود این ابو محمد
میگوید از مواضع شیعه و از اهل دعا عابد و صالح و دیگری که بود او ابو محمد از آن
زبان فارسی و حصه داد حکایت کرد چند بودبار رسیدیم چو ناگاه دیدم که چند کس خوش
لباس پیش از همه کسی به جا و تضرع مشغول بود حیران رفت روانه شدیم در ام … ملتفت
شدم فرمود ای شیخ از خدا شرم نداری گفتم در چه باب ای سید من و مولای من فرمود حج بتو میدهند
از برای آنکه میدانند تو از آن زر که میدهی شراب میخوری و آن زر را صرف فسوق میکنی
و تو میخواهی … و چشم من گردید و خجل شدم روانه شدم و چون بخود
افتادم هر چند نظر کردم او را ندیدم و از آن روز باز بر ان کار تائب شدم … چشم
شیخ و استاد شیخ الطایفه یعنی محمد بن محمد بن النعمان الملقب بالمفید روایت کرده که حال
روشن تمام شده بود در بیان جنبش قرص … و ما با ایشان … و دانست آن جلال
حضرت صاحب الامر علیه السلام بود و اورا نشناخت دیگر روایت است از احمد بن ابی روح
که گفت زنی از اهل دینور مرا طلبید … اجابت کردم نزد او رفتم گفت ای ابن ابی روح
ترا از سایر مردمان نزدیک دیدم … آمد و میخواهم حضرت
… میخواهم تو آنرا … لازم داند … گفتم
اگر خواست الله باشد این کار میکنم … بر دار … و … بر ان

نهاده و گفت این کیسه را بستانی و نظر باکه در صفت بنگری و بان کسی [illegible] خبر دهد ترا
بانچه در این کیسه است و این دست بند طلا ده دینار می ارزد و در سنگی در میان
است ده دینار ارزد و [illegible] بده دینار قیمت کرده اند و آن را تسلیم مکنی و [illegible]
حاجت را که [illegible] میکنی و جواب باز [illegible] قبل از امدن [illegible] ارسال
میابی گفتم حاجت تو چیست گفت ده دینار مادرم در جای عروسی من قرض کرده بود و [illegible]
که [illegible] از کی قرض [illegible] و [illegible] مادرم از که قرض دار بود و مرا به ان
ده دینار باید داد پس ان [illegible] را از آن زن گرفتم و متوجه بغداد شدم و بعد از طی مراحل و قطع
منازل بدار السلام بغداد رسیدم و بمجلس حاجز بن وشا در امدم و بعد از سلام در خدمت
ان عالیمقام نشستم گفت ترا حاجتی هست گفتم ملکیه برسبیل ودیعت بنزد منست و صاحب
ایشان مرا قرار داده که تسلیم کنم بانکه در ملکیه است و اسم [illegible] ارسال [illegible]
و انرا تسلیم نمایم و اگر تو مرا خبر دهی بخصوصیت این مال تو تسلیم میکنم حاجز گفت مامور [illegible]
ایشان نیستم و قبل از امدن تو رقعه از صاحب الزمان علیه و علی ابائه صلوات الرحمن بمن امده [illegible]
احمد بن ابا روح نزد تو اید او را [illegible] بسر [illegible] گفتم سبحان الله منصور و مطلوب من
همین است پس همراه حاجز [illegible] سامره امدم و [illegible] حضرت امام حسن عسکری ع
[illegible] شدم ناگاه خادمی بیرون امد و متوجه من شد گفت احمد بن ابا روح تو باشی گفتم بلی رقعه بمن داد
گفت اینها را بگیر و چون ان مکتوب [illegible] نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم
ابن ابا روح [illegible] بتو عاتکه [illegible] اعتقاد تو در ان هزار درهم است

دعا

[illegible]
و حال آنکه [illegible] که تو گمان داری بامانت بتو داده بود و [illegible]
و [illegible] ان چیزها که در ان کیسه است نکنی و انچه در ان کیسه است هزار درهم است و بجای ده دینار
و [illegible] قطعه ایست از زیور زنان و [illegible] کرده اند و [illegible] با تو [illegible]
بنت [illegible] کرده بود ده دینار می ارزد و [illegible]
[illegible] اند بده دینار خریده شده لیکن [illegible] از ان [illegible] قطعه
زربفت [illegible] خادمه ما [illegible] بخشیده ایم و بعد از ان متوجه بغداد گردی و کیسه
دراهم و دنانیر را بحاجز بن یزید وشا تسلیم نمایی و انچه که خرج راه تو عطا نماید قبول
نمایی و چون ده دینار [illegible] عاتکه بنت [illegible] ان ده دینار را مادرت قرض
کرده بود و در عروسی تو خرج نموده و [illegible] فراموش کرده از که قرض کرده بود [illegible]
بدانکه ان ده دینار را از دختر احمد گرفته و ان ناصبیه بود و [illegible] است
از جانب [illegible] ده دینار را [illegible] ان ناصبیه تقسیم کند [illegible] دیگر
[illegible] جعفر [illegible] و [illegible] تو مرد
[illegible] پس [illegible] آنحضرت متوجه بغداد شدم و در ان ساعت
بدار السلام بغداد رسیدم [illegible] حاجز بن یزید رفتم و ان [illegible] تسلیم او کردم
[illegible] بغداد [illegible] هزار درهم بود و [illegible] دینار [illegible] آنحضرت [illegible] داده بود حاجز از ان
[illegible] ده دینار [illegible] داد و گفت حضرت صاحب الزمان علیه صلوات الرحمن
امر کرده که [illegible] پس [illegible] گرفتم و او [illegible]

و وداع کرده از بغداد متوجه بلاد حجاز شدم و در همان سال که بکنار جحفه رسیدیم تبی عظیم
مرا داد و امید از عمر را و شخص نبود از من و از رفقا بد بار بعافیت و اصل شد و بعد از مدت چهار ماه
رفیق عمر با آن کل بسیار و مال بسیار از اسباب و شتر و غنام من در آمد و بعد از آن از رباط
و اصفهان بآن زن که سه هزار دینار و صد هزار درهم و اصل شد دیگر شیخ الطایفه
المحقق شیخ ابو جعفر طوسی ره در کتاب الغیبه باسناد خود نقل کرده از حبیب بن محمد بن
یونس بن شاذان صنعانی او گفت در آمدم بمجلس علی بن مهزیار در اهواز و سؤال کردم از
آل ابو محمد ع گفت ای برادر سؤال از امر عظیمی نمودی بیست مرتبه حج گذاردم و در هر
مرتبه مطلب دیدن امام ع میکردم کی هیچ راهی بمراد نمی یافتم تا شبی در خواب قایلی را دیدم
که میگوید ای علی بن ابراهیم خدای تعالی ترا اذن حج داده در آن شب غافل شدم تا بعد دیگر
خواب شدم و از فکر آن رویای صادقه بیدار رفتم تا صبح رسید و در کار خود متفکر بودم
و چشم برسیدن موسم داشتم نیز انتظار موسم میکشیدم و چون وقت رسید

وشب و روز

کار سازی کرده متوجه مدینه شدم و در مدینه جستجوی آل ابو محمد ع کردم اثری و خبری
از او ندیدم و نشنیدم و چند روز در مدینه اقامت نمودم و همچنان در اندیشه او
خود بودم تا بیرون رفتم از مدینه و در جحفه روزی اقامت نمودم و از آنجا بغدیر
که در چهار فرسخی جحفه است رفتم و چون داخل مسجد شدم بعد از نماز رو بر خاک مالیدم
و در دعا و تضرع بدرگاه حضرت حق تعالی کوشیدم و متوجه عسفان شدم و همچنین
آنجا بی تضرع مشغول تا بمکه رسیدم و روزی چند در مکه اقامت نمودم و طواف کعبه

میکردم

میکردم و با عتکاف بسر میبردم شبی در طواف کعبه جوانی خوش روی خوش بوی دیدم و معطر
و بر جامه مبارکش دیدم پس مهربانی نمود و دلم پیش رفتم و خود را بر او مالیدم با من گفت
از مردم کجایی گفتم از اهل عراقم گفت از کدام عراق گفتم اهواز گفت خصیب را میشناسی
گفتم رحمت خدا بر او باد دعوت حق را اجابت کرد گفت او نیز گفت خدا بر او رحم
کند چه دراز بود شب او و بسیار بود بخوابی که شب بر او کوتاه بود در شبها بعبادت میگذرانید

و چه بسیار بود از دنیا بریدن او و میل بمولا کردن او

و چه بسیار بود اشک چشم او بسیار میترسید از ترس خدا آیا میشناسی علی بن ابراهیم بن مهزیار را
گفتم منم علی بن ابراهیم گفت خدای بر تو تحیت فرستاد ای ابو الحسن چه کردی با آن نشانه که
میان تو و ابو محمد حسن بن علی ع بود گفتم آن با منست گفت بیرون آر دست در بغل کرده بیرون
آوردم و چون نظر او بر حدیث دید مستغفا میکرد و آن انگشتری بود چون آن نشان را دید گریان
چشمانش آواز گریه بلند کرده اند و بعد از آن مرا میگفت که اذن لک الان یعنی ترا الحال دستوری
داده اند الیسیر بار سوی رحلت و متاع مهیا کرد و چون شب در آید برو بجانب شعب
عامر که آنجا مرا خواهی دید پس بمنزل باز گشتم و چون ادراک وقت نمودم کار سازی کرده رخت
بربستم و شتران را بسته و خود را مجمل شب بشعب عامر رسانیدم آن جوان را دیدم استاده
و ندا میکند که بتدر ای ابو الحسن چون پیش رفتم بر من سلام کرد و گفت مرا که
برادر ای برادر ما همراه میرویم تا از کوههای عرفات در گذشتیم و رفتیم
بجانب کوههای منی و فجر اول دمید و در آن وقت بمیان کوههای طایف رسیده بودیم
آنجا نزول نمود بنماز شب مرا امر نمود و بعد از فراغ از نماز و تعقیب و کلمه کار شدیم و رفتیم تا در

طایف برآمد و گفت آیا می‌بینی [illegible] بلند شده بر بالای سر ایشان خرگاه را افروخته شده است
از نور می‌تابد و چون اشراف دیدیم مسرور شدیم گفت آنجا است امل و رجا پس شتر را خوابانیدیم تا از آن فرود
بزیر آمدیم بعد از آن گفت فرود آی که اینجا ذلیل میگردد هر صعب و خاضع میشود هر جباری پس فرود
آمدیم گفت مهار شتر را بگذار گفتم بکه سپارم که محافظت کند که بگذارم گفت این حرمی است که حضرت قایم علیه السلام
داخل نمیشود در آن الا مؤمن و بیرون نمیرود از آن الا مؤمن خاطر جمع دار و مهار را از
دست گذاشتم و رفتیم تا بدر آن خرگاه رسیدیم او پیشتر داخل گردید و بعد از آن بیرون آمد
و گفت در آی در اینجا سلامتی است چون در آمدم او را دیدم یعنی حضرت صاحب الامر علیه السلام
را نشسته و بردی بر او شاخ ساخته و بردی دیگر را ازار گردانیده و گوشه بردی را بر دوش
افکنده چون شکوفه ارغوان و بر آن شبنم نشسته بود مانند غصن بان و شاخ ریحان بخشنده و سخی
تقی و نقی و در بعضی دیگر از احادیث آن علامتها ابراهیم بن مهزیار باین عبارت نقل شده
که گفت فراخ و چهره مثل فلقه قمر و در بعضی از نسخ در احادیث فراخ و جهاد واقع است
بجا علی بن ابراهیم مذکور گفت که آنحضرت طویل شامخ و قصیر لازق نبود بلکه میانه بالا
و نه کوتاه بود بلکه میانه بالا بود و سر و روی مبارکش گرد بود و روشنائی نور آتش
شرع عیش ؟ گندم‌گون بود و ابروهای [illegible] از [illegible] و با [illegible] بینی مبارکش بلند کشیده
داشت سر بینی باریک و میان دو ابرویش اندکی بلند بود و عارض [illegible] گوشت [illegible]
و بهر [illegible] چنین مرقوم شده [illegible] خال [illegible] گویا [illegible] مشک [illegible] بر عنبر
و این مبالغه است در خوشبوئی [illegible] چون دیدم آنحضرت را شتاب کردم در سلام

کردن آنحضرت بنیکوتر وجهی جواب داد و از حال اهل عراق پرسید یعنی شیعیان که از اهل عراق
بودند پرسید گفتم ای سید من جلباب ذلت و خواری بر ایشان پوشیده اند و ایشان
در میان قوم بنی العباس خوار و ذلیل اند آنحضرت فرمود ای پسر مهزیار بدرستی که شما بر ایشان
مالک خواهید شد چنانکه ایشان مالک شدند بر شما و در آن روز ایشان خوار و ذلیل خواهند بود
گفتم ای سید من دور شد حاجت و بدراز کشید مطلب فرمود ای پسر مهزیار پدرم ابو محمد عهد کرد
با من که مجاورت ننمایم با قومی که غضب کرده است خدا بر ایشان و دور ساخته از رحمت
خود ایشان را و مر ایشان راست رسوائی و خواری ایشان در دنیا و آخرت و مر ایشان راست عذاب
دردناک و امر کرده است مرا که ساکن نشوم در جبال الا در درشت و ناهموار آن و در بلاد الا
در خالی [illegible] بخدا قسم که خداوند و صاحب شما بسیار [illegible] تقیه هویدا گردانید [illegible] از من
موکل ساخته و من در تقیه ام تا روزی که مرا دستوری دهد و خروج کنم گفتم ای سید من این امر کی خواهد بود
آنحضرت وقتی تعیین قرار نداد بلکه از بعضی از علامات فرمود گفت که آن حال خواهد بود [illegible]
افکنده شود میان شما و میان راه کعبه و ماه و آفتاب جمع شوند و کواکب و ستاره‌ها بر حوالی آفتاب [illegible] آیند
گفتم این کی خواهد بود فرمود در سالی چنین و چنین دابة الارض بیرون خواهد آمد از میان صفا و مروه
و با او عصای موسی و خاتم سلیمان خواهد بود و خواهد راند مردمان را بجانب محشر علی بن ابراهیم
بن مهزیار گفت روزی چند نزد آنحضرت اقامت نمودم و دستوری داد مرا که خروج کنم بعد از آنکه [illegible]
[illegible] شده بودم [illegible] بجانب منزل خود [illegible] و غلامی همراه من بود
که خدمت میکرد مرا [illegible] داشتم [illegible]

مؤید است که وقت ظهور حضرت صاحب الامر ع را کسی نمیداند غیر از حضرت حق تعالی زیرا
آنحضرت در جواب علی بن ابراهیم بن مهزیار گفت متی یکون هذا الامر یعنی این امر کی خواهد بود
ذکر علامتی چند فرمود که وقت ظهور این علامات نیز معلوم نیست بلکه وقت انتقال آنحضرت ع بر
آنجناب نیز مخفی است و بسیاری کسی در ایام حیات والد ماجد حضرت حجت ع باین سعادت
مستسعد گشته یعنی بدیدن انوار آنسرور و اخبار مشرف شده مثل یعقوب بن منقوش ابن
بابویه ع باسناد خود روایت کرده که یعقوب مذکور گفت در آمدم بمنزل حضرت امام حسن عسکری علیهم
آنحضرت در خانه بر در گشته بود و در جانب راست آنحضرت حجره بود و پرده بر در آن حجره بود من
بآنحضرت گفتم ای سید من صاحب امر کیست یعنی بعد از شما امر امامت بکه تعلق دارد آنحضرت فرمود
که پرده را بردار چون برداشتم پسری بیرون آمد که ... او را ده یا هشت بود بعضی از کتب اخبار آمده
اما هرا میدید بدگمان مرد ده ساله است یا هشت ساله آن پسر عالی قدر روشن جبین و سفید
روی با چشمهای درخشنده و کفهای سطبر و زانوهای ... ملیح و در بر مبارک گیسو داشت ابدر
بزرگان مطهر بدر نشست انگاه امام ع گفت ... و اینست صاحب شما بعد از من حضرت صاحب الامر
صلوات علیه برخاست و امام ع فرمود ای فرزند من داخل شو تا وقت معلوم پس حضرت ع
داخل الحجره و من آنحضرت را میدیدم بعد از آن امام ع گفت ای یعقوب به بین کیست در حجره
چون در آمدم در آن حجره هیچکس را ندیدم دیگر روایت از محمد بن معویه بن حکیم و محمد بن ایوب
بن نوح و محمد بن عثمان عمری که این گفتند عرض کرد بر ما حضرت ابو محمد حسن بن علی ع
فرزند خود را و ما در منزل آنحضرت بودیم و چهل مرد بودیم و فرمود این امام شماست بعد از من

وبعض

و خلیفه منست بر شما اطاعت نمایید او را و متفرق و پراکنده مشوید بعد از من که اگر
پراکنده شوید در دین خود یعنی زنهار خواهید بود و بدانید و آگاه باشید که بعد از امروز
او را نخواهید دید و معجزات آنحضرت که از وقت ولادت تا امروز ظاهر شده بسیار است
سوای آنچه از زمان تا زمان ظهور آنحضرت و از آن وقت تا اوان رحلت ظاهر خواهد شد ما در این
مختصر نقل قلیلی از معجزات که قبل از این از آن سرور ظاهر شده و قطب الملة والدین راوندی ع
در کتاب خرائج روایت کرده و مضمون از اصحاب کفایة المؤمنین بعقیده عبارت دارد
و شیخ مفید و غیر او در کتب خود ذکر نموده اند اکتفا مینماییم صاحب کتاب خرائج میگوید ...
اند روایت کرده اند از یعقوب بن یوسف ضراب از بنی غسان بود که گفت در قرن ... اصفهان
ستوده بمکه معظمه روانه شدیم و تنها بودیم و در آرزوی وصول بآن مکان شریف طی مراحل و قطع منازل
مینمودیم تا در عشر آخر از شهر ذی القعده الحرام سنه ثمانی و ثمانین و مائتین من الهجرة بآن مقام ذی احترام رسیدیم
و با جمعی از رفقای بلد و طلب خانه که بجهة نزول میکردیم بودیم تا در سوق اللیل بسرای در آمدیم
دار الرضا میگویند و در آن منزل عجوزه با سمراء یعنی گندمگون ... دیدم پرسیدم که صاحب
این سرای کیست گفت تو کیستی که خادمه و محکومات ... امام حسن عسکری ع و در این سرای
سعادت انتما مسکن داده پس بحضور آن عجوزه با رفقا داخل منزل نزول کردیم بعد از استقرار
خاطر نزول انعام روانه مسجد الحرام شدیم و طواف بجای آوردیم و متوجه منزل گشتیم و چون
بنزدیک دار الرضا رسیدیم در گشوده گردید و دانستیم ... باب ... و در دست
چراغی ... گفتم ...

بلاک میشوید

بنجابت

جمال جهان‌آرای مبارکش مایل بزردی بود و از ناصیهٔ مبارکش آثار عبادت و علامات زهادت
لایح بود و کریمهٔ سیماهم فی وجوههم من اثر السجود در صفحهٔ پیشانیش ظاهر دیدم و قصهٔ حکایت
غرفه‌نشین الهامی یعقوب بن یوسف که خدمت آن جوان رسیده و شنیده از کلام معجز
نظامش محفوظ و بهره‌مند شدم دیدم که آن عجوزه در رفتن ابا دارد لکن از حضرت صاحب غرض منت
همراه بعضی از اهل ستر و صلاح در بین راه مادر داریم چون از رفتن بجانب ملازمت آن جوان ممنوع گشتم
وقتی پنهان از رفقا با آن عجوزه گفتم ای مادر راز دارم احوال آن جوان حالات شما من شوق عجوزه گفت
ترا اراده دانستن حال این جوان است و مرا تا حال همه مصروف بجستن آن جناب رفته
تو با جستجو از ما حال او و معاندان ترا نصیحت میکنم در احوال خود سالها از رفقا پنهان داری و
اینک با اصحاب از خود و با نسبا رسی گفتم رفقا چرا مخالف منکر آمدند گفت اینها را زاده توانند
و اکنون با تو در این منزل آمدند و قبل از نصیحت عجوزه مسافر فرم اکاهم جنگ و خشم بیابر مخالف
دین واقع شد که خود دانستم از زنان از آن مرحد رسید دیگر مبالغه نکردم و در باب ملاقات
آن جوان الحاح نمودم و در حین خروج از اصفهان ده درم نذر کرده بودم که چون بمکه برسم
در مقام ابراهیم بگذارم تا هر که از ضعفا بدهم با ادراک طرف رسیده مانده درم را بجانب
آن جوان فرستم پس آن ده درم را با آن عجوزه دادم و در میان درمها یک درهم رضویه بود در زمان
خلافت حضرت امام رضا علیه السلام مضروب شده بود عجوزه آنها را اخذ نمود و بجانب غرفه رفت
و اندکی نگذشت که برگردید بعد از آن مراجعت نمود و گفت میگوید ما را در این درهم حقی
نیست زیرا که تو نذر کرده بودی که در مقام ابراهیم اندازی و بهر دیگر غیر آن صرف

نما

نمائی پس آن درهم را بمن داد و گفت درهم که نذر کردی صرف کن و این درهم رضویه را مولای
من اراده نموده که بدل آن درهم بگیرد که از بو... او عملی نمایم و بدل آن درهم رضوی را اخذ تو دارم
گفتم اعزاز و کرامت پس آن عجوزه بدل آن درهم را داد و مبدل آن را قدر کرد دیگر از جمله معجزات
آنکه روایت کرده‌اند از یوسف بن احمد جعفری که در سنه ست و ثلثمائه بشرف طواف بیت الحرام
مشرف شدم و مدت سه سال مجاورت مکه معظمه زادها الله شرفا و تعظیما اقامت نمودم و بعد از آن
متوجه سوی شام شدم در بعضی از منازل نماز صبح از من فوت شد از محمل فرود آمدم و وضو کردم
تا نماز را قضا کنم ناگاه چهار مرد دیدم که در محمل نشسته از حدوث این واقعه بغایت متعجب
شدم پس یکی از ایشان با من گفت که از ترک نماز خود تعجب میکنی و ارزو میکنی با تعجب
داری گفتم توجه داشتم که نماز صبح را قضا کردم گفت حضرت صاحب الزمان علیه السلام را
اگر خواهی تو بیابی گفتم آری والله تو بعد ابدا الله رضا و قبله بسیار ارزومندم اشارت
بیکی از ایشان کرد و گفتم امام [illegible] است که از سایر مردمان ممتاز میگردد
گفت میخواهی که [illegible] بالا [illegible] جمیع اطراف آسمان مالامال [illegible]
داری بجانب آسمان صعود نمایی گفتم [illegible] واقع شد دلیل واضح و برهان لایح [illegible]
بود پس آن جوان [illegible] و دیدم [illegible] و جمیع الخیر [illegible]
از زبان [illegible] بعد از وقوع این امر [illegible] اضطراب [illegible]
دست و پای مبارک او را بوسیدم [illegible] در میان [illegible] نورانی
او از [illegible] از کثرت [illegible] رنگ [illegible]

میل نمود دیگر روایت است از محمد بن ابراهیم بن مهزیار که گفت جمعی از شیعیان خاندان رسالت
و شیعیان دودمان امامت و جلالت مبلغی چند از دنانیر و دراهم به پدرم داده بودند
که بخدمت حضرت امام ابو محمد حسن عسکری صلوات الله علیهما واصل سازد و مخفی نماید
والد حقیر چند مرحله همراه ایشان نمود چون چهار منزل از وطن خود دور شدیم پدرم را حال متغیر شد
و صورت موت در آینه ضمیر مشاهده کرد در آن حال مرا طلب فرمود و وصیت نموده گفت
دنانیر و دراهم بسیار از شیعیان اهل بیت با مانت نزد منست و اینها را بخدمت حضرت امام حسن
تسلیم نمایم و الحال مرگ را مقارن حال و قرین احوال خود می بینم و میدانم مخلص مرا از جزع
ازین امانت بر اللّه میسر نشد و وصیت می توان است که این اموال را تصرف نمایی و بدین
امر قیام نمایی و بکتب اصحاب یقین واصل سازی و خاطر مرا ازین هم بر داری بس جابر فرمودم
بیکم قبول نمودم که اموال را بسلامتی بحضرت امام حسن رسانم و پدرم بعد از آن جام جان گداز مرگ
چشید و فواتح جسد بدار البقا کردید من بعد از فوت پدر متوجه عراق عرب شدم
و قطع منازل و طی مراحل نموده بعد از آن در اثنای سفر روزی این خبر وحشت اثر شنیدم که حضرت
یعنی [illegible] امام حادی عشر صلوات الله الملک الاکبر از دار غرور رحلت نموده بسرای سرور
انتقال فرموده با خود اندیشه کردم که پدرم وصیت کرده که اینها را بخدمت آن حضرت رسانم
الحال که آن حضرت بجوار رحمت خدای جلیل انتقال نموده حرکتی با صاحبان این و صبر آن حضرت
عمل نمایم و پدرم در شان خلف آن حضرت وصیت نکرده لاجرم این کار بر من امری خاطر
کند لا بدم چنانچه ما را بجانب عراق که موجب اظهار حال خود و ارسال اموال نکنم اکر حضرت

بکنم

شنیده و ارجمت الاست دار خلاص کردیدم فهو المراد و الا بهر عنوان که خاطر بعد از آن
قرار گیرد مصرف نمایم و بر روی فقرا و مساکین در ساحت بسبب اتلاف اموال کشیم
چون ببغداد رسیدم از شط گذشتم منزلی از جنت اقامت کشیدم بعد از چهار روز
شخصی رقعه بمن داد چون نظر کردم مکتوب بود که ای محمد بن ابراهیم با تو چندین صره زر همراه
است و در هر یک از صرها فلان عدد از دنانیر و دراهم است چنان مفصل که
وصیت خود بجای خواهی آورد تمامی اموال را تسلیم قاصد ما بار کرد هر آنچه صحیح و دلیل
صریح شنیدم چاره بجز تسلیم المبلغ ندیدم و مجموع آنچه بمن سپرده بودند مصحوب آن قاصد آن جناب
دالی مدار کردانیدم و منتظر بودم که از وصول آن اموال از آن همای اوج اقبال خبری یابم و آن
آرزوی اندیشه منم که بخدمت چاروب کشان آن آستان ملایک آشیان برسم و رسیده حاجات
نمایم که ایشان هم در زمان پدرم بعضی از خدمات ایشان مامور بوده و با خلوص تام و اهتمام بالاکلام
در اتمامها سعی مینمودم نیز بعد از پدر بهمان عنوان خدمتکار ایشان باشم چون روز چند
از ارسال اموال سر آمد مکتوبی از سید معصوم و رهبر و با صدق گزینش ائمه بامجد بن الاجلال
داشته [illegible] باتمام واصل کردید و بعد ازین ترا بجای پدرت مقیم ساختیم باید از جاده
شرع بیرون نرود و طریق مستقیم پیش گیری چون این مژده بمطالعه نمودم نهایت
مبتهج و خوشحال شدم و از دار السلام بغداد بجانب [illegible] حرکت نمودم دیگر روایت
میکند ابو عقیل عیسی بن نصر صیقل بن ابی ناظم ضمیری که چند عدد صحیفه اموال را ارسال داشته
بود و از بلاد آن آستان ملایک آشیان رضوان با سیان کشته عاری کشته نمود رقعه در

جواب او بدو رسانیدند مضمونش اینکه کفن ترا احتیاج نیست مدت عمر تو هشتاد
است در آن وقت ترا احتیاج خواهد شد ان شاء الله تعالی در آن وقت آنچه طلب داشته ارسال خواهد شد
حسین عمر علی بن بابویه بهشتاد رسید از ملازمان حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه شخصی کفنی
باو داد و بعد از وصول کفن علی بن بابویه بجوار رحمت حق منتقل شد و اصحاب ما در کتب احادیث صحیحه مذکور و
در کتب ما مصرح و مسطور است که در زمان غیبت صغری توقیعات از نزد حضرت صاحب الزمان
بیرون می آمد و جمعی مخصوص باظهار این توقیعات بودند و بامر آنحضرت آن توقیعات عظیم البرکات
را بسیاری از شیعیان ایشان می رسانیدند و علی بن [illegible] رضی الله عنه از ثقات [illegible]
که تحریر مسطور مینمودند و جمیع مصالح عباد از توقیعات آنحضرت که ایشان رسانیدند معلوم میشود و بر بعضی
از توقیعات آنحضرت مشتمل بود دال بر بشارات و [illegible] مجموع آن [illegible] نسخه
از آن مسطور گشت و در جای مسطور خواهد شد ان شاء الله تعالی روایت است از محمد بن یعقوب از علی بن محمد
که توقیعی از حضرت صاحب الامر بیرون آمد و نهی فرمود مردمان را از آنکه بزیارت
مقابر قریش و [illegible] نکنند و مراد از مقابر قریش [illegible] مرقد منور حضرات
کاظمین علیهما السلام مشرف شده و روزی بعضی از شیعیان که برین معنی مطلع نبودند بزیارت
آن دو بزرگوار صلوات الله علیهما رفتند که شخصی [illegible] از وزرای خلیفه عباسی [illegible] منع
نموده و گفت خلیفه [illegible] از بعد ازین در این مقام هر کس بزیارت آید و بعد از [illegible]
آن جماعه سبب منع از زیارت [illegible] از توقیع آنحضرت مفهوم شد و معلوم گردید دیگر روایت
از شیخ مفید از ابی عبدالله صفوانی که گفت صحبت با [illegible] قاسم بن علا رسیدم و از

قریشی (?)

کافیه (?)

مواعظ و نصایح او مستفید گردیدم عمرش بصد و بیست رسیده بود و تا هشتاد
سالگی صحیح العینین بود و ادراک خدمت حضرت عسکریین علیهما السلام نموده و قبل از آنکه دیده ظاهرش
از علت عمی متغیر گردد [illegible] ما را بحج و بعد از مراجعت ازین از شهرهای آذربایجان
اکثر احیان در خدمت او بودیم در جمیع حالات و توقیعات حضرت صاحب الزمان
او منقطع نشد مدتی بواسطه ابا جعفر عمری [illegible] واصل میگردید و
بعد از آن بواسطه ابوالقاسم بن روح نوبختی رسید تا آنکه مدت دو ماه [illegible]
منقطع شد قاسم بن علا از انقطاع توقیعات متحیر بود روزی بواب درآمد و بشارت
آورد که قاصد فرخنده فال از جانب آنحضرت [illegible] رسید شیخ قاسم علا سجده شکر
بجا آورد و باستقبال قاصد شتافت دید قبل از آنکه از خانه بیرون آید مردی [illegible]
[illegible] جبه مصری در بر کرده و نعلین [illegible] پوشیده و توبره بر دوش گرفته بمجلس شیخ
درآمد و شیخ بعد از مصافحه و معانقه توبره را از دوش قاصد فرو گرفت و طشت و ابریق
طلبید تا قاصد دست و روی [illegible] در راه نشسته [illegible] جایی مناسب بود از برای
قاصد حاضر کردند و شیخ و حضار با قاصد طعام خوردند چون از طعام دست کشیدند
قاصد برخاست و توقیعی [illegible] بعنوان حضرت صاحب الزمان علیه و علی آبائه صلوات الرحمن
را بیرون آورد و بشیخ قاسم رحمه الله علیه [illegible] مسطور از قاصد گرفته بوسید
و بر فرق سر نهاد و بعد از آن بکاتب خود داد او را ابوعبدالله بن ابی سلمه میگفتند و کاتب
فرمان لازم الاذعان از شیخ گرفته گشود و بعد از خواندن گریه [illegible] و [illegible]

حضرات (?)

نمودند و هم در برهان و ضمان این توقیعات شیخ قاسم حسن چه اساس کرده کاتب نامه گفت
گفتم یا ابا عبدالله خیر است گفت الشیخ ترا خیر است و مرا امر کرده شیخ که چه چیز توانم
بود ما حاضر به تو خبر ادهم و بعد گفت الشیخ مضمون این مکتوب لعبد فی شیخونی
السنة بعد از وصول المکتوب بچهل روز ترا از کسر بخانه کل نفس ذائقة الموت محبوب
ماتم می باید تو ساختی و از جامه خانه کل فرح هایان صفوف خواتم بر ایراد کشید
وصول بچهل روز از ورود این نامه عاقبت محمود گردد تو مریض گردی و چند انجام روز
بچهل روز موعود باشد علت عمی از دیده ظاهر تو متبقع گردد و تیر کار روزنه قصر حیات تو
بعمارت مستقبل گردد شیخ چو رسید در این نامه لسلامت دین و نهت به تو رفع
شده کاتب گفت بنا صحیح آب رسانند گمه گردید که شیخ به اختیار خندید و بجای
قنبیح و سرور گردیده صد ساز از ور یک صرباید سرخ رنگ در جامه و جامه و مندیل
بیرون آورد شیخ اسباب مذکور را گرفت و با مرسی حضرت امام علی نقی علیه السلام
بعد از آنکه هر قرین لطف که شیخ داده بود ضم کرد بعد از آن ترتیب کفن از برای خود نمود
و گفت بعد این سبح مر مرا نور تو شیخ سفر خوستر از وداع این دار فنا و خروج از این سرای
با عجاب بیست عصر مجلس هم گریان هستند و بر مفارقت صحبت شیخ متاسف گشتند
و در آن اثنا ان اجاب مردی بود از اعیان عبدالرحمن بن محمد […] گفتند بمجلس در آمد و این عبدالرحمن
ناصبی بود و کمال تعصب و شدت بهایت غلو و عظمت و در آن طایقه نامی شده داشت
و اعدات سابقه […] بود حین عبدالرحمن بمجلس در آمد […] شیخ تر فرموده

تا آن مکتوب […] را بر وی خواند حضار گفتند الشیخ این مرد را صحبت اولیا
از اساطیر این معجزات چه حفظ شیخ گفت راست میگوید او از اهل سنت است اما امید
هم بکرم الهی دارم و در حمایت حضرت رسالت پناه برکت شیخ در نصیب من در وقت تاثیر کند و از
شنیدن مضمون این صحیفه […] گردد کس او عبدالله تو شیع بر حضرت صاحب
الزمان علیه و علی آبائه صلوات الله الملک المنان بر عبدالرحمن خواند چون با حاضر مور شیخ
رسید عبدالرحمن گفت الشیخ تو مردی از اهل سلم و فضل عجب میدارم اعتقاد با شیخ
این سخنان میکنی و در قرآن مجید خوانده که حق جل و علا فرموده و ما تدری نفس ماذا تکسب
غدا و ما تدری نفس بای ارض تموت و جای دیگر فرموده عالم الغیب و الشهادة فلا یظهر علی غیبه احدا
حسن عبدالرحمن مضمون این الایة الطاریق حجت و برهان میان […] شیخ فرمود تتمه این آیه
و آنچه هدایه جواب تست در فرموده الا من ارتضی من رسول […] صاحب […]
که ملک سلام در کلام واجب الاحترام […] فرموده عبدالرحمن نوشیدانی […]
و […] اگر خواهی صدق مضمون این مکتوب […]
بر تو ظاهر گردد تاریخ را محافظت کن و هر یک از این حادثات که درین مکتوب مذکور گشته
متی ابتدای مرض […] از ورود این نامه […] گشته حشم […]
ست و […] از خانه چشم مفارقت […] وفات […] در روز
[…] این توقیع رفیع جمیع را ملاحظه کن اگر خلاف ظاهر گردد […]
ما بر کذب و افترا […] روایات و حکایات ما بر دروغ […]

بلا تاخیر و نقصان مطابق خبر واقع شود باید که خود را بعد از ظهور این چند دلالت از علی
صلوات ماند داری و بر کمالات و فضایل و معجزات و دلایل اهل بیت رسالت شک نیارند
و بعد از آنکه شیخ نامه خود را تمام کرد و حضار متفرق شدند که شیخ در روز هفتم در تب شد
پس از چند روز مرض اشتداد یافت و در وقتی که جمعی کثیر از طوایف حاضر بودند در مجلس شیخ
حاضر شده بودیم ناگاه نظر احباب از چشم شیخ روان گردید و علی عمر بالتکبیر مرتفع گشت
پس شیخ از سال کنم آن حسن نزدیک این حضار مرا قبل ازین بمدت مدید و عهدی بعید نابینا
بله اکنون در کمال نور و ضیاست پس حضار جمیع ملاحظه کردند در حدقه عین
شیخ در غایت صحت و صفاست و انجبر شایع و مردم بعد از وقوع این دلالت واضحه مکرر
که نزد شیخ می آمدند و تعجب می نمودند چنانچه روزی از اولاد عتبة بن عبدالله مسعود الهی قاضی
القضات بغداد جهت شیخ آمد و که این انتهی و دست خود را برابر شیخ داشت و
سوال کرد حسینی را این انگشتر مسمی است الشیخ بجهت شیخ که خاتم فیروزه است [illegible] فیروز داده و مراد
رسیده است [illegible] الشیخ [illegible] اسم [illegible] در میان آن
حلقه دید که اللهم الحم احسن طاعتک و جنب معصیتک و بعد از آن این کلمات را تکرار
نمود و دوات و کاغذ و قلم طلبید و وصیت نامه نوشت و در بعضی از ضیاع و
عقار [illegible] و دران [illegible] حضرت صاحب الزمان ع والد ماجد آنحضرت امام
حسن عسکری ع با آنحضرت وقف کرد [illegible] حسن وصیت کرد و بر مخالفت لعن
مبالغه نمود و بعد از ادای وصیت مترصد امر الهی بود تا آنکه روز [illegible] داعی حق را لبیک اجابت

نمود و از خسخانه کیفیت [illegible] جمع شد و [illegible] از [illegible] بدار السلام رسید
رحمه الله علیه و چون عبدالرحمن بر وقوع این حالات مطلع گردید بجز از اعتقاد [illegible]
که [illegible] صدق [illegible] داخل گردانید
دار شیعیان [illegible] معتقدان خالص گردید راوی گوید که شیخ قاسم بن علا در صباح روز
چهلم از روز [illegible] و عبدالرحمن بن محمد [illegible] را دیدم که در تشییع
جنازه شیخ [illegible] و از کمال حسرت و اندوه فریاد می کرد و می گفت [illegible]
بکار آید و [illegible] در مفارقت تو [illegible] عبدالرحمن [illegible] شیخ
دیدند و [illegible] ازو شنیدند بغایت متعجب گردیدند عبدالرحمن
[illegible] الشیخ قاسم بن علا واقع شده [illegible]
او [illegible] صاحب الامر [illegible] و بعد از آنکه [illegible]
[illegible] شیخ قاسم بن علا رسیده [illegible] حسن [illegible] سبحانه و
دعای [illegible] ابطال [illegible] کرده اند و [illegible]
و [illegible] گردید دیگر از جمله معجزات آنحضرت [illegible] آنکه
[illegible] از مشایخ زیدیه بود در کوفه [illegible] شیعه [illegible]
[illegible] از [illegible] مذهب زیدیه [illegible] فراموش
[illegible] رفته [illegible] بعد از ادای نماز [illegible] در [illegible] خواب کردم و در آن واقعه
[illegible] نخوانده [illegible] جانب [illegible] در برابر

جمع ۱۹

السلام بجی و با من در خواندن موافقت می‌نمود الی آن‌که شب بآخر رسید همگنان بعد از الصباح
مردم از زیارت فارغ شدند و متوجه منازل خود گردیدند از حایر بیرون رفتیم چون بکنار
فرات رسیدیم بمن گفت آن جوان که اراده رفتن بکوفه داری گفتم بلی پس من اراده فرات
میل کردم و آن جوان را بر در پیش گرفت ابو سوره گفت که بعد از آن بر فرات وجدا شده
از او مشایعت نمودم و از آن راه برگشته راه صحرا پیش گرفتم تا گاه آن جوان را دیدم در سر [illegible]
گفت همراه من بیا و برفتم تا بپای قلعه مشاهده رسیدیم آن جوان گفت که اگر ترا میل خواب است خواب کن
گفتم که مرا خواب غلبه کرده و نزدیک پای قلعه در خرابه خوابیدم چون بیدار شدم خود را در غری دیدم
و عبارت از نجف است پس بمن گفت یا ابا سوره تشدید انما ترا او حاجت بعیر [illegible]
بگذارده و کثیر العیال بکوفه داری و خانه ابوطاهر زراری ساکنی طلب بکن ابوطاهر را خلد الله
و کسهاش بگوی که گوسفندی ذبح کرده [illegible] الوده خواهد که پس بگوی که چوا[illegible] صفتش
این و مینت و آنچه از خصوصیات حال و علامت و کیفیت مشکل [illegible] و انا الحجة علامت
دفن آن مال که و بگوی مسکوب [illegible] در زیر پایه سریر دفن نموده و آن همیار را
از در کجه صرف باحتیاج خود کن پس بکوفه در آمدم و بخانه ابوطاهر ابتدا کردم و در کوفه دیدم
که ابوطاهر از خانه بیرون رفته بود و کسی گجوان [illegible] آنچه گفتم بجوانه علامتش جنین و
جنین است ترا فرمود [illegible] در زیر پایه سریر مدفون است [illegible] ابوطاهر گفت
سمعا و طاعة و آن [illegible] التسلیم نمود و بیرکت آن [illegible] خدا از صلح مستغنی ساخت
خبر بکفیت حال الکون اطلاع یافته [illegible] و یافتم محبت او [illegible] و ما [illegible] ازید میسر [illegible] و قرین [illegible] انجم

۱۰

ادم

او حسن مجد با بالا نزد شخص غیبی گفت و آن جوان در تو میگوید محمد بن الحسن علیهما السلام و بعد از آن
مذهب اهل البیت اختیار کردم ایضا مثل این روایت میکند ابو الحسین محمد بن ابی سوره
و از احمد بن محمد بن الحسن بن عبدالله التمیمی میگویند گفت در بعض اوقات راه گم کرده بودم ناگاه جوانی
را دیدم مرا از آن خود راه راه فرمود و قدمی چند رفتم خود را قریب بحایر مسجد سهله دیدم پس مسجد خرم و گفت
دین سنت است اتی ابو محمد با مرد بکوفه روی بمنزل ابوطاهر زراری علی بن یحیی و با او بگوی که بدهد بتو
بعلامت فلان و فلان مرده دیناری را که در فلان موضع نهاده گفتم ای جوان تو کیستی گفت محمد بن
الحسن دیدم که نزدیک بود که پس بخت و هیبت مبارک ریش سلام کند حضرت بیند
ظاهر گشت پس وضو ساخت و سیزده رکعت نماز کرد او و مرا رخصت انصراف داد پس بخانه
ابوطاهر زراری رفتیم و در کوفتم گفت که کیستی گفتم منم ابی ابا سوره گفت مرا بدیدار ابن ابا سوره جه
رجوعست و او را در مصلحت مرجوع دیدار او تمام از خانه بیرون آمد پس او را گفتم و حکایت
خود گفتم چون این حکایت از من شنید برخواست و با من مصافحه کرد و روی مرا بوسید و دست مرا
بر چشم خود مالید و مرا بخانه نزد او در ده مبلغ آن دنانیر [illegible] بید و صره را از زیر پایه سریر
بر آورد و او را تسلیم من نمود و من بسبب این معجزه بزرگ مذهب زیدیه ترک کردم و شیعه شدم مترجم
خرائج بعد از نقل این معجزه میگوید ما حصل این روایت در روایت اول گذشت لیکن بعضی
خصوصیات زیاده شده دیگر روایت از محمد بن هرمز بن عبدالله که گفت پانصد دینار
بر ذمه من از ناحیه مقدسه بود و اکثر اوقات بجهة ادای آن متفکر می‌بودم شبی بخاطر گذرانیدم
هر چند دکان در کت تصرف دارم اینها را به پانصد دینار خریده ام و اکنون اینها را به پانصد دینار

باجه مبارکه مبعوث شدم یعنی بتکلم حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه ادا الان تسلیم نمایم و داد ازین
خود سکنم علی الصباح که از خانه بیرون آمدم قبل از آنکه این اراده را با کسی در میان نهم محمد بن جعفر
دیدم گفت امشب تو با جمعی قرار فروختن دکان خود داده گفتم بلی تا از کجا معلوم کردی گفت امروز
مرا حکم شد که از جانب حضرت صاحب الزمان علیه السلام رسید مضمون آنکه ای محمد بن جعفر
محمد بن ... فروختن دکان این ... بر حظ تصمیم داده جهت بالقصد دینار ... که داده باید ...
دکان این بلد از ... بها القصد دینار رو داخل بیت مصرفات ما نماید چون این خبر را از جعفر بن محمد
شنیدم دکان را با او مبایعه نمودم دیگر روایت از ابو الحسن مستوفی و انجو یا بر ... جمع
از علمای امامیه ترجمه او در کتاب ... اولاد نقل نموده ابو الحسن مستوفی گفت روزی در مجلس حسن بن عبدالله
بن حمدان ناصر الدوله ... حاضر شدم ذکر ناحیه مقدسه در میان آمد من تشنیع و تعجب کردم حسن بن
عبدالله گفت ای ابو الحسن من نیز مثل تو انکار داشتم وقتی با عمم حسین ... حمدان بودم و اظهار
انکار نمودم عمم گفت ای فرزند ترا الصحیح میگویم مرتکب انکار مشو زیرا که من نیز مثل تو سخنان
باد و نیز میگفتم تا آنکه صحبت این امر برمن ظاهر گردید و سبب آنچه بعد از آن استغفار نمودم
میخواهم تو نیز انکار ترا ... تو برگردد و اسباب تعجب بر روی تو گشود
گفت وقتی من مامور شدم بحکومت قم در آن زمان انکار خلیفه ... زیرا که هر که از جانب خلیفه
بحکومت آن ... میرسید با او محاربه میکردند و ایشان از ارکان دولت عباسیان در باب آن
محاربه ... مغلوب گشته بودند و خلیفه از این سبب خاطر ملول ... دایم الاوقات
در وقت ... تعذر مینمود تا آنکه لشکر بسیار از ... سواره ... با امراء و فرزندان اولاد

م ابا ذنه

و مطالبات آن امیر گردانید و جمیع اسباب را ... امور از من ... و خلیفه ... متوجه الطایف
شدم و چون نزدیک بان دیار رسیدیم در موضعی فرود آمده بودیم صید بسیار و آهوی بیشمار
دیدم ذوق شکار برمن غالب شد با جمعی از ملازمان و سواران متوجه شکار شدم در اثنای شکار آهوی
از پیش من بدر رفت زخم بر او زدم از آن آهو تاختم و بعد از تردد بسیار دیدم که آن صید بدر رفت
نهری در آمدم از عقب او در آمدم گمان کردم که این نهر پایاب ندارد گرداب مرا گرفت آن آهو
شد چند ... رفتم آن نهر وسیع ... که جز از گرفتن آن صید مأیوس شدم و قصد ... خیمه
نمودم ناگاه جوانی دیدم ... سوار بود و عمامه از خز سبز بر سر بسته و ... لب
مستغرق آهن فولاد بود جامه که غیر از چشم او ... چیزی دیگر نمی نمود ... دریا
داشت گفت ای حسین دار رو ... نام من بود ... خطاب کرد گفتم چه میفرمایید و چه
خدمت امر نمایی گفت ... ناحیه مقدسه ... حق ... سبب از اصحاب من
منع میکنی از استماع کلام حجت ... جوان چنان مهابت ... کار کرد که رعشه بر اعضای من افتاد
... که در مدت عمر ... گفتم ای سید من
... امر کنی فرمان بردارم ... گفت هر گاه ... تصرف ... قصد آن دیار
و ... محاربه ... اختیار ...
جمیع ... بسیار ... با ... اهل ...
گفتم سمعاً و طاعتاً ... گفت ... مطیع او ... فرمان شدی ... وسلامت بر
... و جمیع ... دادم این گفت و عنان مرکب برگردانید و از

نظرم غایب شد و رعب عظیم از غایب شدن آنجوان در دلم جای گرفت [illegible] مطلق از جای خود خبر
نداشتم و چند بعد از اندک فرصتی مرا افاقتی حاصل شد [illegible] مرا اصحاب
منکر بودند و این قضیه را تمامی فراموش کردم بعد از آن متوجه مجاوره و [illegible] شدم
[illegible] به اهل [illegible] رسیدم و دیدم که جمیع ایشان از روی [illegible] و [illegible] آمده
[illegible] از روی [illegible] باز [illegible] اند و [illegible] این [illegible] اصحاب [illegible] با تسلیم
[illegible] بلده [illegible] در آمدیم و جمیع [illegible] اصحاب [illegible] آوردیم و [illegible] السلام
[illegible] و دستگاه [illegible] کردیم و [illegible] هر وقت [illegible] این [illegible] و اخذ
این [illegible] و جمعیت [illegible] تعجب [illegible] داشتم و حصول [illegible] از [illegible]
[illegible] داشتم تا آنکه روزی در منزل خود با جمعی از [illegible] و استیلاء [illegible] الکلام نشسته بودم ناگاه
شخصی [illegible] ابن عثمان عمری [illegible] بمجلس من در آمد و بر بالای [illegible] من نشست چون
[illegible] سابقه [illegible] بود از این نشستن غضب [illegible] استیلا یافت و هر چند [illegible] خواستم
او را از این وضع [illegible] مردم بسیار [illegible] مجلس [illegible] در آمدند [illegible] از
نشستن او [illegible] خجل [illegible] میشدم و علاجی نداشتم تا وقتی که مردم از مجلس [illegible]
رفتند پس [illegible] و لکن [illegible] دارم از حضرت [illegible] با تو در میان نهم گفتم
بگوی گفت آن جوان [illegible] که [illegible] میگوید [illegible]
و [illegible] چون [illegible] از محمد بن عثمان شنیدم آن جوان بخاطرم رسید و [illegible]
از [illegible] او فراموش کرده بودم [illegible] یاد آوردم و [illegible] افتادم [illegible]

بسیار؟

البتّه دیدار مبارک مرا از آن جوان در خاطر راه یافته بود گفتم سمعا و طاعة پس [illegible]
[illegible] سال [illegible] در این [illegible] و جمیع [illegible] در [illegible] داشتم [illegible] وقایع قصد [illegible]
جمیع [illegible] اوله از منازل [illegible] رفت و از آن تاریخ دیگر با اهل تشیع [illegible]
مربوط بودم و [illegible] بر خود لازم دانستم و [illegible] اظهار [illegible] کیفیت احوال
ایشان مرا [illegible] تا بالاخره از ایشان [illegible] و [illegible] حالا الحال [illegible]
[illegible] جعفر بن [illegible] حسن بن عبدالله
حمدان [illegible] شنیدم و [illegible] و مکان از روی [illegible]
[illegible] از اهل تشیع [illegible] طریق تشیع [illegible]
دیگر روایت از ابو القاسم جعفر بن محمد قولویه رحمه الله علیه [illegible] در سال سیصد و سی و هفت از
هجرت به بغداد رسیدم و عزیمت حج داشتم و در آن سال [illegible] قرامطه حجر الاسود [illegible] از آنکه
از کعبه [illegible] الحرام [illegible] ساخته [illegible] حجر [illegible] در موضع خود نصب
نمایند [illegible] حجر الاسود را [illegible] بر دارند [illegible] نصب
[illegible] الا امام [illegible] در آن [illegible] حجت [illegible] زمان [illegible] حجاج [illegible]
حضرت امام زین العابدین [illegible] حجر الاسود [illegible]
سال [illegible] حجر الاسود [illegible] اتفاق [illegible] تاریخ
که در بغداد [illegible] بر بستر بیماری [illegible]
[illegible] از استیلای مرض [illegible]

بقصد آنکه اگر میسر شود خدمت آنکسی را که نصب حجر الاسود کند دریابد و بتوسط
مکالمت او مطلب را که قصد مجلس شریف آنحضرت رسانم و درین توقیت مراد آنکه کفیل مستوفی
السرور گرداند و الفتنه معلوم آید که درین بین نقل ایشان از ابواب صحت و بیماری حضرت باری
خواهد گشت بالله مرا بهیه اسباب سفر او نیز ... هشام گوید چون بمکه رسیدم شخصی را که
بمسجد الحرام بجمیع آن تنور بسی از دحام عوام مرا نظر و بعادت او میرفتم تا به نیک
خانه کعبه رسیدم و جمعی را دیدم که ایشان قصد آن داشتند که حجر الاسود را بموضع اول نصب کنند
و هر یک از ایشان که آن سنگ را بجای خود می‌نهاد حجر قرار نمیگرفت و میافتاد تا جمیع مردمان
واقف حیران شدند و مطلق قدرت بنصب حجر نیافتند تا گاه دیدم که از جانب مسجد الحرام
جوانی گندم گون منور روی با وجاهت تمام و مهابت مالا کلام متوجه شد حجر الاسود را برداشت
برکن حجر الاسود رسید حجر الاسود را بسلام نمود از میان اول بجای نصب نمود و حجر بجای خود
قرار گرفت و مردمان بیک فریاد از خواص و عوام مسجد الحرام برآمدند و مرا کثرت از دحام
عوام از دریافتن ملازمت آنحضرت و رسانیدن نامه مانع آمد متحیر شدم نظر از آن
سرور بر نمیگرفتم و بهر جانب که آنحضرت بهر جانب که روانه میشد مردم
میشدند و مرا تمام همت برآن مصروف بود که خود را بخدمت او رسانم چون از میان مردم
بیرون رفت و از کثرت خلایق رسید با شتاب مرا آواز داد چون نزدیک
رسیدم فرمود که نامه که مکتوب داری بیار چون نامه بدو دادم
آنکه نامه را ... و بعد از آن سالی دیگر

او سلامت بدار القرار میسر خواهد شد و چون ایام ... امروز نامه سالها از ... و صحبت آنحضرت
کرده است و او چون ... انجواب ... راوی گوید چون ابن مسلم از مکه معظمه بدار السلام
بغداد مراجعت نمود با ابوالقاسم جعفر بن محمد قولویه ... قصه را شرح داد از همه
اخبار ... مبتلا گردید و ... عمر کرده بود و بعد از آن اول
اندک مرضی بوی طاری شد و ابوالقاسم جمیع دوستان خود را احضار فرمود و جمیع مهمات خود
با ایشان در میان اورد و وصیت کرد و در تحصیل کفن و ترتیب اسباب غسل و دفن
استعجال نمود دوستان با او گفتند این مرض ... داری مطلق ... فوت
کنید از ... قبل از این ... واقع شد فرمود
که ... مرض ... وقت ... بعد از
مرض صحت ... و ... بعد از
در صبح ... روز ... الملک المعبود دیگر روایت
از ابوطالب ... در میان ... در روز
... از خانه
... خود ...
... کردند و بعد از آن
... بمعالجه ...
... و بعد از ... علاج ... منوجه

بغداد بجهت امرا بشدم و بعد از قطع منازل بانجام فرخ انجام رسیدم و با یکی از مصاحبان
کوفه بمجلس شیخ ابو القاسم روحی درآمدم و در آن زمان جابر که شیخ روحی از خلیفه زمان خوف
داشت و کتمان اختیار کرده مختفی بود چون بمجلس شیخ درآمدم گفت از حاجتی که تمام خواهی
بر جای [illegible] که بار سال صحیفه بخدمت حضرت صاحب الزمان علیه و علی آبائه صلوات الرحمن
ارسال کنم و در حین ارسال جواب ترا ابراز گردانم پس از آن شیخ حسین بن روح [illegible]
تمام [illegible] را در میان [illegible] ارباب سوال را بر صحیفه مرقوم نموده نوشتم و روز دیگر متوجه
بزیارت عسکرین شدم و بعد از آن ادراک شرف زیارت ببغداد مراجعت نمودم
چون بخدمت شیخ رسیدم صحیفه را که ما بها ارباب حاجت بر آن مکتوب بود بر فرق آورده و در
کتب اسم [illegible] جواب مطابق سوال بر طبق الخ بخاطر داشتم مرقوم بود و در زیر نام حسن
بقلم معجز رقم نوشته بود [illegible] رب الارباب خدای سبحانه و تعالی روح [illegible] با و
العوض داد و سایر [illegible] از میان ایشان مرفوع [illegible] در خاطر که اسم جواب
تمام [illegible] شیخ را وداع کردم و از بغداد [illegible] متوجه کوفه گردیدم و
چون بکوفه رسیدم روز دیگر [illegible] رفیعه [illegible] آمدند و [illegible] ملاطفت کردند
و از تقریرات [illegible] اعتبار نمودند [illegible]
فرمودند و از آن روز دیگر [illegible] و دیگر از [illegible]
[illegible] یکی از علمای امامیه در کتابی در مناقب عترت طاهره تالیف نموده
[illegible] حضرت مهدی [illegible] و فیض رسانیدن آنحضرت بشیعیان و [illegible]

او بجا [illegible] با اخلاق حسنه و دستگیری کردن درماندگان نقل کرده اند اگر
همه را جمع کنی عظیم کتابی بشود از آنجمله حکایتیست که صاحب کشف الغمه نقل کرده و مرحوم
[illegible] گفته است که جمعی از حکایات [illegible] بزبان [illegible] و از [illegible] ثقه صحیح القول
شنیده ام و آن [illegible] حکایت [illegible] واقع شده در ایام حیات من [illegible]
و [illegible] ندیده ام اما [illegible] دیده ام و شک [illegible] در وقوع [illegible] حکایت [illegible]
[illegible] نقل میکنم [illegible] در کتاب شواهد النبوه از و نقل کرده یکی آنکه
در عهد مستنصر عباسی [illegible] از اهل [illegible] است و از توابع حله است اسمعیل بن
حسن نام هرقلی را در ران چپ مقدار قبضه آدمی چیزی برآمد که آنرا توثه گویند [illegible]
برآمد و در فصل بهار [illegible] و از آن [illegible] میرفت و [illegible] الم او را از همه مشغول [illegible]
[illegible] سید رضی الدین علی بن طاوس رفت و
از [illegible] شکوه نمود سید جراحان حله را طلبید [illegible] همه گفتند این توثه بالای
رگ اکحل برآمده است و علاج آن نیست الا به بریدن و اگر این را ببریم شاید رگ اکحل بریده
شود و اسمعیل زنده نماند و در بریدن [illegible] خطر عظیم است [illegible] سید با اسمعیل
گفت من به بغداد میروم [illegible] ترا همراه میبرم و با اطبا و جراحان بغداد بنمایم [illegible]
ایشان [illegible] علاجی توانند کرد [illegible] بغداد آمد اطبا و جراحان بغداد را طلبیده [illegible]
[illegible] همان تشخیص کردند و همان عذر گفتند اسمعیل دلگیر شد سید [illegible] حق تعالی
نماز ترا با وجود این نجاست [illegible] قبول میکند و صبر کردن [illegible] الم [illegible]

اسمعیل گفت چون چنین گفت بزیارت سامره میروم و استغاثه بائمه هدی میبرم و قصه
صاحب کشف الغمه میگوید از فرزندش شنیدم که میگفت از پدرم شنیدم که چون بمشهد منور رسیدم
و زیارت امامین همامین امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهما السلام کردم بسرداب رفتم شب در آنجا بحق تعالی
بسیار نالیدم و بصاحب الامر علیه السلام استغاثه بردم و صبح بطرف دجله رفتم جامه را شستم
و غسل زیارت کردم و ابریقی که داشتم پر آب کردم و متوجه مشهد شدم که یکبار دیگر زیارت کنم
بقلعه نرسیده چهار سوار دیدم که می آیند و چون در حوالی مشهد جمعی از شرفا خانه داشتند
گمان کردم که مگر از ایشان باشند چون بمن رسیدند دیدم که دو جوان شمشیر بسته اند یکی از ایشان
خطش دمیده بود و یکی از ایشان پیر پاکیزه وضع که نیزه در دست داشت
و دیگری شمشیر حمایل کرده و فرجی بر بالای آن پوشیده و تحت الحنک بسته و نیزه بدست گرفته
پس آن پیر در دست راست قرار گرفت و بن نیزه را بر زمین گذاشت و آن دو جوان در طرف چپ
ایستادند و صاحب فرجی در میان راه ماند و بر من سلام کردند جواب سلام دادم آن فرجی پوش
گفت فردا روانه میشوی گفتم بلی گفت پیش آی تا ببینم که چه چیز ترا آزار میدهد مرا
بخاطر رسید که اهل بادیه احتراز از نجاست نمیکنند و تو غسل کرده و جامه را آب کشیده
جامه ات هنوز تر است اگر دست تو بمن نرسد بهتر است در این فکر بودم که خم شد مرا بطرف خود کشید
و دست بر آن جراحت نهاد و فشرد چنانکه بدرد آمد و راست شد بر زین قرار گرفت مانند حال
آن پیر گفت افلحت یا اسمعیل گفتم افلحتم و در تعجب افتادم که نام مرا چه میداند باز
همان پیر گفت خلاص شدی و رستگار شدی این امام است امام زمان دویدم ران و

رکابش را بوسیدم امام علیه السلام روانه شد من در رکابش میرفتم و جزع میکردم بمن گفت برگرد گفتم
هرگز از تو جدا نشوم باز فرمود که برگرد که مصلحت تو در برگشتن است من همان حرف را
اعاده کردم آن پیر گفت ای اسمعیل شرم نداری که امام دو بار فرمود برگرد و خلاف قول آن
میکنی این حرف در من اثر کرد ایستادم و چون قدمی چند از من دور شدند باز بمن ملتفت
شده فرمودند چون ببغداد رسی مستنصر ترا خواهد طلبید و بتو عطائی خواهد کرد از وی چیزی قبول
مکن و بفرزندم رضی بگو که چیزی در باب تو بعلی بن عوض بنویسد که من با وی سفارش میکنم هرچه
خواهی بده من همانجا ایستاده بودم تا از نظرم غایب شدند و من تاسف بسیار خوردم
ساعتی همانجا نشستم و بعد از آن بمشهد برگشتم اهل مشهد چون مرا دیدند گفتند حالت متغیر شده
آزاری داری گفتم نه گفتند با کسی جنگی و نزاعی کرده گفتم نه اما بگوئید این سواران که از اینجا گذشتند
دیدید گفتند ایشان از شرفا باشند گفتم از شرفا نیستند بلکه یکی از ایشان امام بود گفتند
کدام یک از ایشان گفتم صاحب فرجی گفتند جراحت را باو نمودی گفتم بلی آن را فشرد و درد کرد
ران مرا باز کردند اثری از آن جراحت نبود من خود هم از دهشت بشک افتادم و ران دیگر
را گشودم اثری ندیدم در این حال خلق بر من هجوم کردند و پیراهن مرا پاره پاره کردند و اگر
اهل مشهد خلاص نمیکردند در زیر دست و پا رفته بودم فریاد و فغان بمردی که ناظر بین النهرین
بود رسید آمد و ماجرا را شنیده رفت که واقعه را بنویسد و من شب آنجا ماندم صبح جمعی
مشایعت نموده دو کس همراه کردند و برگشتند و صبح دیگر بدر شهر بغداد رسیدم
دیدم خلق بسیار بر سر پل جمع شده اند و هر که میرسد از نامش و نسبش میپرسند و چون ما رسیدیم

نام را شنیدند بر سر من هجوم کردند و در ضمن تبرک جستن جامهٔ مرا پاره پاره کردند و نزدیک بود
روح از تن من مفارقت کند که سید رضی الدین با جمعی رسید و مردم را از من دور کرد و ناظر
بین النهرین نوشته بود صورت حال را به بغداد فرستاد و احوال مرا عرض کرد و بعد از آن سید
فرمود مرا در آورد و میگوید شفا یافته تو بودی که غوغا در این شهر انداختی گفتم بلی از اسب
به زیر آمده ران مرا باز کرد و چون زخم را دیده بود و از آن اثری ندید ساعتی غش کرد و بیهوش
شد و چون بخود آمد گفت وزیر مرا طلبیده و گفته که از مشهد این طور نوشته آمده و میگویند
که آن شخص به تو مربوط است زود خبر او را به من برسان و مرا با خود نزد وزیر که قمی
بود برد و گفت این مرد برادر من و دوست‌ترین اصحاب من است وزیر گفت قصه را بگو من نقل
کردم از اول تا آخر از برای او نقل کردم پس وزیر فرستاد اطبا و جراحان
را طلبید چون حاضر شدند گفت زخم این مرد را دیده اید گفتند بلی پرسید دوای آن چیست گفتند
علاج او منحصر در بریدن است اگر ببرند مشکل است زنده بماند پرسید اگر نبرند تا
چند گاه از زخم هم امید گفتند اقلا تا دو ماه اگر باقی خواهد بود و بعد از آن باید
منتقل شود لیکن در جای آن گودی سفیدی خواهد ماند که از آنجا موی نروید باز پرسید که شما چند
روز است زخم او را دیده اید گفتند امروز ده روز است پس وزیر ایشان را نزد خود طلبید و
ران مرا برهنه کرد ایشان دیدند با ران دیگر اصلا تفاوت ندارد و هیچ اثری از آن نیست فریاد
کشیدند یکی از اطبا که از نصارا بود گفت والله هذا من عمل المسیح
یعنی بخدا قسم این شفا یافتن نیست مگر از معجزهٔ مسیح یعنی عیسی بن مریم علیهما السلام وزیر گفت چون

عمل هیچ کس از شماها نیست من میدانم عمل کیست و این خبر به خلیفه رسید و وزیر را طلبید و وزیر مرا
با خود به نزد خلیفه برد و مستنصر مرا امر نمود که این قصه را بیان کنم چون نقل کردم و تمام
رسانیدم خادمی را فرمود که کیسه را که در آن هزار دینار بود حاضر کرد و مستنصر به من گفت
این مبلغ را نفقهٔ خود کن گفتم حبه از آن قبول نمیتوانم کرد گفت از که میترسی گفتم از آنکه
این عمل اوست زیرا که او امر کرد که از ابو جعفر چیزی قبول نکن پس خلیفه مکدر شد و گریست
و صاحب کشف الغمه میگوید از اتفاقات حسنه آنکه روزی من این حکایت را از برای جمعی
نقل میکردم چون تمام شد دانستم که یکی از آن جمع شمس الدین محمد پسر اسمعیل است و من او را نمیشناختم
از این اتفاق تعجب نمودم گفتم تو ران پدر را در ایام زخم دیده بودی گفت من در آن وقت کوچک
بودم ولیکن در حال صحت دیده بودم و مو از آنجا بر آمده بود و اثری از آن زخم نبود و پدرم
هر سالی یکبار به بغداد می آمد و به سامره میرفت و مدتها در آنجا به سر میبرد و میگریست و تأسف
میخورد بار زور که شاید یک مرتبه دیگر آن حضرت را ببیند در آنجا میگشت و یکبار دیگر آمد و آن حظ نصیبش
نشد و آنجا من میدانم چهل بار دیگر به زیارت سامره رفت و شرف آن زیارت را در نیافت تا
حضرت صاحب الزمان را دیگر ندید و در حسرت دیدن حضرت صاحب الزمان علیه السلام
از دنیا رفت حکایت دیگر آنست که صاحب کشف الغمه نیز میگوید که حکایت کرد از برای من
سید باقی بن عطوه علوی حسنی که پدرم عطوه زیدی بود و او مرضی داشت که اطبا از علاج آن
عاجز بودند و او از پسران آزرده بود و منکر بود میل ما را به مذهب امامیه و مکرر میگفت من
تصدیق شما نمیکنم و به مذهب شما قائل نمیشوم تا صاحب شما مهدی بیاید و مرا شفا دهد اتفاقا

شبی در وقت نماز خفتن با همه یکجا جمع بودیم فریاد [illegible] شنیدیم [illegible] گفت بشتابید
[illegible] بنزد ایشان رفتیم گفت بدوید که صاحب [illegible] در [illegible] بهمین لحظه از پیش من
بیرون رفت و ما هر چند دویدیم اثری ندیدیم و برگشته رسیدیم [illegible] گفت تحفه
[illegible] آمده گفت [illegible] گفتم تو گفتی که حضرت صاحب الامر نزد تو آمده [illegible]
و بعد از آن دست دراز کرد و بر موضع الم مالید و من خود نگاه کردم اثری از آن [illegible]
ندیدم و [illegible] ذکر کردم [illegible] از غیر ایشان این اسرار [illegible]
[illegible] شنیدم بهمین طریق [illegible] نقل [illegible] و صاحب کشف الغمه بعد از نقل این حکایت
میگوید [illegible] امام [illegible] را مردمان در [illegible] وغیره بسیار دیده اند [illegible] یاد [illegible]
داشته اند و [illegible] آنحضرت [illegible] مطالب خود رسیده اند و الخوف التطویل [illegible]
ذکر نکردم و [illegible] اربعین میگوید [illegible] احوال آنحضرت را
دیده و در بعضی از اوقات بمرضی مهلکی گرفتار [illegible] آنحضرت او را شفای کامل کرامت
فرموده و در حدیث مذکور است [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] هندوستان [illegible] و در حدیث دیدن [illegible] آنحضرت را
نزد راویان حدیث [illegible] معظم داشته [illegible] و ابن بابویه در کتاب کمال الدین و تمام النعمه
حکایتی نقل کرده [illegible] از اصحاب حدیث [illegible] معتمد علیه بود [illegible] احمد بن فارس
الادیب [illegible] شنیدم [illegible] گفت بهمدان رسیدم و طایفه [illegible] مشهور [illegible] دیدم [illegible]
بر مذهب امامیه یافتم [illegible] و صلاح و تقوی و فلاح [illegible] کتب [illegible] شیعه

[illegible]

[illegible] بزرگ ما که از طایفه [illegible] رفت و در برگشتن بعد از طی [illegible] منزل
از بادیه [illegible] از رفقا دور [illegible] و بعد از [illegible] از قافله اثری
نمی دیدند [illegible] در آن صحرا [illegible] رو [illegible] نماند [illegible]
نالیدم و گریستم و در آن حیرت و اضطراب زمینی سبز و خرم [illegible] در آمد [illegible]
دیدم [illegible] سبزی [illegible] از بهشت [illegible] و در آن میان قصری [illegible] گفتم در این
بادیه [illegible] این قصر [illegible] از [illegible] شنیده [illegible]
[illegible] این قصر رفتم [illegible] بر در [illegible] رسیدم و سلام کردم جواب سلام [illegible] گفتند
[illegible] داخل قصر [illegible] بعد از لحظه [illegible] گفت
[illegible] در این قصر [illegible] رسیدم [illegible] پرده
[illegible] مرا داخل [illegible] و در میان صفه [illegible] بر روی تخت جوانی
[illegible] لباس [illegible] بر بالای سر [illegible] شمشیر [illegible] آویخته [illegible] از نور [illegible]
[illegible] روشن [illegible] سلام کردم [illegible] لطف
جواب داده [illegible] گفت میدانی [illegible] گفتم والله [illegible] فرموده [illegible]
قایم آل محمد [illegible] در آخر الزمان ظهور خواهم کرد با این شمشیر [illegible] زمین را از عدل [illegible]
[illegible] از جور [illegible] این کلام از آنحضرت شنیدم [illegible] سجده افتادم
و روی بر خاک [illegible] فرمود [illegible] سر از زمین بردار [illegible] سر برداشتم فرمود نام
تو فلان [illegible] فرمود [illegible] گفت [illegible]

برسے گفتم یا سیدی فرموده بودید اهل حجت را مهدی است بارے آنچه دیدم و آنچه
شنیدم عجایب آن بگوی و شادی بخش که از خادم دست هم گرفتم و لیکن زر بخشید و مرا
از قصر بیرون آورد و اندک ساعتی آنجا نظاره کردم منارهٔ مسجد و درختها و جایها دیدم از وی پرسید
و این موضع و محل را شناسی گفتم بلی در حوالی شهر ما هست و از اسدآباد میگویند این بام
میانه گفت بلی این اسدآباد است السلام بروح حق متعت شدم رفتی چون دانستم و چون
کشودم چهل دینار بخیار دیدم در آن بود و از برکت آن با نعمها بسیار رسید و تا دینار از آن
در خانه ما بود هر برکت با ما بود و شیخ از برکت وجود او در رسیده ما از دنیا رفتیم خواهد
بعد دیگر شیخ سعید سید محمد بن عثمان که اشاره کرده است بعید علیه الرحمه الملک المجید در کتاب
ارشاد میفرماید که حاصل مضمون این است که بعضی از دلایل بر امامت آنحضرت و عقل و استدلال
صحیح اقتضای آن میکند که در هر زمانی سلطان عادل باشد که مردمان بسبب وجود او بصلاح
نزدیکتر و از فساد دورتر باشند و مستغنی باشند از رعایا خود در احکام و علوم و عقل حکم میکند
برآنکه محال است که در میان مخلوق آن از وجود سلطان عادل باشد از جهت آنکه کامل حجت باشد آن
نقصان مجاهد جنگ است و معذوب کننده کافران و منقوم عاصیان و رادع عاصیان و تعلیم کننده
جاهلان و آگاه کننده غافلان و تحذیر کننده گمراهان و مقیم حدود و منفذ احکام و فاصل میان
اهل اختلاف و نصب کننده امراء و سد کننده ثغور و حافظ اموال و حامل بیضه اسلام
و جمع کننده مردمان در روزهای جمعه و در روزهای عیدین و دیگر قائم است بر آنکه این سلطان
عادل حاکم معصوم باشد تا محتاج باشد بامام دیگر بر اثر و ضرورت است وجوب نفس آن حضرت او زیرا که

رادع بود کننده و بر گردانیده

ثغور سرحدها

نگهد

عصمت از امور باطنیه است و ظهور معجزه از او و باتفاق اهل حق کسی که این صفات دارد
موجود است بعد از حضرت امام حسن عسکری فرزند او مهدی علیهما السلام بر وجهی که بیان کردیم
از ادله این صحیفه ما آن محتاج نیستیم در باب امامت بروایت نصوص متعدد که آنچه آمده است در امامت
ائمه اطهار صلوات الله علیهم با این براهین عقلیه دلایل نقلیه نیز در باب امامت حضرت مهدی فرزند امام
حسن عسکری بسیار وارد است از طرق متعدده که منقطع است بیان اعداد آنها کلام رفع الله مقامه
و باید دانست که حضرت صاحب الامر را دو غیبت است غیبت صغری و غیبت کبری و حکایتی
مذکور که از آن در غیبت کبری بعد از غیبت صغری که مدت آن هفتاد و چهار سال بود بعضی
از خواص شیعیان که بخدمت او میرسیدند و مسائل مشکله حل میکردند و بعضی از آن
میرسیدند که بخدمت وکلای آنحضرت میرسیده‌اند و مسائل و حاجات و مشکلات حل
برای او عرض میکرده‌اند و آن را بامام عرض میکرده‌اند و جواب میگرفته‌اند و در آن
از نام آنحضرت که ابو القاسم م ح م د و لقبهای صاحب و حجت و قائم و مهدی تعبیر میکرده‌اند و اکثر
خفیف و مادام که آنحضرت ظهور نکند رخصت در تسمیه نیست و مکان آن امام بناحیه مقدسه ملقب گشته
و در احادیث منع واقع شده از تلفظ بنام و کنیت آنحضرت پیش از ظهور هرگاه مقصود آن
و با حضرت معهود باشد و بنام وکلای آنحضرت و توقیعات او علیه السلام بخط خاص خود نوشته
در کتب معتبره مذکور است و از ابتدای ولادت آنحضرت تا روز غیبت او و بعد از آن
تا این زمان معجزات عظیمه از آن سرور ظاهر شده و هر یک از آن شاهد عدالت بر حجیت
آنحضرت و در دفاتر ثقات روایات مسطور است و حکایات صحیحه صریحه نیز از

طرق مرویست از مؤیدات غیبت مثل حکایت بحر ابیض و جزیره خضرا و حکایت مدینة
الشیعه و شهری که در اقصای زمین مغرب است و از خوف اطناب در این مختصر مذکور نگردید و بسیاری
از شیعیان و موالیان بعضی اند که در زمان غیبت کبری بخدمتش مشرف شده اند و در کشف
الغمه و فصول المهمه و کمال الدین و خرایج و غیره بعضی از اینها و بعضی از صاحبان آن کتب رسیده
نوشته اند و آنچه در حدیث واقع است که فمن ادعی المشاهدة قبل خروج السفیانی والصیحة
فهو کاذب با این اخبار منافات ندارد چنانکه بر متتبعان آثار ائمه اطهار ظاهر است
و توجیه و تصریح و توضیح این معنی این خوشه چین خرمن محدثین در کتاب ریاض المومنین مفصل
هر که خواهد که بر آن اطلاع یابد بدان کتاب رجوع نماید اما نام آنهایی که حضرت صاحب الامر
دیده و یا بخدمتش رسیده اند از وکلا و توقیعات بخط ایشان بیرون آمده در اکثر کتابها
خصوصا در کتاب کمال الدین و کتاب کشف الغمه مذکور است اولا از وکلا عمری و پسرش
در بغداد که بخدمت آنحضرت رسیده اند و حاجز و بلالی و عطار و از اهل اهواز محمد بن
ابراهیم بن مهزیار و از کوفه عاصمی و از قم احمد بن اسحق و از همدان محمد بن صالح و از ری بسامی
و از آذربایجان قاسم بن علا و از نیشابور محمد بن شاذان اینها همه از وکلای آنحضرت بوده اند
که بخدمتش رسیده اند و از غیر وکلا از اهل بغداد ابو القسم بن ابی حلیس و ابو عبد الله بن
روح و مسرور طباخ غلام ابی الحسن ع و احمد و محمد پسران حسن و اسحق کاتب فرا و صاحب کیسه
سربمهر و از همدان محمد بن کشمرد و جعفر بن حمدان و از دینور حسن بن هرون و احمد و برادرش
و ابو الحسن و از اصفهان ابن بادشاله و از صیمره زیدان و از قم حسن بن نضر و محمد بن محمد و علی بن محمد بن

و صاحب ا

اسحق

اسحق و پدرش و حسن بن یعقوب و از اهل ری قاسم بن موسی و پسرش و پسر محمد بن هرون
و صاحب حصاة و علی بن محمد و محمد بن محمد کلینی و ابو جعفر رفا و از قزوین مرداس و علی بن احمد
و از فاقتر دو مرد و از شهرزور ابن خال و از فارس مجروح و از مرو صاحب هزار دینار و صاحب
مال و صاحب رقعه سفید و ابو ثابت و از نیشابور محمد بن شعیب بن صالح و از یمن فضل بن
زید و حسن پسرش و جعفری و ابن عجمی و شمشاطی و از مصر صاحب المولودین و از مکه صاحب
المال و ابو رجا و از نصیبین ابو محمد بن وجنا و از اهواز حصینی اینها وکلا نیستند اما بخدمت
آنحضرت رسیده اند و بعضی از جماعه مذکوره بسیار بر این نقل کرده از وکلا و سفرا و غیرهما از خوف
عدم التطویل نقل نشد و معجزاتی که از آنحضرت بوسیله هر یک از این جماعت ظاهر شده از حد شمار
بیرون است و از جمله توقیعات یکی آنست که از محمد بن شاذان بن نعیم نیشابوری روایت کرده اند
که گفت جمع آمد نزد من از مال قائم آل محمد علیهم السلم پانصد درهم بجز بیست درهم و مرا
خوش نیامد که آن را ناقص بفرستم پس بیست درهم از مال خود داخل آن کردم و فرستادم نزد
محمد بن جعفر که وکیل آنجناب بود توقیعی از آنحضرت بمحمد بن جعفر رسید که قبض کردم آنچه فرستاده بودی
پانصد درهمی که از جمله بیست درهم از مال تو بود بمن رسید و قبول شکر کردم دیگر از نصر بن
صباح مرویست که شخصی از اهل بلخ پنج دینار بوکیل آنجناب فرستاد و نام خود را فراموش کرد
که بنویسد توقیع آمد که این مبلغ رسید و نام او و نام پدرش در آن توقیع نوشته شده بود
و دعا در حق او کرده دیگر از سعد بن عبد الله بن صالح روایت کرده اند که گفت عریضه نوشتم
و طلب دعا کردم از جهت محبوسی که در حبس عبد العزیز بود و در حق کنیزی که وقت وضع حملش

و در کشف الغمه

نزدیک بخط توقیع بیرون آمد که حسین سال احتضار بجانب سید بود و در باب کفن زوجه خود خواهش نمود که
بکفن در وقت وضع حمل وفات یافت و حسین خلاصی یافت دیگر ابو جعفر بن علی الاسود روایت
نموده ابو الحسن که از خدمت علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی آنکه از ابو القاسم وکیل حجت
استدعا نمودم که از مولای من صاحب الزمان صلوات الله علیه مسئلت دعا نماید که آنحضرت از حق تعالی
در خواهد که او را ولد ذکر صالح روزی کند و من از ابو القاسم از جهت خود بجهت ابو الحسن ... و بعد از
سه روز توقیع بیرون آمد که دعا نمود ... حق تعالی علی بن الحسین را فرزندی مبارک کرامت فرماید و
بعد از وی دیگر اولاد او را بهم رسید و محمد بن علی بن بابویه مشهور و از اعاظم مجتهدین امامیه است
از آن دعا بوجود آمده و اما در حق ابو جعفر نوشته بود که لیس الیه هذا السبیل یعنی او را فرزندی
نخواهد بود و ابو جعفر را فرزند نشد ابن طاوس و شیخ طبرسی علیهما الرحمه این بیک را در کتاب ربیع
الشیعه و این یکی در کتاب اعلام الوری بعد از ذکر بعضی از نصوص و ما یاد کردن آنکه در غیبت
حضرت صاحب الزمان را میگویند الخ ترجمه اش ... چگونه حاصل کند
این دو غیبت از برای صاحب الامر علیه السلام بحسب آنچه متقدم گشت از اخبار سابقه مروی
او را منقول از آبا و اجداد او علیهم السلام و اما غیبت طولانی ازان بر جهه ... ان الشیخ
سفرا و رواة آن موجه بوده اند و الجاب ... معروف اند اختلاف نکردند امامیه در قائلند
بامامت حسن بن علی علیهما السلام در میان ایشان از جمله ایشان است ابو هاشم بن داود
بن ابو القاسم الجعفری و محمد بن علی بن بلال و ابو عمرو عثمان بن السعید السمان و پسر او ابو جعفر
محمد بن عثمان و عمر الاهوازی و احمد بن اسحق و ابو محمد الوجنا و ابراهیم بن مهزیار و محمد بن

ابراهیم

ابراهیم و جماعتی دیگر که ذکر ایشان بطول می انجامد ... در روایت از ایشان و مدت غیبت صغری
هفتاد و چهار سال بوده و ابو عمرو عثمان بن سعید العمری قدس الله روحه با پدر و پدر بزرگوار
او علیهما السلام منتقل بوده مرابت ... متولی امور وکالت بوده از قبل ایشان و ظاهر میشد
معجزات بر دست او و چون او رحلت کرد پسر او ابو جعفر قائم مقام او شد بنص او و مروی گشت
بنص پدرش در اثر جمادی الاخر سال سیصد و چهار یا سیصد و پنج و قائم مقام او ابو القاسم
حسین بن روح النوبختی شد بنص ابو جعفر محمد بن عثمان بر او و او را قائم مقام خود کرده
و او وفات کرد در شعبان سنه ست و عشرین و ثلثمائه و قائم مقام او ابو الحسن علی بن محمد السمری
شد بنص ابو القاسم بر او و او وفات یافت در نصف شعبان سنه ثمان و عشرین و ثلثمائه
علیهم رحمة الله تعالی و السلام علی من اتبع الهدی **الحدیث الخامس والثلثون** قال ابو محمد بن شاذان
علیه الرحمة و الغفران حدثنا الحسن بن محبوب رضی الله عنه قال حدثنا علی بن رئاب قال حدثنا ابو حمزة الثمالی
قال حدثنا سعید بن جبیر قال حدثنا عبد الله بن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان ثم
علامات ... السفیانی و الدجال ... الدخان و خروج القائم ع و نزول عیسی ع و خسف بالمشرق
و خسف بالمغرب و خسف بجزیرة العرب و طلوع الشمس من مغربها و نار تخرج من قعر عدن تسوق
الناس الی المحشر یعنی حضرت رسول صلی الله فرمود که ... از علامات قیامت
و دجال بودن و خروج حضرت قائم ع و فرود آمدن عیسی ع و فرو رفتن ... در مشرق
و فرو رفتن بجوی در مغرب و فرو رفتن جایی در جزیره عرب و طلوع آفتاب از مغرب و آتش
و آتشی که بیرون آید از قعر عدن که شهری است از شهرهای یمن و براند آن آتش مردمان را

الشمس

نگاه و شیخ رحمه الله این حدیث را بطریق دیگر هم روایت کرده است و آن طریق این است
مسند باید حدثنا الحسن بن علی بن فضال عن حماد عن الحسین بن المختار عن ابی بصیر عن عامر بن
واثله عن امیر المؤمنین علی علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله عشر قبل الساعة لا بد منها
السفیانی والدجال والدخان والدابة وخروج القائم وطلوع الشمس من مغربها ونزول عیسی علیه السلام
وخسف بالمشرق وخسف بجزیرة العرب ونار تخرج من قعر عدن تسوق الناس الی المحشر و شیخ
طوسی نیز در کتاب الغیبة از احمد بن ادریس از علی بن محمد بن قتیبه از فضل بن شاذان بهمین
طریق نقل نموده و ابن بابویه رضوان الله علیه در کتاب خصال بطریق دیگر ذکر کرده و جمعی
دیگر از علمای امامیه و بسیاری از فضلاء عامه این حدیث را روایت کرده اند اما با اختلاف
ترتیب و علاماتی که در بعضی ذکر یأجوج و مأجوج نیز شده و مقولیست که بسبب اختلاف در ترتیب
و علامات اینست که مکرر حضرت سید البشر ص تکلم باین کلام معجز نظام فرموده باشند و در هر مرتبه ذکر بعضی
از علامات نموده باشند چون علامات قیامت بسیار است پس بدان ای عزیز که در باب این حدیث شریف
ابحاث است که از دانستن چند چیز اول ظهور این علامات نیز ترتیبی که در حدیث مذکور است شرط نیست
دوم آنکه علامات منحصر در این چند علامت نیست چنانکه مذکور شد و در بعضها در حدیث اول
واقع است نیز مستفاد میگردد سیوم آنکه مراد از ذکر این حدیث در اینمقام یاد کردن خروج حضرت
صاحب الامر است چهارم آنکه گذشت و در سخن همه قائلند به ظهور آن حضرت از آن نهان قیامت
پس حدیث نود و چهار هزار کس را که به امیر المؤمنین و امام حسن علیهم السلام حضرت
اخوند نقل فرموده اند در فضل مسجد میان قیامت و آن قیامت [illegible]

دلنشد

و آنچه در آن از امت و ضلالت و اسباب آن که مقطعی حضرت حجت صلوات الله علیه مفصل
خواهد بود بیان شده و آنکه بسیار جاها در حدیث واقع است که چهل روز فاصله خواهد بود میان
رحلت آن حضرت و قیام قیامت با آن روایات منافات ندارد زیرا که چهل روز از علامات
قیامت است و بعضی علمای امامیه از این معنی غافل شده اند و قائل شده اند که چهل روز میان رحلت حضرت
حجت و قیامت فاصله است از آنجمله شیخ ابراهیم در کتاب بیان الفرق در این باب مبالغه تمام
نموده و در رساله فرقه ناجیه از احادیثی که منقول است از طرق عامه بر این مطلب استدلال کرده و دیگر

بر بیع ملت

باید دانست که هر علامتی را از علامات شرح بسیار طولانی و این مختصر گنجایش این را ندارد
و اگر کسی خواهد که استیفای آن نماید رجوع به کتاب ریاض المؤمنین و حدایق المتقین و در صلوات
پس این کمترین تالیف نموده رجوع نماید و حدیث طویل الذیل ابن شاذان علیه الرحمه والغفران در ذکر علامات
امر از آن در کتاب اثبات الرجعة از حضرت ابی عبدالله صلوات الله علیه نقل نموده و اکثر آن
را با زیاده و نقصان صاحب کافی در روضه آن کتاب روایت کرده و این شکسته در کتاب
ریاض المؤمنین ایراد نموده از خوف اطناب در این رساله مذکور نشد و هر که خواهد که بر آن
اطلاع یابد باید به آن کتاب رجوع نماید و مستدعی از قاریان و مستمعان این رساله و آن
کتاب و غیرها از مولفات این فقیر آنکه به مولف مستدعی امرزش بخواهند از حضرت غفار
الخطایا و السلام علی من اتبع الهدی الحدیث التاسع والثلثون قال الشیخ الجلیل الفضل بن شاذان
بن الخلیل طاب الله مرقده حدثنا محمد بن ابی عمیر رضی الله عنه قال حدثنا جمیل بن دراج قال حدثنا
زرارة بن اعین عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال استعیذوا بالله من شر السفیانی والدجال و غیرهما

من اصحاب الفتن تبيل يا بن رسول الله صلعم اما الدجال فعرفناه وقد بين من مضامين احاديثكم
شأن ظهر السفياني وغيره من اصحاب الفتن وما يصنعون قال عليه السلام اول من يخرج منهم رجل يقال
له اصهب بن قيس يخرج من بلاد الجزيرة له نكاية شديدة في الناس وجور عظيم ثم يخرج
الجرهمي من بلاد الشام ويخرج القحطاني من بلاد اليمن ولكل واحد من هؤلاء شوكة عظيمة في ولايتهم
ويغلب على اهلها الظلم والفتنة منهم فبينا هم كذلك اذ يخرج عليهم السمرقندي من خراسان مع الرايات
السود والسفياني من الوادي اليابس من اودية الشام وهو من ولد عتبة بن ابي سفيان
وهذا الملعون يظهر الزهد قبل خروجه ويتقشف ويتقنع بخبز الشعير والملح الجريش ويبذل
الاموال فيجلب بذلك قلوب الجهال والارذال ثم يدعي الخلافة فيبايعونه ويتبعهم العلماء الذين
يكتمون الحق ويظهرون الباطل فيقولون انه خير اهل الارض وقد يكون خروجه وخروج اليماني
من اليمن مع الرايات البيض في يوم واحد وشهر واحد وسنة واحدة فاول من يقاتل السفياني
القحطاني فينهزم ويرجع الى اليمن فيقتله اليماني ثم يفر الاصهب والجرهمي بعد محاربات كثيرة من السفياني
فيتبعهما ويظهر عليهما ويقهر كل من ينازعه ويحاربه الا اليماني ثم يبعث السفياني جيوشا الى
الاطراف ويسخر كثيرا من البلاد ويبالغ في القتل والفساد ويذهب الى الروم لدفع الملك الخراساني
ويرجع منها متنصرا في عنقه صليب ثم يقصد اليماني فينهض اليماني لدفع شره فينهزم السفياني
بعد محاربات عديدة ومقاتلات شديدة فيتبعه اليماني فتكثر الحروب وهزيمة السفياني فيجده اليماني
في نهر الاردن مع ابنه في الاسارى فيقطعهما اربا اربا ثم يعيش في سلطنته فارغا من الاعداء
ثلاثين سنة ثم يفوض الملك بابنه السعيد ويأوي مكة وينتظر ظهور قائمنا حتى يتوفى فيبقى ابنه بعد

وفات ابيه في ملكه وسلطانه قريبا من اربعين سنة ويهاجر جيحان الى الديلم بعده فاقيما على السلم
قال زراره فسألته عليه السلام عن مدة ملك السفياني قال عليه السلام مدة عشرين سنة يعني حضرت امام جعفر عليه السلام
فرمود كه مستقر بماند ده ماه پس بگفت ابن عمار از شر سفياني و دجال و غير ايشان از اصحاب فتنه‌ها
پرسيد از آن حضرت كه اى فرزند رسول خدا صلعم ما شناخته‌ايم از مضامين وموضع احاديث شما دجال را
بيان فرمائيد از براى ما كيست سفياني و اصحاب فتنه‌ها و چه كار خواهند كرد آن حضرت فرمود
اول كسى كه خروج خواهد كرد از اصحاب فتنه‌ها مردى خواهد بود او را اصهب بن قيس گويند او خروج خواهد
كرد از بلاد جزيره و بد انديشي او در باره مردمان شديد و جور وستم او عظيم خواهد بود و جرهمي
از بلاد شام خروج خواهد كرد و قحطاني از بلاد يمن و هر يك از ايشان را در ولايت ايشان شوكت
و قوت عظيم خواهد بود و غالب خواهند شد بر اهل آن ولايات ظلم و فتنه در اثناى اين حال و هنگام
سنه ان الحندكرده مثال از براى محاربه و قتال و خروج خواهد كرد بر ايشان سمرقندي از جانب
خراسان با علمهاى سياه و سفياني از وادى يابس جانب ولايت شام است و اين سفياني از نسل
عتبة بن ابي سفيان است و اين ملعون پيش از آنكه خروج كند اظهار زهد خواهد كرد و بجاى درشت
بر خواهد برو بنان جو و نمك نيم كوفته قناعت خواهد نمود و مالها بر مردمان خواهد بخشيد و بان
افعال دلهاى جهال و ارذال را جذب خواهد كرد و دعوى خلافت خواهد نمود بعد از آن دعوى خلافت
خواهد كرد و ان جاهلان و مردمان رذل بدون با او بيعت خواهند كرد و آن از علماء حق را
پنهان دارند و باطل را آشكارا كنند تابع جهال و ارذال خواهند شد و تبع ايشان خواهند شد
و سر بر خط فرمان سفياني ملعون خواهند گذاشت و تصديق خواهند كرد آن علماى دين بدنيا فروخته

سفیانی بهترین اهل زمین است و چون اتفاق خواهد افتاد که در روز [illegible] سفیانی در شام خروج
کرده باشد [illegible] با علمهای سفید خروج کند و اول کسی که با سفیانی جنگ کند قحطانی خواهد بود
[illegible] شکست یافته گریخته تمام [illegible] باز گشته شود بعد از آن جنگهای
بسیار در میان اصحاب [illegible] و سفیانی [illegible] اصحاب [illegible] و سفیانی از
[illegible] با سفیانی نزاع [illegible] سفیانی او را مغلوب و مقهور
گردانند [illegible] با او [illegible] سفیانی لشکرهای بسیار باطراف عالم بفرستد و
شهرهای بسیار [illegible] خراب [illegible] و در قتل [illegible] و از برای اکثر ملک [illegible]
را از خراسان یعنی سمرقندی [illegible] از طرف خراسان با علمهای سیاه خروج کرده [illegible] بجانب
[illegible] این سفیانی [illegible] در حوالی [illegible] مستفاد می‌شود که در آن زمان
سمرقندی [illegible] بلاد روم [illegible] اما شخصی [illegible] قتال در میان اند و مفصل
[illegible] خواهند [illegible] و وقوع [illegible] سفیانی [illegible] در [illegible]
خواهد دید [illegible] امام [illegible] فرمود [illegible] سفیانی از جانب روم در حالتی که [illegible]
و صلیب در گردن انداخته باشد [illegible] کند [illegible] از جهت دفع [illegible]
[illegible] فرماید و بعد از [illegible] مدینه و [illegible] رسیده
سفیانی [illegible] سفیانی [illegible] در میان [illegible]
جنگ [illegible] وقوع [illegible] سفیانی [illegible] یافته و [illegible] اختیار [illegible]
سفیانی [illegible] در میان ایران [illegible] بعد از آن [illegible] گردد

بعد از آن [illegible] فارغ البال از دشمنان [illegible] ساکن [illegible] بعد از آن ملک
[illegible] ابو [illegible] سعید [illegible] و در [illegible] و [illegible] ظهور قائم
[illegible] از این جهان فانی [illegible] بعد از وفات [illegible] یک سال
پادشاهی کند و [illegible] خواهند [illegible] قائم علیه السلام زراره گفت پس سوال کردم
از آنحضرت از مدت ملک سفیانی آنحضرت فرمود [illegible] خواهد کشید مدت ملک و سلطنت او
هجده سال [illegible] آنحضرت [illegible] هرگاه [illegible] امور و وقوع این وقایع [illegible]
[illegible] و علامات [illegible] و خروج حضرت صاحب الامر [illegible] را موقت نمود [illegible]
[illegible] قطع نظر از آن کرده [illegible] با خدا و رسول [illegible] خلاف [illegible] قرار داده
[illegible] از برای ظهور [illegible] بیاید دانست [illegible] احادیث [illegible]
شیخ [illegible] فضل بن شاذان علیه الرحمة والغفران در کتاب اثبات الرجعة روایت کرده
و شیخ بلند [illegible] شیخ ابو جعفر طوسی رضوان الله علیه از او در کتاب [illegible]
نقل [illegible] عن سیف بن عمیرة عن بکر بن محمد الازدی عن ابی عبد الله قال خروج
الثلاثة الخراسانی والسفیانی والیمانی فی سنة واحدة فی شهر واحد فی یوم واحد [illegible]
رایة [illegible] یعنی حضرت امام جعفر [illegible] فرمود [illegible] خروج [illegible]
و سفیانی و [illegible] در [illegible] و [illegible] راه [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] احادیث [illegible] در کتاب علامات ظهور حضرت
صاحب [illegible] علیه صلوات الرحمن بسیار است [illegible] محمد بن [illegible]

النعمان در کتاب ارشاد ذکر کرده بجهت اختصار ترجمه آنها اکتفا میشود بر بعضی از علامات
ظهور قیام قائم ع خروج سفیانی است و قتل حسنی و اختلاف بنی عباس در سلطنت و کسوف شمس در
نصف شعبان و خسوف قمر در آخر ماه بر خلاف عادت و فرو رفتن جمعی از مردم در زمین در بیدا
و گروهی در مغرب و بغرق در مشرق و رکود و ایستادن آفتاب نیز در زوال تا وسط اوقات عصر
و طلوع او از مغرب و قتل نفس زکیه که بظهور آید در پشت کوفه در میان هفتاد کس از صالحان
و کشته شدن مردی هاشمی در میان رکن و مقام و خراب شدن دیوار مسجد کوفه و اقبال رایات سیاه
از قبل خراسان و خروج یمانی و ظهور مغربی در مصر و مالک شدن او شامات را و نزول ترک در جزیره
و نزول روم در رمله و طالع شدن ستاره در مشرق که نور دهد مثل نور قمر بعد از آن منعطف گردد
چنانکه نزدیک باشد هر دو طرف آن بهم رسد و سرخی ظاهر شود در آسمان و در آفاق آن منتشر گردد و
آتشی ظاهر شود طولانی در مشرق و باقی ماند در هوا سه روز یا هفت روز و گسیختن عرب
عنانهای خود را و مالک شدن ایشان بلاد را و خروج ایشان از سلطان عجم و کشتن اهل مصر
امیر خود را و خراب شدن شام و آمدن سه رایات در ... و دخول رایات قیس و عرب بمصر و رایات
کنده بخراسان و ورود خیل کوفه تا مرتبط کنند بحیره و اقبال رایات سیاه از مشرق و
زیاد شدن فرات تا آب داخل کوچهای کوفه شود و خروج شصت کذاب که همه دعوی نبوت کنند
و خروج دوازده نفر از آل ابو طالب که همه دعوی امامت کنند از برای خود و احراق مردی عظیم
القدر از شیعه بنی عباس در میان جلولا و خانقین و بستن جسر از کرخ در جانبی که بسمت
مدینه بغداد است و بلند شدن باد سیاه در آنجا در اول روز و بعد از آن زلزله تا منخسف گردد

از قبیل

بسیار

بسیاری از خلایق و ترس که شامل اهل عراق باشد و موت بسرعت و نقص انفس و اموال و ثمرات
و پیدا شدن ملخ در اوان و در غیر اوان تا آنکه زرع و غلات را بخورد و کم شدن زراعتها که مردم
کنند و اختلاف عجم و ریختن خون بسیار در میان یکدیگر و بیرون آمدن بندگان از اطاعت
آقایان و کشتن ایشان خواجهای خود را و مسخ قومی از اهل بدع که برگردند بوزینگان و خوکان
و غلبه کردن عبید بر بلاد سادات و ندا کردن از آسمان که بشنوند آن را اهل زمین اهل
هر لغتی بلغت ایشان یعنی آن ندا را هر طایفه بزبان خود بشنوند بقدرت الهی و روی
و سینه ظاهر شوند از برای مردمان در عین الشمس و مردگان برانگیخته شوند از قبور تا
رجوع بدنیا نمایند و یکدیگر را بشناسند و زیارت نمایند بعد از آن ختم شود آن به بیست
و چهار باران پیاپی بسیار زند که زنده شود زمین بعد از مردن او و معلوم شود برکات آن و زائل
شود بعد از این هر آفت و عاهتی که باشد از معتقدان حق یعنی از شیعه مهدی ع پس بدانند در آن وقت
اینوقت ظهور او را بمکه پس متوجه خدمت او گردند از برای نصرت او و چنانکه اخبار بآن وارد شده
یافته و بعضی از جمله این احداث حتم اند و بعضی مشروط و الله اعلم بآنچه واقع شود و ما ذکر کردیم اینها را
بر حسب آنچه ثابت شده در اصول و تضمن نموده اند آثار منقوله و بالله نستعین و الله ولی التوفیق
بیان و حضرت آخوند در بیان این اخبار نیز تأمل فرمایند و وقوع اینها و جمع در یک سال معتبر
فرموده اند میتوانند که ظهور باشد و مؤلف کتاب کشف الغمه ره نیز ذکر این علامات نموده
نقلا عن الشیخ المفید ره بعد از آن میگوید بلا شک این حوادث بعضی از آن قبل است
عقل از احکام میدانند و بعضی دیگر منجمان از آثار شمرده اند و طعن کشیخ مفید ره اعتذار فرموده

در اخبار یاد کنیم و آنکه فرمودیم است همراه صحیح است علامات نقل کنیم و اینها منقولست از
ائمه با امام علیهم السلام پس اگر آوار آنست که منفرد گردد حق مقبول نیز اگر اینها معجزات اند و معجزات
خوارق عادات باشد مثل انشقاق قمر و انقلاب عصا والله اعلم و دیگر شیخ مفید در فرموده است که
خبر کرد مرا ابو الحسن علی بن بلال المهلبی در سیاق سند با اسمعیل بن صباح و او گفت که شنیدم از
شیخی از اصحاب ما که ذکر میکرد از سیف بن عمیره و او میگفت در حضور ابو جعفر منصور بودم پس
گفت در ابتدا آنکه یا سیف لابدست از منادی که ندا کند از آسمان بنام مردی از فرزندان ابی
طالب گفتم فدای تو گردم یا امیر المؤمنین تو روایت میکنی این را گفت بلی قسم بآنکه نفس من بدست
اوست که هرآینه شنیده است گوش من این را از او گفتم یا امیر المؤمنین این حدیث را هرگز نشنیده ام
شنیده ام قبل از این وقت گفت ای سیف هرآینه این حق است پس هرگاه چنین گردد پس
اول کسی که ما اجابت کنیم او را ما باشیم ولکن این ندا بسوی مردی از بنی عم ماست پس گفتم کدام
گفت
مردی از اولاد فاطمه س گفت یا سیف اگر نه آن میبود که شنیده ام از ابی جعفر محمد بن علی حدیث
کرده است مرا آن و اگر حدیث کرده مرا اهل زمین همه مرا با این قبول نمیکردم این
از ایشان ولیکن او محمد بن علی است و باسناد روایت میکند از ابی عمیر از حضرت رسول صلعم فرمود
قائم [illegible] تا هرگز نشود مهدی از اولاد حسن و هرگز نباید مهدی تا هرگز اهل نشود [illegible]
هر یک از آن [illegible] منم مغیره روایت میکند باسناد از ابا حمزه و او گفت گفتم مر ابی
جعفر علیه السلام خروج سفیانی از واجبات است فرمود بلی و ندا و طلوع شمس از مغرب و اختلاف بنی
عباس در دولت و قتل نفس زکیه و خروج قائم از آل محمد همه از حتوم و حتمیست گفتم این ندا

چگونه باشد گفت ندا کند منادی از آسمان در اول روز که بدانید والله باشید همه حق با علیست و
شیعه او و بعد از آن ابلیس ندا کند در آخر روز از زمین که حق با عثمانست و شیعه او پس در آن
این شک میکنند اهل باطل بعد از نقل این حدیث صاحب کشف الغمه میگوید که اشاره میکند [illegible]
بمنادی آسمان او لیست از منادی زمین والله و شیخ مفید روایت میکند باسناد از ابی
خدیجه و او روایت کرد از ابا عبدالله ع که هرگز نیاید قائم تا هرگز خروج کنند [illegible] تن
از بنی هاشم که هر یک از ایشان مردم را بسوی خود خوانند و روایت میکند باسناد از علی بن محمد الازدی
که او روایت کرده از پدر و جد خود که امیر المؤمنین علی علیه السلام فرموده در پیش قائم موت
احمر و موت ابیض است و ملخ در حین خود و ملخ الوان خمره اما موت احمر پس سیف است و موت
ابیض طاعونست و روایت میکند از جابر جعفی و او روایت کرد از ابی جعفر علیه السلام
که حضرت فرموده فرمود ملازم زمین باش و حرکت مده نه دست و نه پای تا ببینی علامتها را
که ذکر میکنم از برای تو [illegible] که در [illegible] اختلاف بنی عباس است و منادی
که ندا کند از آسمان و فرو رفتن قریه از قرای شام [illegible] میگویند و نزول ترک
در جزیره و نزول روم در [illegible] و اختلاف بسیار نزد آن وقایع در هر زمین تا خراب شود شام و
سبب خرابی [illegible] رایت اصهب و رایت ابقع و رایت سفیانی
علی بن حمزه روایت میکند از ابا الحسن ع در قول خدای عز و جل سنریهم آیاتنا فی الآفاق و
فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق فرموده فتن و آفاق زمین است و مسخ در اعدای حق
دیگر روایت میکند باسناد از ابا بصیر که گفت شنیدم از ابا جعفر ع [illegible] در قول

حتی تعالی که ان نشأ ننزل علیهم من السماء آیة فظلت اعناقهم لها خاضعین که روز دیگر بشرح
بکنند آثار این آیت کی میکنند آیا آن فرمود بنی امیه و گروه ایشان کفتم آیا حسب
فرمود که دو خسوف میان زوال شمس است تا وقت عصر و خروج صدر و روی او در عین الشمس
که شناخته شود بحسب و نسب او و این در زمان سفیانیست و دیگر از علامات هلاک سفیانی
وقوعها باشد و روایت میکند باسناد از سعید بن جبیر که سالی که قیام خواهد کرد قائم علیه السلام
بیست و چهار باران بباید و دیده شود آثار و برکات آن و روایت میکند از ثعلبه که ابو جعفر ع
فرمود دو آیت اند خواهند بود پیش از قیام قائم کسوف شمس است در نیمه ماه
رمضان و خسوف قمر در آخر ماه گفت گفتم یابن رسول الله قمر در آخر ماه و شمس در نیمه ماه
ابو جعفر ع گفت من داناترم بانچه میگویم این دو آیتند که نبوده از زمان هبوط
آدم ع صالح بن میثم گوید که شنیدم از ابو جعفر ع میفرمود نیست میان قیام قائم
و قتل نفس زکیه بیشتر از پانزده شب مولف کتاب کشف الغمه رحمه الله تعالی بعد از نقل این روایت
از شیخ مفید قدس الله سره میفرماید اظهار کرده میشود در این روایت یا آنست مراد نفس
زکیه محمد بن عبدالله بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام و او کشته شد در رمضان سنه
خمس و اربعین و مائه و بالکه را بر طبق ظاهر جامع و مترجم این اربعین میگوید
ترا به این شیخ عالی جناب عبدالله بن مذکور کرده اند الله تعالی و از جابر روایت میکند
راوی گفت گفتم مر ابو جعفر ع را که خواهد بود این امر فرمود که هرگاه باشد ای جابر و چنین
بسیار شود کشتن میان حیره و کوفه این امر متوقع است و روایت میکند از حسین بن مختار

که ابو عبدالله ع فرمود هرگاه منهدم شود دیوار مسجد کوفه از آنجا در پای خانه عبدالله بن مسعود
این زوال ملک قوم است و در نزد زوال آن خروج قائم ع است و روایت میکند سیف بن عمیره
از بکر بن محمد که او از ابو عبدالله ع روایت کرده که فرمود خروج ثلثه است و آن خروج سفیانی
و خراسانی و یمانی است در یک سال و یک ماه و یک روز نیست در آن رایتی راه نماینده تر از رایت
یمانی زیرا که او دعوت بحق میکند و روایت میکند از فضل بن شاذان از احمد بن محمد بن ابی نصر
از ابو الحسن الرضا علیه السلام که آنحضرت فرمود پیش از این امر میکنند شمار کردنهای خود
آن تا تمیز کرده شوند و از نو حاصل کردند خلایق پس باقی نماند از ایشان مگر اندکی بعد از آن خواند این
آیت را که الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا وهم لا یفتنون پس از آن فرمود از
علامات فرج حدیثی که واقع شود میان هر دو مسجد و بکشد فلان اولاد فلان را پانزده کبش را از عرب و روایت
میکند از فضل بن شاذان از میمون بن خلاد از ابو الحسن ع که گویا هنوز ... را پایه بلاء
از مصر آمده اند همه ... مابین ... و ابو بصیر
روایت میکند از ابو عبدالله ع که ... اجماع تا حصی کرده شوند مراد
در روز جمعه ... میان ... اصحاب کهف
و روایت میکند از علی بن اسباط از حسن بن جهم که سوال کردم از ابو الحسن ع از فرج فرمود
اگر تفصیل میکنم یا تقلیل و اجمال گفت بلکه مجمل کنید فرمود هرگاه مذکور گردد رایات قیس
و رایات کنده بخراسان و روایت میکند باسناد از حسین بن ابی العلا از ابو بصیر از
ابو عبدالله علیه السلام که مردی فلان را نزد مسجد ... مسجد کوفه ... واقعه افتد در روز

که کشته شوند چهار هزار کس از ارباب الفیل که اصحاب صاحب الفیل است و بیرون آیند از بلاد انطاکی و
اجتناب نمایند و حسن ابن از بری احوال است و اقتدا کنند و مسلک نماید بعرب
انصار و روایت میکند از علی بن ابی حمزه از ابو بصیر از ابو عبدالله علیه السلام آنحضرت فرمود
قیام قائم علیه السلام نشود در سالها مگر باران و فاسد شود در آن سال ثمر در نخل بسیار نمیکنند
از آن و روایت میکند از ابراهیم بن محمد از جعفر بن سعد و او از پدر خود و او از ابو عبدالله
سال فتح کشته شده شوند فرات تا داخل شود آب در کوچهای کوفه و در حدیث محمد بن مسلم وارد است
گفت شنیدم از ابو عبدالله علیه السلام فرمود پیش از قیام قائم امتحان و آزمایش باشد از جانب حق
جل و علا گفتم چه چیز است فرمود آن قول حق است این آیه را خواند و لنبلونکم بشیء من الخوف و الجوع و نقص
من الاموال و الانفس و الثمرات و بشر الصابرین بعد از آن فرمود خوف از ملوک بنی فلان است
و جوع و گرسنگی از گرانی اسعار و نقص اموال از کساد تجارات و قلت زیادتیها و نقص
انفس بموت سریع و کم شدن ثمرات بقلت ریع زرع و قلت برکت ثمار بعد از آن فرمود
و بشر الصابرین یعنی بشارت صابران را نزد این امور بتعجیل خروج قائم علیه السلام و روایت میکند
از حسین بن زید از پدر خود گفت شنیدم ابو عبدالله علیه السلام فرمود زجر کرده شوند مردمان
پیش از قیام قائم علیه السلام از معاصی خویش بآتشی ظاهر شود در آسمان و سرخی فرو گیرد آسمان را
و فرو رفتن وقوع یابد در بغداد و بصره و خونها ریخته شود در آنجا و خانهای آن بلاد خراب گردد
و فنا واقع شود در اهل آن و شامل شود اهل عراق را خوفی که نباشد مر ایشان را با آن قرار
دیگر شیخ ره میفرماید و آن سال که قائم شود و ظاهر گردد صاحب الزمان علیه السلام و روز ظهور

کند و روایت کرده حسن بن محبوب از علی بن ابی حمزه از ابو بصیر از ابو عبدالله علیه السلام که گفت بیرون نیاید قائم علیه السلام
مگر در سالی وتر از سالها در سنه احدی یا ثلث یا خمس یا سبع یا تسع و روایت کرده است از فضل
بن شاذان از محمد بن علی کوفی از وهیب بن حفص از ابو عبدالله علیه السلام که آنحضرت فرمود ندا
کرده شود باسم قائم در شب بیست و سیم و قائم گردد در روز عاشورا و آن روزیست که کشته
در آن روز امام حسین علیه السلام گویا میبینم او را که در روز شنبه دهم محرم الحرام ایستاده در میان رکن و
مقام جبرئیل علیه السلام بر دست راست او ندا کند و دعوت کند از برای خدای تعالی پس روان گردد
بسوی آنحضرت شیعیان او از اطراف زمین و در نوردیده شود از برای ایشان زمین تا بیعت
کنند او را پس پر گرداند خدای تعالی بواسطه او زمین را از داد و عدل همچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم
راقم این مختصر گوید از حدیث چند معلوم شده که ندا باسم حضرت قائم علیه السلام در شب بیست و سیم ماه مبارک
رمضان خواهد بود چنانچه مذکور گردید آن را هم تاویل نمیتوان نمود در حدیث عبارت که ماه رمضان
مذکور نیست ذکر آن عبارت از روی سهو از زبان راوی یا قلم کاتب ساقط شده باشد دیگر شیخ مفید ره میفرماید
فاما سیر آنحضرت از مکه بکوفه پس چنانکه روایت شده از ابو بکر حضرمی از ابو جعفر حضرت امام
محمد باقر علیه السلام که حضرت قائم علیه السلام از مکه بیرون آید بنجف کوفه با نه هزار از ملائکه جبرئیل از یمین او و میکائیل
از یسار او و مومنان در پیش او و متفرق گرداند لشکرها را در بلاد و روایت کند عمرو بن شمر از
ابو جعفر علیه السلام که ذکر کرده مهدی صلوات الله علیه که آنحضرت فرمود داخل کوفه شود
و بار در سه رایت باشد پس بیاید تا آنکه بمنبر بر آید و خطبه بخواند و مردم ندانند آنحضرت چه
فرمود از بسیاری گریه چنین میبینم که التماس کنند مردم از آنحضرت تا جمعه با ایشان بگذارد

پس امر فرماید که خط کشند از برای او مسجدی برابر عرض بودن آن زیکه کانکه درانجا بود به بولادن
امر فرماید که بشکند و حفر نماید از عقب مشهد امام حسین علیه السلام نهری روان که جاری شود نهر بای
داین تا نجف جاری و بر کنار رود آسیاها آسیابها جاری گردد و از آن آسیابها آرد میکنند و در انجا
ارد کشتند و در آنجا و این شکسته چون نمونه جامع و مترجم این اربعین مشکو بر اینکه در حدیث
مذکور است فاذا کان ذلک الحکمة البالغة له الناس ان یضیء بهم الحجة در این نکته است و وقوف
ندارم که مراد از حدیث دارد و در روایت صالح بن ابی الاسود وارد است از ابی عبدالله علیه السلام که ذکر
مسجد سهله نموده و ان منزل صاحب است هرگاه با اهالی خود در آید و در روایت مفضل بن
عمر وارد است که گفت شنیدم از ابی عبدالله علیه السلام که هرگاه قیام نماید قائم آل محمد علیه السلام بنا فرماید در پس
کوفه مسجدی که او را هزار در باشد و متصل گردد خانهای اهل کوفه به دو نهر کربلا قال الشیخ
الجلیل ابو جعفر بن بابویه ره حدثنا محمد بن اسحق الطالقانی ره قال حدثنا احمد بن علی الانصاری
عن ابی الصلت الهروی قال قلت للرضا علیه السلام ما علامة القائم منکم اذا خرج فقال علامته ان یکون
شیخ السن شاب المنظر حتی ان الناظر الیه لیحسبه ابن اربعین سنة او دونها وان من علاماته
ان لا یهرم بمرور الایام واللیالی علیه حتی یاتیه اجله یعنی گفت ابو الصلت هروی که گفتم به حضرت
امام رضا علیه السلام که چیست علامت قائم شما وقتیکه خروج نماید آن حضرت فرمود که علامت او آنست
که من در سن پیری باشد و بصورت جوان در مرتبه که نظر کننده بر آن حضرت گمان کند که در سن
چهل سالگی است یا کمتر از آن و دیگر از نشانهای آن حضرت آنست که گذشتن روزها و شبها بر آن حضرت
پیری در آن جناب اثر ننماید تا آنکه اجل آن سرور در رسد و از جمله علامات ظهور حضرت صاحب الامر

است که در حدیث مذکور است و فضل بن شاذان علیه الرحمة والغفران روایت کرده باین طریق
حدثنا صفوان بن یحیی رضی الله عنه قال حدثنا محمد بن حمران قال قال الصادق جعفر بن محمد علیه السلام
ان القائم منا منصور بالرعب مؤید بالنصر تطوی له الارض وتظهر له الکنوز کلها ویظهر الله تعالی
به دینه علی الدین کله ولو کره المشرکون ویبلغ سلطانه المشرق والمغرب فلا یبقی فی الارض خراب الا عمر
وینزل روح الله عیسی بن مریم علیهما السلام فیصلی خلفه قال ابن حمران فقیل له یا ابن رسول الله متی یخرج قائمکم
قال اذا تشبه الرجال بالنساء والنساء بالرجال واکتفی الرجال بالرجال والنساء بالنساء
ورکب ذوات الفروج السروج وقبلت الشهادة الزور وردت شهادة العدول واستخف الناس
بالدماء وارتکاب الزنا واکل الربا والرشا واستیلاء الاشرار علی الابرار وخروج السفیانی من الشام
والیمانی من الیمن وخسف بالبیداء وقتل غلام من آل محمد صلی الله علیه وآله بین الرکن والمقام اسمه محمد بن الحسن ولقبه
النفس الزکیة وجاءت صیحة من السماء بان الحق فیه وفی شیعته فعند ذلک خروج قائمنا فاذا خرج
اسند ظهره الی الکعبة واجتمع عنده ثلثمائة وثلثة عشر رجلا واول ما ینطق به هذه الآیة بقیة الله خیر لکم
ان کنتم مؤمنین ثم یقول انا بقیة الله وحجته وخلیفته علیکم فلا یسلم علیه مسلم الا قال السلام علیک یا بقیة الله
فی ارضه فاذا اجتمع العقد وهو عشرة آلاف رجل خرج فلا یبقی فی الارض معبود دون
الله عز وجل من صنم ووثن وغیره الا وقعت فیه نار فاحترق وذلک بعد غیبة طویلة یعنی
حضرت امام جعفر علیه السلام فرمود که قائم ما علیه السلام منصور است برعب یعنی حضرت الله تعالی او را آن حضرت
میاندازد در دلهای دشمنان و موید است بنصر یعنی حضرت
عزت او را تایید نماید بنصرت نمودن و ظفر دادن بر اعدای دین و طی میکند و در سهل مسجد

از برای او زمین را در اندک زمانی مسافت بعیده را اگر ظفر یابد ... قطع نماید و ظاهر
میشود از برای آنحضرت کل گنجهای عالم ظاهر خواهد کرد ... حضرت الله تعالی بسبب او دین خود
را بر جمیع دینها و اگرچه کاره باشند مشرکان و خواهد رسید سلطنت و پادشاهی آنحضرت
بمشرق و مغرب جهان و در روی زمین خرابه و موضع ویرانی نخواهد ماند الا که در زمان آنحضرت جهان
معمور و آبادان خواهد کرد و عیسی بن مریم فرود خواهد آمد از آسمان و اقتدا بآنحضرت نموده نماز
خواهد کرد و محمد بن مسلم که راوی این خبر معتبر است روایت کرده که گفتند بآنحضرت ای فرزند
رسول خدا قایم شما کی خروج خواهد کرد آنحضرت فرمود وقتی ... بیان علامتی چند فرمود
بر نهجی که اذا تشبه الرجال بالنساء یعنی هرگاه مانند کنند خود را مردان بزنان و شبیه سازند زنان
خود را بمردان و مردان بمقاربت مردان و زنان بمقاربت زنان اکتفا نمایند و صاحبان
فروج بر زین نشینند یعنی زنان بر اسبان سوار شوند و گواهی دروغ را قبول کنند و شهادت
عدول را رد نمایند و مردمان خون ریختن و زنا کردن و ربا خوردن و رشوه خوردن را سهل بگیرند و این
اعلای و اتقیاء را که از ایشان کراهت است سهل پندارند و دیگر از علامات آنست که مستولی شدن
شریران و بدکاران است بر نیکوکاران و خروج سفیانی است از شام و خروج یمانی از یمن
و فرو رفتن جمعی از اهل لشکر بزمین در بیدا و کشتن پسری از آل محمد صلی الله علیه و آله در میان رکن
و مقام که نام آن کس محمد بن حسن ملقب بنفس زکیه و ندا از جانب آسمان میاید که حق با علی و شیعه
علی است پس ... ظهور ... هنگام خروج قایم است خبر آنحضرت و خروج باید ... پشت
مبارک بکعبه معظمه انداخته و جمع کند ... سیصد و سیزده مرد دیگر بحسب ... از آنجانب

داخل حرم

و اول حرفی که آنسرور بزبان معجز بیان بآن جاری سازد این آیه کریمه باشد بقیة الله خیر لکم ان کنتم
مؤمنین بعد از آن بیان فرماید که منم بقیه الله و بقیه او و خلیفه او بر شما پس سلام کنند بر آنحضرت
مسلمانان الا آنکه گویند السلام علیک یا بقیة الله فی ارضه و چون جمع شود از برای آنحضرت عقد و انصار است
از ده هزار مرد دین دار است آنحضرت از مکه بیرون آید و ... رفع کفار و برانداختن اشرار نهضت فرماید
پس نماند در زمین از آن چیزها که میپرستند مشرکان از غیر خداوند عالمیان از صنم و وثن و غیر آن
الا آنکه آتش در آن افتاده بسوزد و این بعد از غیبت طولانی خواهد بود ... ابن بابویه شیخ صاحب الفقیه روایت
میکند از محمد بن اسمعیل بن بزیع از محمد بن مسلم نقل از حضرت ابی جعفر علیه السلام مثل این حدیث حدیثی
الحدیث ... شیخ ابو جعفر بن بابویه رحمه الله باسناد دیگر از حضرت ابی جعفر صلوات الله علیه در کتاب کمال الدین
روایت کرده و مضمون ... بعضی با قول ... الحدیث شریف میگوید تعجب است مرا از آنکه
شیخ ابن بابویه با کمال فضل و خردمندی غافل شده است از بعضی مراد از محمد بن نفس زکیه یعنی او است که
کشته شدن او از علامات ظهور صاحب الامر است علیه السلام غیر محمد بن حسن مشار بعنه و ... که قتل او
قبل از ورود این حدیث وقوع یافته است ... که مراد از او ... لام ... بجای ... غلام اطلاق عبارت
رجل میشود سیم آنکه قتل او در میان رکن و مقام نبود چهارم آنکه پدر این ... نام ... خواهد ...
حدیث صحیح ... و عبد الله ... حسن نام بوده و اند در بعضی از روایات ابن نفس زکیه محمد بن
حسن مذکور است ... نام جدش حسن بود یا جام جد اعلی یعنی امام حسن علیه السلام او را خوانده
... که شیخ ابو جعفر ابن بابویه میگویند و امثال ... الحدیث ... شیخ مذکور ...
رسیده ... و سبب تردید او میان ستم و صحیح در حدیث در باب قتل نفس زکیه نقل کرده ...

همان معنی را باسناد شیخ مفید رحمه الله علیه نقل فرموده است و انوار منیر و عز الظهور
حتی جمعوا الملل الدین فتنی رقص لهیها بمن مردگان برانگیخته شوند از قبرها الی آخر و چند از قرار
برانگیخته شوند تا باز کرده‌اند بدنیا الیشان باشند بلکه بدیگر احادیث بعضی از احادیث دلیل است بر آنکه
کاه بلکه این عبارت خیال کنند که کل مردگان زنده خواهند شد چنانکه حضرات آخوندی نقل فرموده اند
و غافل شده در همان مقام این آیه را کاملاً بتضعیف این روایت و تکذیب راویش
ذکر کرده اند چنانکه مذکور شد ان شاء الله تعالی قال الشیخ الجلیل الفضل بن شاذان بن خلیل حدثنا
عبدالرحمن بن ابی نجران عن عبدالله بن سنان عن ابی عبدالله علیه السلام قال المفقودون عن فرشهم ثلاثمائة
وثلث عشر رجلاً عدة اهل بدر فیصبحون بمکة وهو قول الله عز وجل اینما تکونوا یأت بکم الله جمیعا
و هم اصحاب القائم ع فصل مضمون این حدیث شریف این است که سیصد و سیزده تن از خواص
اصحاب حضرت صاحب الامر ع اند که شب در شهرهای خود در جامه‌های خواب مخفی ناپدید
خواهند گردید و صبح در مکه معظمه نزد آن حضرت حاضر خواهند بود و این هم یکی از معجزات آن حضرت است و
در آنکه هر یک از این سیصد و سیزده تن از کجا باشند روایات مختلفه رسیده یکی این است که شیخ
محمد بن جریر طبری رحمه الله در کتاب [illegible] روایت کرده از جابر بن عبدالله الانصاری
پرسیدند از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از سیصد و سیزده تن هر یک از کجا باشند آن حضرت فرمود
چهار تن از مکه و چهار تن از مدینه و چهار تن از بیت المقدس و هفت تن از یمن و هشت تن
از مصر و سه تن از حلب و دوازده تن از اهل بادیه و سه تن از آذربایجان و چهار تن از خوارزم
و دوازده تن از طالقان و هفت تن از دیلمان و سه تن از بصره و سه تن از بسطام و هفت تن

از جرجان و هفت تن از جیلان و هفت تن از طبرستان یعنی مازندران و چهار تن از کوهستان
و چهار تن از ری و دوازده تن از قم و یک تن از اصفهان و سیزده تن از سبزوار و سه تن از
همدان و چهار تن از کرمان و یک تن از گیلان و سه تن از نیشابور و سه تن از قاشان یعنی کاشان
و سه تن از قزوین و ده تن از هندوستان و سه تن از ماوراء النهر و هفت تن از فارس و هفت
تن از شیراز و پنج تن از طوس و سه تن از دامغان و سه تن از حبشه و هفت تن از بغداد
و دو تن از مداین و دوازده تن از بلاد مغرب و دوازده تن از حله و دوازده تن از مدفن مرتضی یعنی نجف
کوفه و پنج تن از مشهد فرزندم حسین یعنی کربلا و پنج تن از طرطوس و سه تن از طبریه و سه تن
از بدخشان و چهار تن از بلخ و دو تن از کابل و دو تن از سمرقند و سه تن از سیستان و دو تن
از کاشغر و هفت تن از قندهار و پنج تن از قمیر و چهار تن از [illegible] و شش تن از طبس و چهار تن
از لکام و دو تن از کابل و پنج تن از بولاق و دو تن از مراغه و چهار تن از [illegible] و سه تن از مرو و
و شش تن از قومس و سه تن از [illegible] و دو تن از لد و در بعضی نسخ چهار تن از [illegible]
نزد آن حضرت حاضر شوند عیسی و ادریس و خضر و الیاس و در باب نزول عیسی ع احادیث متواتره
وارد شده است چنانکه بعضی از آن مذکور شد و بعضی دیگر مذکور شود ان شاء الله تعالی و روایت است
از حضرت امام جعفر صادق ع که هفت تن را از برای آن حضرت زنده میگرداند که انصار او باشند
با کم تن از ایشان را بنامید حضرت الله تعالی در شان ایشان میفرماید و من قوم
موسی امة یهدون بالحق و به یعدلون و هفت تن از اصحاب کهف گویند و یوشع
بن نون و سلمان فارسی و ابوذر غفاری و مقداد اسود کندی و مالک اشتر نخعی و انند در بعضی

از روایات جابر و ابوذر و ابو دجانه انصاری واقع است ضعیف السند است و بلیه دال بر
در تقدیم و تأخیر ظهور حضرت صاحب الزمان ع و خروج دجال لعین اختلاف کرده اند لکن
نزد این ضعیف معتبر است آنست که بعد از خروج دجال علیه اللعنه حضرت صاحب الامر علیه السلام
ظهور خواهد فرمود چنانچه ابن [illegible] علیه الرحمه روایت نموده باین طریق که حدثنا احمد بن محمد بن ابی نصر
قال حدثنا عاصم بن حمید قال حدثنا محمد بن مسلم قال سأل رجل ابا عبد الله ع متى یظهر قائمکم قال
اذا کثر الغوایة وقل الهدایة وکثر الجور والفساد وقل الصلاح والسداد واکتفی الرجال بالرجال والنساء بالنساء
ومال الفقهاء الی الدنیا واکثر الناس الی الاشعار والشعراء ومسخ قوم من اهل البدع حتی یصیروا
قردة وخنازیر وقتل السفیانی ثم خرج الدجال وبالغ فی الاغواء والاضلال فعند ذلک ینادی باسم
القائم ع فی لیلة ثلث وعشرین من شهر رمضان ویقوم فی یوم عاشورا فکأنی انظر الیه
قائما بین الرکن والمقام وینادی جبرئیل بین یدیه البیعة لله فیقبل شیعته الیه من اطراف الارض تطوی
لهم طیا حتی یبایعوه ثم یسیر الی الکوفة فینزل علی نجفها ثم یفرق الجنود منها الی الامصار لدفع عمال
الدجال فیملاء الارض قسطا وعدلا کما ملئت جورا وظلما قال فقلت له یا ابن رسول الله ص فداک
ابو ای یعلم احد من اهل مکة من این یجیء قائمکم قال لا الا انه یظهر بمکة بکرة فیقوم بین الرکن والمقام
یعنی مردی پرسید از حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد علیهما السلام که قایم شما کی ظهور خواهد کرد آنحضرت
فرمود هر گاه بسیار گردد گمراه شدن و کم شود راه راست یافتن و بسیار گردد جور و فساد
و کم شود صلاح و سداد و اکتفا نمایند مردان بمردان و زنان بزنان و میل کنند فقها بدنیا و بسیار شوند
مردمان بشاعران و شعر او مسخ کنند قومی از اهل بدعتها و بگردند بصورت خوکان و بوزینگان

الصلاح

و کشته شود سفیانی بعد از آن خروج کند دجال و مبالغه نماید در اغوا و اضلال یعنی کوشش نماید
در گمراه ساختن مردمان پس در آن هنگام ندا کنند باسم حضرت قائم ع در شب بیست و سیم
ماه رمضان و قیام نماید آنحضرت در روز عاشورا یعنی روز دهم ماه محرم و آنحضرت فرمود
گویا می بینم حضرت قائم ع را ایستاده میان رکن و مقام و ندا میکند جبرئیل ع در پیش روی آنحضرت
که بیعت مر خدایراست یعنی بیعت با صاحب الزمان ع بیعت میکنند چنانکه با خدا بیعت
کرده پس روی خواهند آورد شیعیان آنحضرت بسوی آنحضرت از اطراف و زمین
درهم پیچیده خواهد شد از برای ایشان درهم پیچیده شدنی تا در اندک زمانی خود را بآنحضرت
برسانند و با آنحضرت بیعت کنند پس آنحضرت بجانب کوفه توجه فرماید و در نجف کوفه نزول نماید
بعد از آن لشکرها را بجانب شهرها و دیارها روانه سازد از برای دفع عمال دجال پس پر کند زمین را
از عدل و داد همچنانکه پر شده باشد از جور و بیداد و محمد بن مسلم راوی این حدیث است گفت
پس گفتم بآنحضرت ای فرزند رسول خدا ص من فدای تو گردم آیا خواهد دانست کسی از اهل
مکه که قائم شما از کجا می آید بمکه آنحضرت فرمود نه یعنی کسی از ایشان نخواهد دانست آنرا
از کجا می آید بلکه فرمود که آنحضرت ظاهر میگردد در مکه پگاه و بیخیزد در میان رکن و مقام
یعنی در میان رکن کعبه و مقام حضرت ابراهیم علیه السلام پس این حدیث صحیح دلالت میکند
بر ضعف آنچه حضرات اولا روایت کرده اند ترجمه حدیث سیم آنست که حضرت صاحب
الزمان ع [illegible] داخل [illegible] ابن بابویه رضوان الله علیه [illegible]
حدثنا محمد بن ابی عمیر عن ابی الحسن علی بن موسی علیهما السلام قال ان القائم ع ینادی باسمه لیلة ثلث و

عشرين من شهر رمضان ويقوم يوم عاشورا فلا تغتر لغد الايام والاقاليم الاقيه واعلم
الامام على ابن حليه من ذلك الصوت وهو صوت جبرئيل ع ويقال الملوح في قبره بايد اقد ظهر
صاحبكم فان شئت ان تلحق به فالحق وان شئت ان تقيم فاقم خبر حضرت امام رضا عليه السلام فرمود
در شب بيست و سيم ماه رمضان باسم حضرت قائم ندا كنند و قيام نمايد در روز عاشورا باقى نماند الا
هر خوابيده بيدار شود و ايستاده بنشيند و نشسته بايستد الا آنكه بر جز در سر و پاى خود
از آن آواز و آن آواز جبرئيل امين خواهد بود و خواهد گفت بمومن در قبرش بظهور كرد صاحب
اگر خواهى باو ملحق شوى ملحق شو و اگر ميخواهى مقيم و ساكن باشى مقيم و ساكن باش بر جاى خود خبر
آنچه حضرت آخوند در ضمن حديث سيزدهم نقل كرده اند هر چه هست از براى او و هر كه او كشته شود
است اگر پيش از رجب ميرد در رجب ... قال گشته شود در رجب خواهد مرد الى الصحيح
حجت شناس است مومن را مخير ميسازند ميان ملحق شدن بحضرت صاحب الامر ع و مقيم بودن در قبر و
مثل اين حديث حديثى از ابن شاذان از حضرت امام جعفر ع روايت كرده و شيخ طوسى در اواخر كتاب
الغيبة الحديث را نقل نموده خبر ابن شاذان عليه الرحمة والغفران ميگويد حدثنا محمد بن ابى عمير رضى الله
حدثنا المفضل بن عمر عن الصادق جعفر بن محمد عن ابيه عن امير المومنين عليهم السلام قال سألت رسول الله
عن الدجال قال النبي يخرج في قحط شديد من بلدة تسمى اصفهان من قرية تعرف باليهودية عينه اليمنى
ممسوحة والاخرى في جبهته تضئ كانها كوكب الصبح فيها علقة تنادي باعلى صوته يسمع كل من كان ما بين
الخافقين من الجن والانس يقول الي اوليائي انا الذي خلق فسوى وقدر فهدى انا ربكم الاعلى
نعم اول يوم من خروجه يتبعه اولاد اليهود والاعراب والنساء اولاد الزنا والمدمنين

بالخمور والمغنيين واصحاب اللهو ويجمع عنده سحرة الجن والانس ويكون معه اهل من ردة الشياطين
وكل شيء من الاطعمة والاشربة ويذبح كله ولا يحي جبل البقر والغنم والجداء والحملان ويحلب لهم
الالبان البقر والغنم في وقت يريدون ويحيي في كل يوم يقتل احدا من اصحابه او غيرهم فيوارا احد من
الشياطين ويرى الناس من نفسه بصورته فيخيلهم الدجال انه حي ويحيي وبذلك يغويهم اسلاف الاحوال
فيطوف البلدان راكبا على حمار اقمر والشياطين معه مع الطبول والمزامير والبوقات وكل الة من
الات اللهو فيجتمع انوار اللواطة وساير المناهي حتى يباشر الرجال الرجال والغلمان في اطراف الشوارع
عيانا علانية ويفرط اصحابه في اكل لحم الخنزير وشرب الخمور وارتكاب انواع الفسوق والفجور و
يستح افاق الارض الا مكة والمدينة ومراقد الائمة عليهم السلام فاذا بلغت طغيانه وملاء الارض من جوره
وجور اعوانه تقتله من يصلي خلفه عيسى بن مريم عليهما السلام يعنى مفضل بن عمر روايت كرده از حضرت امام جعفر
عليه صلوات الله الملك الاكبر و آن حضرت از آباء كرام خود از حضرت امير المومنين عم كه آن حضرت گفت
كه از حضرت رسالت پناه صلعم پرسيدند از احوال دجال آن حضرت فرمودند در سال قحط سخت بيرون
خواهد آمد كه دجال از اصفهان از دهى موسوم به يهوديه چشم راستش هموار يعنى
يعنى چشم راست او نابينا و دجال چشم راست باشد نه مثل ديگران و چشم ديگرش در پيشانيش
درخشنده چنانكه گويا ستاره صبح است و در آن چشم علقه ندا كند دجال بلند آواز
خود چنانكه هر كس از جن و انس در ما بين الخافقين است بشنود يعنى ما بين مشرق و مغرب عالم از جن و انس
همه ندای او را بشنوند و بگويد بسوى من آييد و بنزد من حاضر شويد اى دوستان من
منم آنكه آفريد همه چيزها را و درست كرد آنها را و منم آنكه مقدر كرد

هر ضرر برای اهل اسلام حق سلام نیم پروردگار شان پروردگاری بلند تر و بزرگتر است از همه کس
و بهترین پس هر روز اول از خروج آن مساعی کند او را هفتاد هزار کس از یهودان و عربان
بادیه نشین و زنان و اولاد زنا که همه دایم الخمر باشند و غنا کنند کمان بغی خواهند کرد و اصحاب
لهو و تهجی جمیع خواهند شد سا و آن جن و انس و در آن الکلام البس من قیس با تمرده شیاطین
و دیوان که بر کس لعین با او خواهند بود و همچنین هر چه از اطعمه و اشربه با او خواهد بود خواهد گشت
از برای او و اصحاب او اسار کمه و کوه ستند و بر او و بر یاد خواهند دوشید از برای ایشان بز گاو
و گوسفند در هر یک قریه خواهند و دجال هر روز خواهد کشت یکی از اصحاب تخفیفا از غیر اصحاب
و آن کشته را یکی از شیاطین پنهان خواهد کرد و در صورت آن کشته بمردمان خواهد نمود
دو مرتبه زنده خواهد اند که مردمان را جان میستاند و حیات میدهد و بان مکر و تزویر مردمان را
مسخر همراه خود خواهد کرد پس بر طرف الم تو او شیاطین با او همراه باطبلها و مزمارها و بوقها و
هر آلات لهو در شهرها خواهد گردید و زنا و لواطه و سایر مناهی را حلال خواهد گردانید بغیر
حکم خواهد کرد که جمیع محرمات نام برده مردان با زنان و پسران برهنه و عریان در
اطراف راهها ... مباشرت نمایند و افراط خواهند کرد اصحاب او در خوردن گوشت
خوک و شرب خمر و ارتکاب انواع فسوق و فجور و آفاق زمین را مسخر خواهد گردانید الا مکه معظمه
و مدینه طیبه و مراقد ائمه علیهم السلام چون مبالغه نماید در طغیان و پر شود زمین از جور او
و جور اعوان خواهد کشت از آنکه ... نماز خواهد کند او در پس پشت او عیسی بن مریم
یعنی حضرت صاحب الزمان علیه السلام او را بقتل خواهد رسانید و در باب نزول عیسی و اقتدا نمودن او

در نماز بخاتم الاوصیا احادیث متعدد وارد گشته چنانکه مذکور شد ... الفضل بن صدقه عن ابن
ایوب قال حدثنا عبدالله بن سنان قال سمعت ابا عبدالله ع ... السلطان العادل قال
افترض الله طاعته بعد الانبیاء و المرسلین علی الجن و الانس اجمعین و هو سلطان بعد سلطان
الا ان ینتهی الی السلطان الثانی عشر فقال رجل من اصحابه صفهم لنا منهم یابن رسول الله قال هم الذین
قال الله تعالی فیهم اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم والذین خاتمهم الذی ینزل فی زمن
دولته عیسی علیه السلام و یصلی خلفه وهو الذی یقتل الدجال و یفتح الله علی یدیه مشارق الارض و مغاربها
و یمتد سلطانه الی یوم القیمه یعنی عبدالله بن سنان گفت که شنیدم از ... حضرت ابی عبدالله
جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که سلطان عادل آنحضرت فرمود که آن کسی است که خدای تعالی
فرض گردانیده است اطاعت و فرمان برداری او را بعد از انبیا و مرسلین بر جمیع آدمیان
و جنیان و او سلطانی است بعد از سلطانی تا آنکه منتهی شود به سلطان دوازدهم پس مردی از اصحاب
آنحضرت گفت که صفت کن از برای ما ایشان را ای فرزند رسول خدا آنحضرت فرمود
ایشان آنکسانند که خدای تعالی در باره ایشان فرموده است واطیعوا الله واطیعوا الرسول
و اولی الامر منکم و آنکسانی اند که خاتم ایشان آنکسیست که عیسی علیه السلام در زمان دولت او
فرود خواهد آمد از آسمان و نماز خواهد کرد او در پس پشت او و او آنکسیست که خواهد کشت
دجال را و مفتوح خواهد ساخت خدای تعالی بدست او مشرق و مغارب زمین را و خواهد
کشید امتداد پادشاهی و سلطنت او تا روز قیامت ... الفضل بن شاذان حدثنا محمد بن
ابی عمیر و صفوان بن یحیی قالا حدثنا جمیل بن دراج عن الصادق علیه السلام عن ابیه عن آبائه عن امیر المؤمنین ع

انه قال الاسلام والسلطان العادل اخوان توأمان لا یصلح واحد منهما الا بصاحبه الاسلام اسّ والسلطان
العادل حارس ما لا اسّ له فمنهدم وما لا حارس له فضایع فلذلک اذا رحل قائمنا لم یبق
اثر من الدنیا یعنی حضرت امام جعفر علیه السلام از آبای کرام عظام خود نقل نمود از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
آنحضرت فرمود که اسلام و سلطان عادل دو برادر اند توأم که شایسته نیست یکی از ایشان مگر با یار و
صاحبش اسلام اساس است و سلطان عادل پاسبان و نگاهبان آن اساس الحکم و هر اساسی
که نیست منهدم است و هر آنچه او را حارس و پاسبان نیست تابود و ضایع است پس از آنجهت
که حضرت صاحب الامر که قائم ما است غایب گردد باقی نخواهد ماند اثری از اسلام و چون باقی نماند اثر از اسلام
باقی نماند دنیا غرض از نقل این حدیث صحیح الاسناد در این مقام رعایت مناسبت

اثری از

و در حق با حدیث سابق یعنی ذکر سلطان عادل است انکه از این حدیث نیز مفهوم میشود که
انتهای دوران صاحب الامر متصل است با انتهای عالم چنانکه از حدیث سابق معلوم گشت
و باید دانست که جمعی که مراد از سلطان عادل که در حدیث واقع است امام مفترض الطاعه
مطلب این امام عادل نیز که در حدیث مذکور است امام معصوم است قال الشیخ الهمام ثقة الاسلام
مرغم اللئام رئیس المحدثین مرشد المؤمنین ابو جعفر محمد بن یعقوب الکلینی نور الله مرقده فی
کتاب الکافی فی باب ان الارض لا تخلو من حجة محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن الحسین بن سعید عن
القاسم بن محمد عن علی بن ابی حمزة عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله اجل و اعظم
من ان یترک الارض بغیر امام عادل یعنی امام جعفر علیه السلام فرمود که بدرستی که حضرت الله تعالی بزرگوارتر
و عظیم تر است از آنکه واگذارد زمین را بغیر امام عادل و شیخ ابو جعفر محمد بن علی علیهما الرحمه

ابار

در کتاب کمال الدین و تمام النعمه فرموده که حدثنا ابی رحمه الله قال حدثنا عبد الله بن جعفر الحمیری قال حدثنا محمد بن عیسی
ابن محبوب عن علی بن ابی حمزة عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله اجل و اعظم من ان یترک الارض
بغیر امام عادل و ابن بابویه ذکر علیه الرحمه و العقول ان الحدیث عن الحسن بن محبوب از عبد الله بن سنان
از حضرت امام جعفر علیه السلام روایت کرده با چند حدیث دیگر که همه افاده همین معنی میکند قال الفضل بن شاذان حدثنا
محمد بن ابی عمیر قال حدثنا جمیل بن دراج قال حدثنا میسر بن عبد العزیز النخعی قال قال ابو عبد الله علیه السلام
اذا اذن الله تعالی للقائم فی الخروج صعد المنبر فدعا الناس الی نفسه و ناشدهم بالله و دعاهم الی حقه
و ان یسیر فیهم بسیرة رسول الله صلی الله علیه و آله و یعمل فیهم بعمله فیبعث الله عز و جل جبرئیل علیه السلام حتی یأتیه فینزل علی الحطیم
فیقول له الی ای شیء تدعو فیخبره القائم علیه السلام فیقول جبرئیل انا اول من یبایعک ابسط یدک فیمسح علی
یده وقد وافاه ثلاثمائة و بضعة عشر رجلا فیبایعونه و یقیم بمکة حتی یتم اصحابه عشرة آلاف نفس ثم یسیر منها
الی المدینة و قال ایضا فی الکتاب المسطور حدثنا صفوان بن یحیی و محمد بن ابی عمیر عن معاویة بن عمار عن
ابی عبد الله علیه السلام قال اذا خرج القائم علیه السلام من مکة ینادی منادیه الا لا یحملن احد طعاما و لا شرابا و حمل معه حجر موسی
بن عمران علیه السلام و هو وقر بعیر فلا ینزل منزلا الا انفجرت منه عیون فمن کان جائعا شبع و من کان ظمآنا
روی و روی دوابهم حتی ینزلوا النجف من ظهر الکوفة یعنی حضرت امام جعفر علیه السلام فرمود که چون قائم صلوات الله علیه
از مکه بیرون آید منادی آنحضرت ندا کند که همراه کسی آب و طعام بر ندارد و سنگ موسی بن
عمران علیه السلام را با آنجناب بردارند و آن سنگ بار شتریست و آنحضرت در هیچ منزلی فرود نیاید الا
آنکه منفجر شود از آن سنگ چشمها پس هر کس گرسنه باشد سیر شود و هر کس تشنه باشد سیراب گردد و چهارپایان ایشان تا فرود آیند

در غیبت از شیعه کوفه و قال بعد ما حدثنا محمد بن سنان عن ابی الجارود عن ابی جعفر مثله سواء بغیر ابو الجارود
مثل این حدیث بی زیاده و نقصان از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده و فی الکتاب المذکور
حدثنا محمد بن ابی عمیر رض قال حدثنا عمر بن اذینه عن زراره عن ابی جعفر ع قال ان الله عز و جل خلق اربعه
عشر نورا قبل خلق الخلق باربعه عشر الف عام فهی ارواحنا فقیل له یا ابن رسول الله من الاربعه عشر
فقال محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین و الائمه من ولد الحسین آخرهم القائم الذی یقوم بعد غیبته فیقتل
الدجال و یطهر الارض من کل جور و ظلم یعنی حضرت امام محمد باقر ع فرمود که بدرستی که حضرت الله تعالی
چهارده نور آفرید پیش از آنکه خلق را بیافریند بچهارده هزار سال و آنها چهارده نور ارواح
ما اند گفتند ای فرزند رسول خدا کیستند آنها چهارده نور فرمود که محمد است و علی و فاطمه
و حسن و حسین و امامان از اولاد حسین که آخر ایشان حضرت قائم است که قیام خواهد نمود
بعد از غایب شدن دراز پس خواهد کشت دجال را و پاک خواهد گردانید زمین را از هر جور و ظلمی
و این مضمون را ابن بابویه نیز بسند دیگر روایت کرده از حضرت امام جعفر ع و بعد از آن میگوید
حدثنا ابی رض قال حدثنا محمد بن الحسین بن ابی الخطاب قال حدثنا الحسن بن محبوب عن علی بن رئاب
عن ابی عبدالله ع انه قال فی قول الله عز و جل یوم یاتی بعض آیات ربک لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن آمنت
من قبل الآیات هم الائمه و الآیه المنتظره القائم ع فیومئذ لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن آمنت من
قبل قیامه بالسیف و ان آمنت بمن تقدمه من آبائه علیهم السلم یعنی حضرت امام جعفر ع در تفسیر
قول حضرت الله تعالی روزی که بیاید بعضی آیات پروردگار تو تا آخر فرمود که مراد از آیات امامانند
و آیه منتظره حضرت قائم است پس در آن روز نفع نمیدهد هر نفسی را ایمانش که ایمان

نیاورده باشد پیش از آنکه آن حضرت با شمشیر قیام نماید هر چند که ایمان آورده باشد بآنها که از آبا آن حضرت علیهم السلم
پیش از آن حضرت بوده اند فائده ابن بابویه رضوان الله علیه حدثنا محمد بن ابی عمیر عن جمیل بن دراج
عن ابی اسامه عن ابی عبدالله ع قال اذا قام القائم ع اقام خمسمائه من قریش فضرب اعناقهم ثم اقام
خمسمائه فضرب اعناقهم ثم اقام خمسمائه اخری حتی یفعل ذلک ست مرات فقیل له یا ابن رسول الله یبلغ عدد هؤلاء
هذا قال نعم منهم و من موالیهم حاصل مضمون این حدیث آنست که حضرت قائم ع اقامه خواهد فرمود سه هزار نفر
از قریش و موالی ایشان را و گردن خواهد زد فائده حدثنا محمد بن ابی عمیر ره عن جمیل بن دراج عن محمد بن
مسلم عن ابی جعفر ع اذا قام القائم سار الی الکوفه فیخرج منها بضعه عشر الف انفس یدعون البتریه علیهم السلاح فیقولون
له ارجع من حیث جئت فلا حاجه لنا لابنی فاطمه فیضع فیهم السیف حتی یاتی علی آخرهم ثم یدخل الکوفه
فیقتل بها کل منافق مرتاب و یهدم قصورها و یقتل مقاتلیها حتی یرضی الله عز و جل یعنی حضرت
امام محمد باقر ع فرمود که چون حضرت قائم قیام نماید سیر فرماید بکوفه پس بیرون آیند قریب ده هزار نفر
که ایشان را بتریه گویند بر ایشان اسلحه باشد پس با آن حضرت گویند که بازگرد بجائی که آمده
که ما را حاجتی به بنی فاطمه نیست پس آن حضرت شمشیر در ایشان گذارد تا همه را بقتل رساند و بعد از آن
بکوفه درآید و هر منافق مرتابی را بکشد و قصرهای کوفه را خراب کند و جنگ کنندگان آنجا را مقتول
سازد تا آنکه حق تعالی خشنود شود و از حدیث دیگر مستفاد میشود که پیش از ظهور آن حضرت کوفه
معمور خواهد گردید و این حدیث دلالت میکند بر ضعف حدیث اول و علمای حضرت آخوند ذکر
نموده اند در کتابی که در رجعت نوشته اند فائده حدثنا محمد بن ابی عمیر رض عن داود بن فرقد
عن ابی عبدالله ع قال لیعطی الله لکل واحد من اصحاب القائم قوه اربعین رجلا و لا یبقی مومن الا صار قلبه

استدعوا من ربكم الجديد يعنى حضرت امام جعفر عليه السلام فرمود كه عطا خواهد نمود حضرت الله تعالى بهر يك از
اصحاب قائم عليه السلام زور و قوت چهل مرد و دلهاى ايشان خواهد ماند مثل الا آنكه دل ايشان سخت‌تر شود از آهن پاره
قال قدس الله سره حدثنا محمد بن ابى عمير عن هشام بن سالم عن ابى عبد الله عليه السلام اذا قام القائم صلوات الله
عليه حكم بالعدل و ارتفع فى ايامه الجور و امنت به السبل و اخرجت الارض بركاتها و رد كل حق
الى اهله و لم يبق اهل دين حتى يظهروا الاسلام و يعترفوا بالايمان اما سمعت الله عز و جل يقول و
له اسلم من فى السموات و الارض طوعا و كرها و اليه يرجعون و حكم فى الناس بحكم داود عليه السلام و حكم
محمد صلى الله عليه و آله فحينئذ تظهر الارض كنوزها و تبدى بركاتها فلا يجد الرجل منكم يومئذ موضعا لصدقته و لا لبره لشمول
الغنى جميع المؤمنين ثم قال ان دولتنا آخر الدول و لم يبق اهل بيت لهم دولة الا ملكوا قبلنا لئلا يقولوا
اذا رأوا سيرتنا اذا ملكنا سرنا مثل سيرة هؤلاء و هو قول الله عز و جل و العاقبة للمتقين يعنى چون
قيام نمايد حضرت قائم عليه السلام بعدالت حكم كند و ستم برطرف شود در روزگار دولت او و جور و ستم
و بسبب بركت وجود آنحضرت راهها ايمن گردد و زمين بركات خود را بيرون دهد و آنحضرت بگذارد
هر حقى را بصاحب و اهل آن و بعضى از فضلا و علما رد كل حق الطريق مجهول ضبط كرده‌اند بر اين
تقدير در معنى تفاوت نخواهد بود پس آنحضرت فرمود كه اهل هر دينى اسلام اظهار كنند و اعتراف
بايمان نمايند و كسى بر دينى بغير اسلام باقى نماند آيا نشنيدة كه حضرت الله تعالى ميفرمايد كه له اسلم
من فى السموات و الارض طوعا و كرها و اليه يرجعون و حكم خواهد كرد در ميان مردمان بحكم داود
و بحكم محمد صلى الله عليه و آله پس در آن هنگام ظاهر خواهد گردانيد زمين گنجهاى خود را و بديد خواهد ساخت
بركات خود را پس نيابد در آن روزگار مرد از شما موضع صدقه و نيكوئى خود را يعنى مستحق

در عالم بهم رسد بسبب آنكه همه مؤمنان توانگر باشند بعد از آن آنحضرت فرمود كه دولت ما
آخرين دولتها است و باقى نماند اهل بيتى صاحب دولت الا آنكه حكم كنند پيش از ما تا آنكه نگويند
هرگاه سيرت و روش ما را ببينند هرگاه ملك و دولت بما ميرسيد سلوك مينموديم مثل سلوك ايشان و قول
حضرت الله تعالى مشعر بدولت ما است كه ميفرمايد و العاقبة للمتقين قال حدثنا عبد الله بن جبلة
عن علاء عن محمد بن مسلم عن ابى عبد الله عليه السلام اذا قام القائم عليه السلام حكم بين الناس بحكم داود و لا يحتاج الى بينة يلهمه
الله تعالى فيحكم بعلمه و يخبر كل قوم بما استبطنوه و يعرف وليه من عدوه بالتوسم قال الله عز و جل ان فى ذلك
لآيات للمتوسمين و انها لبسبيل مقيم يعنى حضرت امام جعفر عليه السلام فرمود كه چون قائم عليه السلام قيام نمايد حكم خواهد
كرد در ميان مردمان بحكم داود و محتاج نخواهد بود بگواه علم آنرا حضرت الله تعالى بجناب اقدس او الهام
خواهد كرد پس حكم بعلم خود خواهد كرد و خبر خواهد داد هر قومى را آنچه پنهان داشته‌اند و خواهد شناخت دوست خود را
از دشمن خود بفراست و مشعر باين معنى است آنكه حضرت الله تعالى ميفرمايد كه ان فى ذلك لآيات
للمتوسمين و انها لبسبيل مقيم و قال نور الله مرقده حدثنا صفوان بن يحيى عن القاسم بن الفضيل
عن الفضيل بن يسار عن ابى عبد الله عليه السلام قال اذا قام القائم عليه السلام ضرب فساطيط لمن يعلم الناس القرآن
على ما انزل الله تعالى فاصعب ما يكون على من حفظه لانه يخالف فيه التاليف يعنى فضيل بن يسار
روايت كرد از حضرت امام جعفر عليه السلام كه فرمود كه چون حضرت قائم عليه السلام قيام نمايد خيمه‌ها بزند
يعنى بنا نمايد سراپرده‌ها براى كسانى كه از براى تعليم دهند مردمان را قرآن بر وجهى كه فرو فرستاده است
حضرت الله تعالى پس دشوارتر خواهد بود قرآن بر كسى كه حفظ كرده قرآن را بجهة آنكه القرآن در تركيب

خواهد بود در تالیف و قال روح الله روحه حدثنا محمد بن ابی عمیر عن حماد بن عثمان عن
الحلبی عن ابی عبد الله ع قال اذا قام قائمنا اشرقت الارض بنور ربها واستغنی العباد عن ضوء الشمس
وذهبت الظلمة ویعمر الرجل فی ملکه حتی یولد له الف ذکر لا یولد له فیها انثی وتظهر الارض کنوزها
حتی یراها الناس علی وجهها ویطلب الرجل منکم من یصله بماله ویاخذ منه زکاته فلا یجد احدا یقبل ذلک
منه استغنی الناس بما رزقهم الله من فضله یعنی چون قیام نماید قائم روشن شود زمین از نور او و مستغنی
شوند بندگان از ضیاء و نور آفتاب و ظلمت و تاریکی برطرف شود و مرد عمر دراز یابد در مملکت
که در زمان ایام آنحضرت نماید به هزار فرزند مذکر از نطفه او بوجود آید در میان ایشان
دختری نباشد و ظاهر گرداند زمین گنجهای خود را تا آنکه مردمان بر روی زمین آنها را ببینند و طلب کنند
مردی از شما کسی را که عطا و بخشش نماید باو از مال خود و بگیرد از او زکات او را نیابد
احدی را که قبول کند از او زیرا که مستغنی باشند مردمان بسبب آنچه روزی کرده حضرت
الله تعالی ایشان را از فضل خود و قال علیه الرحمة والغفران حدثنا صفوان بن یحیی عن یعقوب
بن شعیب عن ابی عبد الله ع قال اذا قام القائم بنی فی ظهر الکوفة مسجدا له الف باب واتصلت
بیوت اهل الکوفة بنهری کربلا یعنی هرگاه قیام نماید حضرت قائم ع در پشت کوفه مسجدی
بنا کند که هزار در داشته باشد و متصل شود خانهای اهل کوفه بدو نهر کربلا والسلام علی من اتبع الهدی
الحدیث الاربعون قال الشیخ الثقة الجلیل ابو محمد الفضل بن شاذان بن خلیل قدس الله روحه
وزاد فتوحه حدثنا عبد الرحمن بن ابی نجران عن حماد بن عیسی عن حریز عن زراره و محمد بن مسلم
عن ابی جعفر ع انه قال یملک المهدی ثلاثمائة وتسع سنین کما لبث اهل الکهف فی کهفهم ویکون الکوفة

دار ملکه و یفیض قبل القیامة باربعین یوما یعنی حضرت امام محمد باقر ع فرمود پادشاهی و سلطنت ظاهر خواهد کرد
حضرت مهدی ع سیصد و نه سال چنانکه درنگ کردند اصحاب کهف در کهف خود و کوفه دار الملک
آنحضرت خواهد بود و رحلت خواهد کرد پیش از قیامت بچهل روز و در بعضی از احادیث بجای کلمه
یفیض لفظ یموت واقع است قال حدثنا علی بن عبد الله عن عبد الرحمن بن ابی عبد الله عن ابی الجارود
قال قال ابو جعفر ع ان القائم یملک ثلاثمائة وتسع سنین کما لبث اهل الکهف فی کهفهم یملأ الارض عدلا
وقسطا کما ملئت ظلما وجورا ویفتح الله له شرق الارض وغربها ویقتل الناس حتی لا یبقی الا دین محمد ص
یسیر بسیرة سلیمان بن داود ع ثم قال الفضل الحدیث طویل اخذنا موضع الحاجة یعنی حضرت امام محمد باقر ع
فرمود آنحضرت قائم صلوات الله علیه سیصد و نه سال پادشاهی خواهد کرد چنانکه درنگ کردند اهل کهف
در کهف خود پر خواهد کرد زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از جور و ظلم و مشرق و مغرب
عالم را خدا از برای او مفتوح خواهد نمود و خواهد کشت مردمان را تا هیچ دینی بجز دین حق نباشد تا آنکه
نماند الا دین محمد صلی الله علیه وآله و سلوک نماید آنحضرت بسلوک و سیرت سلیمان بن داود علیهما السلام
حدیث دیگر فضل بن شاذان علیه الرحمة هم در باب مدت ملک و سلطنت حضرت صاحب الزمان ع
روایت کرده و بعد از آن میفرماید که این حدیث را شیخ طوسی علیه الرحمة نیز در کتاب الغیبة
در او نقل کرده اما حضرت آخوند را احتمال الکذب برده اند باید دانست که در مدت خلافت
ظاهری آنحضرت اقوال و احادیث مختلفه در کتب معتبره علمای امامیه بنظر رسیده در بعضی از روایات
مدت پادشاهی آنحضرت هفت سال خواهد بود و هر سالی از آن برابر ده سال و در بعضی دیگر
از اخبار است که مدت سلطنت آنجناب نوزده سال است هر سالی از آن مقدار ده سال شیخ مفید ره

میفرماید قد رعان مدت حالة القائم ع انه عشرة سنة الطول الایام و الشهور علی ما قد مناه
یعنی بتحقیق روایت کرده اند مدت حالت قائم ع نوزده سال خواهد بود دراز میگردد روزها
و ماههای آن سالها بر انوجهی که تقدیم بذکر آن نمودیم و در جامع ابی اربعین حدیثی فضل بن شاذان
از زراره و محمد بن مسلم روایت نموده و در آنجا مذکور است که حضرت ابو جعفر ع فرموده قائم
صلوات الله علیه سیصد و نه سال پادشاهی خواهد کرد باعتبار تمام دانی قال الشیخ الجلیل ابو محمد الفضل
بن شاذان بن الخلیل طیب الله مرقده و حدثنا الحسن بن علی بن فضال و ابن ابی نجران عن حماد بن
عیسی عن عبد الله بن مسکان عن ابان بن تغلب عن سلیم بن قیس الهلالی عن سلمان الفارسی قال قال رسول الله
الا ابشرکم ایها الناس بالمهدی قالوا بلی قال فاعلموا ان الله یبعث فی امتی سلطانا عادلا و اماما قاسطا
یملاء الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما و هو التاسع من ولد ولدی الحسین اسمه اسمی و
کنیته کنیتی الا لا خیر فی الحیوة بعده و لا یکون انتهاء دولته الا قبل القیامة باربعین یوما باید دانست
که این حدیث و چند حدیث دیگر که بعضی از آن گذشت موید قول شیخ مفید رضوان الله علیه است
در کتاب ارشاد صنف بسلطان عادل الخ و ترجمه لفظ قبل از این بعد از ذکر تتبع اشد
مذکور گشت معنی حدیث این است یعنی فرمود که آیا بشارت ندهم شما را ای مردمان بمهدی
گفتند بشارت بده آنحضرت فرمود پس بدانید که خدا بفرستد در میان امت من
پادشاه عادل و امام قاسطی که پر کند زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از جور و ظلم
و او نهمین است از اولاد فرزند من حسین که اسم او اسم منست و کنیت او کنیت منست و بدانید
که هیچ خیری نیست در زندگانی بعد از او و نخواهد بود انتهای دولت او الا پیش از

قیامت

قیامت بچهل روز انتهی مذکور حدیث لا خیر فی الحیوة بعد المهدی را از حضرت امیر المومنین و
امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام روایت نموده و حافظ ابو نعیم احمد بن عبد الله اصفهانی
که در زمان ترک اهل اصفهان بکوه لبد حافظ مشهور است و قبرش در اطراف عنبه در خارج بلده مذکور
واقع است در اربعین در توصیف حضرت صاحب الامر ع جمع کرده و صاحب کشف الغمه ذکر
اسناد او نیز در کتاب جمع ایراد نموده میگوید که محاسن و الشئون فی قوله ع الا خیر فی العیش بعد المهدی
بعد از آن حدیثی نقل میکند در آن مذکور است که این معنی خروج خواهد بود در نشستن بعد از
از کتب محمد بن یوسف گنجی شافعی حدیثی نقل نموده در آن حدیث واقع است که ثم لا خیر
العیش بعده و قال ثم لا خیر فی الحیوة بعده پس معلوم شد که شیعه و سنی قایل شده اند بانکه ضرور
نخواهد بود فرزند کامل بعد از مهدی پس آنکه حضرت آخوند در ضمن حدیث سیزدهم نقل کرده اند
که حضرت پیغمبر ص پنجاه هزار سال پادشاهی خواهد کرد و حضرت امیر المومنین ع چهل و چهار هزار
سال سلطنت خواهد کرد و حضرت امام حسین ع نیز چندانکه مدید پادشاهی خواهد کرد از جمیع
جراحتها و جنبا در زمان سلطنت ایشان هیچ ملکوت مولویت حضرت آخوند بمرتبه ایست
آنچه راجع میتواند بود با آنکه در همان کتاب بعضی از اخبار روایت کرده اند عمر دنیا صد هزار
سال است هشت هزار سال از مردم است و هشتاد هزار از آل محمد که نهی باتمام است
که توجیه و توفیق دریغ ندارند و الا او از آن بود از سر نقل یا از آنچه بعد از آن سیدان
این روایت درگذرند دیگر موید حدیث مذکور بعضی حدیث چهلم زراره و محمد بن مسلم
از حضرت امام ابو جعفر ع نقل کرده اند و دلیل بر ضعف آنکه حضرت آخوند نقل نموده اند بسیار است

یا آنکه پیش از ظهور حضرت قائم ع محمد نفس زکیه یا غیر او یکی از باقی اوصیای آن سرور را رجعت وقوع یابد و
تخصیص این ماه حضرت آخوند بجناب امجد مطابقه بیان فرموده‌اند از تاریخ تحریر کتاب الجناب
که هزار و هفتاد و شش است الی شصت و پنج سال بظهور حضرت قائم ع مانده و چون این ضعیف در
سال هزار و هشتاد و یک این نسخه را نقل کرد اینک از شصت و یک سال بنابر تقدیر آن جناب بظهور
باقی مانده باین امید حضرت آخوند ساله هزار و صد و [illegible] را در یابند اما اگر در آن زمان حضرت
صاحب ع ظهور ننمایند باعث آن شود که خواهر دید و العیاذ بالله در آن تاریخ حضرت آخوند در سلک
احیا منتظم نباشند آن وعده فرموده آن سبب بدنامی خواهد شد قطع نظر از این کرده وقت قرار
جهة ظهور آن حضرت مخالف آن بوده باشد از مصطفی و ائمه هدی و منافی [illegible] الفتح دوم آنکه
زمان خلاف ظاهر آن حضرت را بوجهی معتبر و معقول حمل باید کرد نظر بآنکه شیخ [illegible] روایت کرده
قطعا ساعت [illegible] نود و چهار هزار سال بلکه زیاده بر آن بدست سلطنت پیغمبر و امیرالمومنین و ائمه اثنی عشر ع
در میان آمده و سیصد و نه سال [illegible] الوسیم [illegible] وفات حضرت صاحب الزمان ع تا قیام
قیامت [illegible] بوده باشد چنانکه از احادیث صحیحه ظاهر گشته و اکابر علمای امامیه
بر این معنی قائل‌اند از جمله شیخ مفید در اواخر کتاب ارشاد میفرماید فصل بعد از القائم علیه السلام
لاحد دولة الا ما جاءت به الروایة من قیام ولده ان شاء الله ذلک ولم یرد به على القطع والثبات و
اکثر الروایات انه لن یمضی مهدی الامة الا قبل القیامة باربعین یوما یکون فیها الهرج والمرج
وعلامة خروج الاموات وقیام الساعة للحساب والجزاء [illegible] بعد از دولت حضرت قائم ع
محمد سلطنتی [illegible] روایت [illegible] از قیام اولاد [illegible] خدای تعالی [illegible] انزا

واو

دولت آنها است قطع و ثبات و اکثر روایات آنست که هرگز در نخواهد گذشت یعنی هرگز
رحلت نخواهد نمود از دنیا حضرت مهدی است مگر پیش از قیامت بچهل روز و قبل از این
حدیث در باب از کتاب اثبات الرجعة منقول گشت و ابن بابویه بسند صحیح در کتاب کمال الدین
از حضرت امام جعفر ع روایت کرده که آنحضرت فرمود ما زالت الارض الا ولله تعالی ذکره فیها
الحجة یعرف الحلال والحرام ویدعو الی سبیل الله عز و جل ولا ینقطع الحجة من الارض الا اربعین یوما قبل
یوم القیمة فاذا رفعت الحجة [illegible] یعنی همیشه در زمین خدا را حجتی است که حلال و حرام را بمردم تعلیم داده و
مردمان را براه حق دعوت می‌نماید و منقطع نمیشود حجت خدا از زمین مگر
چهل روز پیش از قیامت [illegible] حدیث [illegible] شیخ ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی و شیخ طوسی [illegible]
کسی از اکابر محدثین شیعه امامیه روایت کرده‌اند [illegible] فی الکافی لرئیس المحدثین محمد بن
جعفر الکلینی و غیر کتاب [illegible] فی اخبار الغیبة للشیخ الامام ابی عبدالله المفید و فی کتاب اعلام الوری
لثقة الاسلام ابی علی الطبرسی المفسر و غیرهم من کتب الاصحاب رضوان الله علیهم بالاسانید المعتبرة
الصحیحة ان [illegible] و عثمان بن سعید العمری الوکیل [illegible] سئل عنه احمد بن اسحق عن [illegible] والتار
عبدالله بن جعفر الحمیری شیخ القمیین [illegible] قال [illegible] ابا عمرو انی ارید ان اسئلک عن شیء وما انا
بشاک فیما ارید ان اسئلک عنه فان اعتقادی ودینی ان الارض لا تخلو من حجة الا اذا کان قبل
القیمة باربعین یوما فاذا کان ذلک رفعت الحجة واغلق باب التوبة [illegible] یعنی از ابو عمرو که از وکلا
حضرت صاحب الزمان ع بود پرسیدند [illegible] از حضرت قائم ع و سائل عبدالله بن
جعفر حمیری [illegible] شیخ [illegible] عبدالله بن جعفر [illegible] ابو عمرو [illegible] سوال کرد

در زمینی که نام در الحکمه … میخواهم از تو بپرسم پس بهتر بر اعتقاد و دین من آنست که هر زمانی جاهل
بنیان از حجت … ایشان از قیامت که چهل روز و پس آنگاه جهان با اهلش بر گردانیده میشود حجت و سبب
میشود در توبه یعنی مراد از نقل الحدیث این است که حساب … قبل از قیامت چهل روز
حجت حجت … رحلت میکند از مضمون الحدیث بهمین اکتفا نمود پس آنگاه اعتقاد و دین
مثل عبدالله بن جعفر حمیری مردی که از اکابر شیعه و اصحاب حضرت امام علی النقی و امام حسن عسکری علیهما السلام
ایشان و در حضور با ایشان احمد بن اسحق … دار اصحاب و راوی حدیث امام محمد تقی و امام علی نقی
وار (ز) حاجبان امام حسن عسکری علیه السلام است و صاحب الزمان علیه السلام را دیده است با او … و او نیز از
جمله بزرگان اصحاب ما است و خدمت حضرت امام علی النقی کرده و وکیل حضرت امام حسن عسکری
بعد … و … حضرت صاحب الزمان علیه السلام مشرف شده … اعتقاد و دین من
است … از حجت حجتی … قیامت چهل روز و معلوم است که اعتقاد
و دین … ابو … احمد بن اسحق نیز این … اگر چنین اعتقاد و دین …
الله … الحمد لله رب العالمین … اعتقاد و دین نیست … آنحضرت
… اعتقاد و دین … از … اعتقاد و دین …
… سال … امیر المؤمنین …
امام حسین علیه السلام … بر خلاف اعتقاد و دین …
در باب … احادیث بسیار … از آنجمله
است آنکه ابن بابویه در کتاب کمال الدین … حدثنا ابی قال حدثنا عبدالله بن جعفر الحمیری

قال حدثنا محمد بن الحسین بن ابی الخطاب عن عبدالله بن محمد الحجال عن حماد بن عثمان عن ابی بصیر عن ابی جعفر
فی قول الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم قال الائمة من ولد علی
و فاطمه علیهم السلام الی ان تقوم الساعة یعنی از حضرت امام محمد باقر مروی است که معنی آیه مذکوره … معلوم است
مراد … این … اولی الامر … ائمه … از اولاد علی و فاطمه علیهما السلام
تا بروز قیامت و حدیث دیگر روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی
اهل بیتی فانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض کهاتین و ضم بین سبابتیه فقام الیه جابر بن عبدالله الانصاری
و قال یا رسول الله و من عترتک قال علی و الحسن و الحسین و الائمة من ولد الحسین الی یوم القیمة یعنی … بزرگ
در میان شما میگذارم یکی کتاب خدا است و دیگری عترت و اهل بیت من پس هر دو … از هم جدا نشوند
تا وارد شوند بر من در کنار حوض … انگشت سبابه جمع ساخت آنحضرت … جابر بن
عبدالله انصاری برخاست و گفت ای رسول خدا کیستند عترت تو فرمود علی و حسن و حسین و امامان
از فرزندان حسین تا روز قیامت و این حدیث … المذهب موسوم است و از … از
محدثین … سند نقل کرده اند و ابن بابویه نیز نقل کرده مذکور است که … و بعده
بعده الی یوم القیمة و حدیث بسیار است بعضی مطول و بعضی مختصر و در آن … مذکور است و
ظاهر است … از … در باب … احادیث را … جمع کنند
کتاب … ابن بابویه در … ابواب کتاب کمال الدین … حدیث
تارک فیکم الثقلین … روایت کرده میگوید که مراد … قول النبی صلی الله علیه و آله انهما
لن یفترقا حتی یردا علی الحوض فی هذا الباب … الی یوم القیمة و ان القرآن

لا يخلو في حجة منقرض الى حين الاخر الائمة الذين هم العترة صلوات الله عليهم معهم حكمها الى يوم القيمة لقوله لن يفترقا حتى
يردا علي الحوض و هكذا قوله ان مثلهم لمثل النجوم كلما غاب نجم طلع نجم الى يوم القيمة تصديقا لقوله ان الارض
لا تخلو من حجة الله على خلقه ظاهر مشهور او خاف مغمور لئلا تبطل حجة الله و بيناته فقد ظهر انه من
عترته المعروفة لا الكتاب ابو عمرو [illegible] في خبر الذي حدثنا به احمد بن محسن القطان قال حدثنا الحسن بن علي
السكري عن محمد بن زكريا الجوهري عن محمد بن عمارة عن ابيه عن الصادق جعفر بن محمد عن ابيه محمد بن علي
عن ابيه علي بن الحسين عن ابيه الحسين بن علي بن ابي طالب عليهم السلم قال قال رسول الله اني مخلف فيكم الثقلين
كتاب الله و عترتي اهل بيتي فانهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض كهاتين و ضم بين سبابتيه فقام اليه
جابر بن عبد الله الانصاري فقال يا رسول الله و من عترتك قال علي و الحسن و الحسين و الائمة من ولد
الحسين الى يوم القيمة و اين شيخ عظيم الشان از اين قبيل در كتاب مذكور احاديث بسيار فرموده و چون بسيار
ايراد نموده اما اين مختصر گنجايش نقل همه آن نداده علماى مخالف نيز احاديث بسيار روايت كرده اند
همه مؤيد ايشند بدانكه اين مرحوم صاحب يقين را در مقام تحرير اين اربعين حسن بعضى از كتب
حديث مخالفين بدست نيامد قبل اين ازين جا از كتابهاى قديم گشته [illegible] از بعضى از
قدما نيز بود جمع احاديث در اين باب از كتابهاى معتبر مخالفين منقول است مسطور گرديد چون مؤلف
آن كتاب ذكر نام خود ننموده بجهت بنا بر اعتماد بر قول شيخ ثقة عالم رحمه الله علي بن عيسى اربلى رحمه
الله كه ناظر بر [illegible] بعد از [illegible] او در كتاب الغمة الحديث [illegible] تمامى نسخ مذكور
در كتاب مزبور از جمع بين الصحيحين نقل كرده از جابر بن سمره گفت سمعت النبي ص يقول يكون
بعدي اثنا عشر اميرا فقال كلمة لم اسمعها فقال ابي انه قال كلهم من قريش كذا في حديث شعبه و في

حديث ابن عيينة قال لا يزال امر الناس ماضيا ما وليهم اثنا عشر رجلا ثم تكلم النبي ص بكلمة خفيت علي
فسألت ابي ماذا قال رسول الله ص فقال قال كلهم من قريش و في رواية مسلم من حديث عامر بن
سعد بن ابي وقاص قال كتبت الى جابر بن سمرة مع غلامي نافع ان اخبرني بشيء سمعته من رسول الله ص
فكتب الي سمعت من رسول الله صلى الله عليه و سلم يوم جمعة عشية رجم الاسلمي قال لا يزال الدين قائما حتى تقوم الساعة
او يكون عليكم اثنا عشر خليفة و عن عامر بن الشعبي عن جابر بن سمرة قال انطلقت الى رسول الله ص و معي
ابي فسمعته يقول لا يزال هذا الدين عزيزا منيعا الى اثني عشر خليفة فقال كلمة فقلت لابي ماذا قال
قال كلهم من قريش و في سنن [illegible] بن عبد الرحمن عن جابر قال دخلت مع ابي الى النبي ص فقال ان هذا الامر لا ينقضي
حتى يمضي فيهم اثنا عشر خليفة ثم تكلم بكلام خفي علي فقلت لابي ما قال قال كلهم من قريش و حديث
سماك بن حرب عن جابر بن سمرة عنه لا يزال الاسلام عزيزا الى اثني عشر خليفة ثم ذكر مثله
عن مسند احمد بن حنبل عن مسروق قال كنا مع عبد الله جلوسا في المسجد يقرئنا فاتاه رجل فقال
يا ابن مسعود هل حدثكم نبيكم كم يكون بعده خليفة قال نعم كعدة نقباء بني اسرائيل نقل من المجلد الثاني
عن مسند عبد الله بن مسعود رضي الله عنه و مضمون همه اين احاديث آنست كه خليفه بعد از او [illegible]
و مضمون بعضى از اين احاديث بسيار صريح تر از اين و چند تا ذكر كرده اند و بعضى از آن
نقل نموده اند آنست كه خلافت كه از آل ان عليهم السلم منقطع است تا روز قيامت از ائمه است چنانچه
احمد بن حنبل در مسند خود ذكر كرده كه پيغمبر ص فرمود النجوم امان لاهل السماء فاذا ذهبت النجوم
ذهبوا و اهل بيتي امان لاهل الارض فاذا ذهب اهل بيتي ذهب اهل الارض و يعني ستارها [illegible] و اهل بيت
امان اند ستارها ازبراى اهل آسمان پس هرگاه ستارها گم شوند اهل آسمان نيز خواهند رفت

امان اند از برای اهل زمین چون بروند اهل بیت من اهل زمین نیز خواهند رفت و سید
در تفسیر قول حق تعالی که میفرماید وجعلها کلمة باقیة فی عقبه میگوید که ان عقبه ال محمد علیهم السلام و این
تفسیر موافق تنزیل اهل البیت علیهم السلام است که ابن بابویه نقل میکند در اخبار باسناد خود به سید العابدین علی بن الحسین
بن علی بن ابی طالب علیهم السلام باسناد از امیر المومنین صلوات الله علیه که آنحضرت فرمود فینا نزلت
هذه الایة وجعلها کلمة باقیة فی عقبه والامامة فی عقب الحسین الی یوم القیمة و در اخبار این باب روایت از الصادق
جعفر بن محمد علیهما السلام روایت میکنند که حضرت امام جعفر علیه السلام در جواب مفضل بن عمر گفت در
حالی که از این تفسیر پرسید و فرمود که یعنی بذلک الامامة جعلها الله تعالی فی عقب الحسین الی
یوم القیمة و در بیان مراد از کلمه باقیه معنی مذکور است از طرفین حدیث است نبی معلوم
که شیعه و سنی اتفاق دارند که ائمه [illegible] حضرت حجت علیه السلام [illegible] متصل است
و سابقا مذکور شد پس از ظهور لشکر برگزیند حضرت [illegible] جل جلاله کسی قابل آنکه
کی او برگزیند مکان حضرت الله تعالی [illegible] و سلطنت آنحضرت [illegible]
معول علیه است [illegible] سیصد و نه سال نقل کرده اند [illegible] چهار هزار سال [illegible]
[illegible] در میان سیصد و [illegible] حال آنکه حضرت [illegible] حدیث
دوازدهم روایت فرموده اند حضرت امام حسین علیه السلام بعد از حضرت صاحب الامر علیه السلام
سیصد و نه سال [illegible] جمیع روی زمین خواهد کرد [illegible] آنحضرت
تمام شود حضرت امیر المومنین علیه السلام ظاهر شود و مدت پادشاهی آنحضرت [illegible] حضرت
[illegible] این روایت را جمع میکنند [illegible] حدیث

دوازدهم

دوازدهم که نقل فرموده اند و در آن مذکور است که امام حسین علیه السلام فرموده اول کسی که زمین شکافته
شود از او و سر بیرون آید منم [illegible] از قیام قیامت [illegible] بیرون آمدن [illegible] موافق [illegible] با قرآن
حضرت امیر المومنین و ظاهر شدن قائم اهل بیت علیهم السلام [illegible] و زید شحام
روایت کرده اند از حضرت امام جعفر علیه السلام که آنحضرت فرمود ان اول من یکر فی الرجعة الحسین
بن علی علیهما السلام فیملک فی الارض اربعین الف سنة حتی یسقط حاجباه علی عینیه با احادیث
صحیحه بسیار معارضه مینماید [illegible] که [illegible] حضرت حجت [illegible]
[illegible] هزار سال [illegible] امیر المومنین علیهما السلام را [illegible] روایت
نیز جمع میتوان کرد [illegible] بعد از ظهور حضرت صاحب اول کسی که رجوع بدنیا خواهد
نمود حضرت امام حسین صلوات الله علیه خواهد بود و بعد از رحلت حضرت حجت علیه السلام
آنحضرت وفات خواهد یافت دیگر [illegible] جمعی از علمای امامیه [illegible] استنباط است
از دلیل نقلی در این باب بعد از رحلت حضرت حجت علیه السلام [illegible] خواهد بود در کتابهای
[illegible] اند از [illegible] صاحب کتاب [illegible] المومنین میگوید [illegible] لولاک لما خلقت
الافلاک [illegible] از نور محمد صلی الله علیه و آله مشتق است و عالم [illegible] نور [illegible] حضرت
رسول الله فرموده هذا الامر [illegible] قریش [illegible] و
مردمان باقیست [illegible] زمان [illegible] خلیفه [illegible] از قریش باشند
[illegible] نور محمدی [illegible] فرموده فلا خیر فی العیش
بعد المهدی [illegible] دنیا منقطع کرده اند [illegible] از آن حدیث [illegible]

مذکور است که یکون بعد القائم اثنا عشر مهدیا و در دیگری واقع است و ان بعد القائم
احد عشر مهدیا بگمان کرده اند که بعد از رحلت حضرت حجت مدتها دنیا برقرار خواهد بود
قطع نظر از اختلاف این دو حدیث کرده باید که حضرت اخوند مد ظله در باب حدیث اول
شیخ ابو محمد بن شاذان که میفرماید علی تقدیر صحة این یکون بعد ظهور القائم اثنا عشر مهدیا الخ
حضرت اخوند در ضمن حدیث سیزدهم نقل فرموده اند که شیطان با اصحاب خود با حضرت امیر المومنین علیه السلام
و اصحاب آنحضرت جنگ کنند و اصحاب آنحضرت شکست دهند قطع نظر از ان کرده ضعیف السند است
و محل اعتماد نیست ایا اینکه از شیعه را معلوم شده در زمان رجعت حضرت صاحب الزمان ع
در حالتی که امیر المومنین علیه السلام با اصحاب خود با اصحاب آنحضرت از شیطان و اصحاب او شکست
خورند و او را مدد میشود و پیغمبر [illegible] چند و برگردد مگر شیطان [illegible] و امیر المومنین علیه السلام
[illegible] حضرت [illegible] شجاعت حضرت امیر [illegible] اند [illegible] شیطان از [illegible]
شجاعت آنحضرت غافل بوده اند که در ضمن حدیث سیزدهم نقل فرموده اند هر که از اهل ایمان [illegible]
کشته شده برای او هست [illegible] رجعت [illegible] کشته شود [illegible] تا در
رجعت خواهد مرد [illegible] تمام اهل دنیا [illegible] خواهند کرد این [illegible]
نقل فرموده اند و تفسیر [illegible] دلیل ضعف ان روایت و کذب راوی
کافیست ان ایه [illegible] حضرت الله تعالی میفرماید یوم نحشر من کل امة فوجا ممن یکذب
بایاتنا و جناب اخوند تفسیر [illegible] نوشته اند بعضی روز محشور گردانیم از هر امتی گروهی را
از انها که تکذیب [illegible] ما [illegible] اند [illegible] در باب رجعت است زیرا که

در قیامت همه را محشور میگردانند چنانکه در جای دیگر میفرماید محشور میگردانیم ایشان را و فاصل
ازیشان را ترک نمیکنیم [illegible] ابن ابی عمیر [illegible] که ان ایه حضرت اخوند اشاره به ترجمه این
فرموده اند است حضرت الله تعالی در سورة الکهف میفرماید و حشرناهم فلم نغادر منهم احدا
یعنی برانگیزانیم همه خلایق را [illegible] ایشان را و انگذاریم [illegible] مجموع [illegible]
محشور گردانیم [illegible] در ضمن همین حدیث سیزدهم نوشته اند از جمله اجماعیات شیعه است
[illegible] قیامت در زمان حضرت قائم علیه السلام [illegible] بسیار [illegible]
برمیگرداند [illegible] تا دولت آنحضرت را [illegible] و بعضی از جزای [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible]
در قبرها [illegible] تا روز قیامت محشور شوند زیرا که احادیث بسیار [illegible] رجوع
نمیکنند در رجعت مگر کسی که محض ایمان [illegible] سایر [illegible]
میگذارند هرگاه حضرت اخوند [illegible] از جمله اجماعیات شیعه است [illegible]
ضعیف السند [illegible]
اینهمه مختلفات و متضادات در رجعت حقیقه از مسائل اصول است [illegible] دلیل
بر ضعف ان روایت [illegible]
اخوند خود نقل فرموده اند [illegible] ابن طاوس [illegible] در کتاب مصباح الزائر [illegible]
کرده و انکه حضرت اخوند نوشته اند اکثر علما ادعای اجماع حقیقت رجعت کرده اند

مناسب حال و ملایم مقال مدعیان فضل و کمال است محالحال میگویند که شیعه این طور دعوی میکنند
خواص و عوام شیعه همه در محبت حجت اتفاق دارند و همچنین اکثر ایشان در اینمعنی شبهه ندارند
و هرگاه اورا در محبت مرتبه شبهه باشد او را شیعه نمیدانند بلکه مسلمانش نمیخوانند و اگر فرض کنیم
بعضی از اخبار ائمه علیهم السلام با جاهای عالم تمام انکار مرتبه ظاهر آن محوی الجامع است و مضر با حج
نمیسازد و بلکه آن انکار ضروری دین است نعوذ بالله من ذلک دیگر در باب بعضی از فقها حضرت
اخوند و اخبار ضعیفه غیر معتبره در روایت فرموده اند سخن بسیار است و دلیل بر اینکه عالم [قال ص] الجهد
الجهد حضرت قائم علیه السلام است و حضرت آنحضرت و حلت نام سلسله نظام و انتظام عالم از اهم
میشود و قیامت اشکار میکرد و مشار به همه جا که حضرت اخوند ترک نکرد فرمودند خود سالک ابد است
دالاز ساختند و از وصیت فی الشئون و بر آنکه از والد علام حکم شنیده اند نیز اعتماد نکرده ظاهرا
از برای ایشان بهتر باشد و با بیکه عوام درش قبر والد ایشان سجده میکنند و بر دوران قبر میگردند
دلخوش نداشتند و کتاب مصابیح المستدعین را مطالعه باید و بکثرت هجوم عوام و دست و پا بوسیدن
ایشان موذی نکنند مگر احادیث را در باب دست و پا بوسیدن وارد است حضرت اخوند
ندیده اند و نیافته اند و این علامت تکبر و نفی نیست و داشته دیا و ختار است است و دیگر
شنیده اند مصالحه سنت است که حضرت اخوند کتاب الرد علی الجبع را مطالعه نموده نشنیدند
بغیر از معصوم امام کرا از سایر انام سوء است که دست و پا بوسیدن لمس باشد حضرت اخوند در
حای عوام انکار کنند و عبرت بگیرند بسیار جمعی شده در اصفهان بر تکیه [illegible] نقل است جلی [illegible] می اندازند
وان لوکسانه را که اولاد ائمه علیهم السلام نام میکنند عوام کالانعام دست بران لوکسانه میمالند و بر روی میکشند

وان

وان لوکسانه را طواف و زیارت میکنند و توقع آنکه حضرت اخوند از کلام حق مزکفند امید از خداوند
عالمیان چنین است شیعیان لا اشرف نقش پای مبارک حضرت صاحب الزمان علیه السلام سر افرازی بخشید عنبر بوده
و مباد الحاطر خاطر کریم از این چند کلمه که در این رساله مرقوم قلمی شد کسی از معتقدان و مقلدان
آن عالی ازایشان رنجش خواهد کرد باید و شبهه و مغلطه بهم خواهد رسانید باید بدرد دل فارغ دارند
و یقین بدانند که مریدان ایشان بر دو قسمند اول جاهل اند که بالا از بیخ و فرق ندانند اند دوم
ابناء انند که مریدان نان و حلوا اند و منتظر اند که اگر از جایی زری بیارند از ان قدری بیابند
سیم طایفه اند که در تعصب پا قایم داشته که اگر حضرت صاحب علیه السلام ظهور کرده باشد جانب حضرت
اخوند را از دست نمیگذارند و بطرف آنحضرت رو نیارند و اگر فرض کنیم که مریدان و معتقدان
آن دانشمند همه عوض و صاحب انصاف و تمیز باشند البته گاهی بر این غلطها اطلاع خواهند یافت و او
از ان صحبت کناره خواهند یافت که خاطر فاتر ایشان در اینمقام بر بعضی دیگر از غلطهای حضرت اخوند
مصدر یافته و مرا ایر الحبار از روی خیرخواهی مطلع سازد یکی آنست که حضرت اخوند مذهب
غنا و عمل و سماع را بسیار کرده اند و میکنند و کتاب بر مریدان حلال و النسبت که در از
گردانیده اند و از بسیار کسان از ایشان میشنویم که میگویند حضرت اخوند قایل شده اند با تفاق
علمای شیعه غنا حرام است و از احادیث طاهر میشود که از کبائر است و حالا که عمر شریف اخوند
مرحوم یعنی ملا محمد تقی بن ملا مجلسی بعد حبیبه [illegible] صرف غنا میشود و [illegible]
زرکش [illegible] عظام اند [illegible] در مجلس [illegible]
نکاح [illegible] اخوند [illegible]

بجهة اخوند مرحوم خواسته‌اند که او را نیز سر لباکشند و غنا و سرود بکار برند و میگویند بهانه‌ای ما را
اخوند مرحوم در این ولایت ارکم کرده‌اند و چند بها علم بدین برگشتهم ذاکر اوقات گذشته‌ایم
بعد و از آنجه نبود او دوستی غنا در دلش جا گرفته بود پس اینکه الکل فرزند دلبندش ما را
و طریقه ما را مذمت میکند و بحثی او انتهی پس اگر حضرت اخوند در باب غنا سالک میشدند
و در فصیح در سولیا فسالا مرحوم حیسو و کوشش نمیکردند در عالم مصلحت گزینی بهتر و چون
چند روز گذشته و اینمعنی مردمان از فهم کشیده والله بعضی از مریدان حضرت اخوند میگویند
در وقت فوت شدن اخوند مرحوم از شنیدن غنا توبه کرد و حرف توبه بود بیست
و شنیدن غنا در این حالت کشی اهل دین و این را بر در این اختیار نمیکنند و بر فرض ثبوت
این دعوی باید که چند بن ترک شنیدن غنا ممتنع بفعل اخوند مرحوم چه چاره میتوان
کرد و هم مریدان مذکور حدیث مغیثی را نشنیده اند و اگر در باب مریدی حلاج اینطور
دعوا کنند در آن باب نیز این جواب جاری میکرد و دیگر مریدان حلاج میگویند حضرت
اخوند ملا محمد باقر حدیثها در باب مذمت ما نقل کرده حدیثی روایت نموده در آن مذکور است
در حضرت امام علی النقی فرموده فی ذهب الى الزيارة احد منهم حيا او ميتا فكانما ذهب الى زيارة
الشیطان وعبادة الاوثان یعنی هر که به زیارت ایشان برود در حالت زندگی یا بعد از مردن
بلکه آن زیارت کننده حکم آن دارد که به زیارت شیطان و پرستیدن بتان رفته باشد پس حضرت
اخوند می‌بایست که اینطور حدیثها را نقل نکنند تا اگر نقل کنند ترک آن کرده اخوند مرحوم باید
دعا علی رغبت عوام کالانعام به زیارت والد عالیمقام شنوند چون شدت مبالغه اخوند مرحوم

ارقعه

در تصوف بمرتبه‌ای بوده پنهان بعنوان درست و کتاب توضیح المشربین و شیخ المذهبین
کتاب اصول و فصول التوضیح در میان مریدان اسباب کبری امکان دارد و هزار نسخه
از آن هم کتاب در شهر اصفهان و در میان میخوانند و مسئله اخوند مرحوم بهوا داری و تعصب
حسین منصور حلاج کافر که نسبت به بزرگان سلسله شیعه در عالم دیده باشد که مرتبه اداء
نخ گفته و آن هم کتاب است و مشتمل بر مناظره در نفی و اثبات و حقیت و بطلان تصوف
در میان ملا محمد طاهر شیخ الاسلام دار المؤمنین قم و اخوند مرحوم وقوع یافته و آن بزرگوار
که در جایی هم از آن رساله شیخ الاسلام مذکور در ضمن بیان حال بر مریدان حلاج از کتاب
اقتصاد شیخ ابو جعفر طوسی ره و کتاب الغیبة او و کتاب اعتقادات ابن بابویه ره و از شیخ مفید
و دیگران از علمای امامیه قدس اسرارهم مطاعن حلاج را نقل نموده اند اخوند مرحوم در جواب نوشته
عجب از ملاها است که اخبار غیر معلوم که از چند لسان بجو دهند ابهام را حجت مذهب میسازند
با آنکه اخبار در کتب اربعه است اکثر اینها علما جهت جمیل حال ارباب طریق نموده اند چه گیرد
با اخبار آحاد صحاح عمل نکرده اند بجز داهه جلوه ما را از خرافات در کتابها مجهول نقل اینها را
حجت ساختن محض جهالت است والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم دیگر مریدان حلاج میگویند
پس منتهی است که حضرت اخوند در رساله در مذمت حکما و مذمت ما نوشته فرموده
ولا یک ان نظن بالوالد العلامه نور الله ضریحه انه کان من الصوفیه او یعتقد مسالکهم وانه اجل
شأنا عن ذلک عند الیست بخیفت به فرهنگ تا هر کس که بر حال اخوند مرحوم مطلع
نباشد و اینطور کلمات را ندیده باشد این سخن را باور کند در واقع حضرت آخوند در دار المؤمنین

از جمله بدایع عوام الناس اینکه رساله‌ای نوشته شیخ علی نامی از مریدان حلاج این رساله را از رو [حاشیه: دزدیده]
در چند شهر بگردانده‌اند و چندین تن از علما بسبب آن بفکر افتادند تا بعد از آنکه باصفهان
اورده بخدمت مرحوم بنمایند و آخوند برای حسبة لله بنویسند هر که از اهل دین از این آگاهند اگر
جرئت بدنمان کرده از این سخن هر وقت که آن نظم بالوالد العلامه که از عقلا راضی مستولند
کردند که حضرت آخوند خبر ندارند یا فراموش کرده‌اند که شیخ علی نقی در حرم دار السلطنه
اصفهان در خانهٔ آخوند مرحوم رسیده و مباحثه رو داده از حضرت آخوند خبر ندارند از تحصیل
قاری تحقیق نمایند آن مباحثه را نیز کتابت کرده‌اند مطالعه نمایند دیگر بعضی از مریدان حلاج
میگویند که آخوند مرحوم کوسیله بسر پیر طریقهٔ ما و هر روز بر منبر برآمدن و تعریف حسین منصور
حلاج و بایزید و امثال ایشان کردن و کشف و کرامات از ایشان نقل نمودن و چه
دعوی کشف و کرامات کردن عوام اصفهان را با پای خود بسوختن والا با کدام یکی از فضلای
عصر برابری میتوانست کرد پس هرگاه آخوند مرحوم کوسیله پیر طریقهٔ ما عوام را با نحه
مشتاق بوده [illegible] از برای اولاد و امجاد حضرت کرم نموده باید که ما سزاوار نباشد که حضرت آخوند
ما را و طریقهٔ ما را مذمت کنند اکنون فضلای اصفهان کجا دادن آخوند مرحوم مجتهد جواز از برای ایشان
صندوق و گنبد و بارگاه ساخته‌اند و فرزندان ایشان را نیز امام زاده‌های عظیم الشان
نموده‌اند در واقع راست میگویند و همه کسی بعضی از فضلای این دیار با کمال علم و دانش
نیز مرتبهٔ علیا داشتند از جمله امیر سید احمد و امیر محمد باقر داماد طیبهما الرحمة رب العباد
در مدت عمر داشتن بدین دیار نرسیده بود بشنیده‌ام حکایت حکیم [illegible] را حضرت

آخوند نشنیده‌اند یا فراموش کرده‌اند بعد از آنکه آخوند مرحوم در میان عوام شهرت تمام
کرده بود و اعتبار عظیم بهم رسانیده و در مجمعی این فقیر حاضر بود بعضی از دانشمندان
با حکیم مذکور که از منطق در میان داشتند آخوند مرحوم خواست دخلی کند حکیم بود از کلمات
درشت و رکیک گفت ای طالب علم مطلب امروز در محضر سوای [illegible] حصار [illegible]
شرح شمسیه میخواندم از تعجب بود حکیم صلح کرد [illegible] آخوند بر منبر برآمده براد
لعنت کرد القصه بر شیعیان [illegible] قایل اند که حضرت مهدی از نسل
حضرت امام حسین صلوات الله علیهم در آخر الزمان ظهور خواهد کرد و جهان را از عدل
و داد خواهد نمود اما بسیاری از ایشان قایل نیستند بوجود آنحضرت درین زمان و در طول عمر آن
سرور استبعاد مینمایند پس بر ان [illegible] بوجود حضرت الله تعالی قایل نیستند منکر
بیش [illegible] و عدم قبول ایشان نیز بوجود حضرت [illegible] نقصان بمذهب [illegible] نمیرساند
و جواب این باب استبعاد در طول عمر آنحضرت بیاید درین مختصر از نقل علمای ایشان [illegible]
کافیست [illegible] و صاحب فصول المهمه مالکی که از بزرگان علمای ایشان [illegible]
این استبعاد نامعقول است چرا که امر است ممکن بلکه واقع و ما از جواب ایشان همین بس
درین رساله و غیره که ایشان ببقای ادریس و عیسی و خضر و الیاس علیهم السلام از زندگان قایلند
و از عداوت ببقای دجال و شیطان معترفند پس خداوندی که ایشان را عمر دراز داده چه
استبعاد دارد که عمر دراز کرامت فرماید حضرت قائم علیه السلام را و السلام علی من اتبع الهدی
اتفق اتمام این رساله یا بتمام رسید بتوفیق صدیقی در دار السلطنه [illegible] الله تعالی

قال الشيخ السعيد ابو محمد بن شاذان عليه الرحمة والرضوان حدثنا
عبد الرحمن بن ابي نجران رضي الله عنه قال حدثنا عاصم بن حميد قال حدثنا
ابو حمزة الثمالي عن سعيد بن جبير عن عبد الله بن العباس قال حججنا
مع رسول الله ص حجة الوداع فاخذ بحلقة باب الكعبة واقبل بوجهه علينا
فقال معاشر الناس الا اخبركم باشراط الساعة قالوا بلى يا رسول الله قال من
اشراط الساعة اضاعة الصلوات واتباع الشهوات والميل مع الاهواء
وتعظيم المال وبيع الدين بالدنيا فعندها يذوب قلب المومن في جوفه
كما يذوب الملح في الماء مما يرى من المنكر فلا يستطيع ان يغيره فعندها
يليهم امراء جورة ووزراء فسقة وعرفاء ظلمة وامناء خونة فيكون عندهم
المنكر معروفا والمعروف منكرا ويؤتمن الخاين ويخون الامين في ذلك الزمان
ويصدق الكاذب ويكذب الصادق وتتامر النساء وتشاور الاماء ويعلو الصبيان
على المنابر ويكون الكذب عندهم ظرافة وحب الطرب فلعنة الله على
الكاذب وان كان مازحا وادوا الزكوة اشد التعب عليهم وخسرانا ومغرما
عظيما ويحتقر الرجل والديه ويسبهما ويبر صديقه ويجالس عدوه وتشارك
المراة زوجها وتكتفي الرجال بالرجال والنساء بالنساء ويغار على الغلمان كما يغار
على الجارية في بيت اهلها وتشبه الرجال بالنساء والنساء بالرجال وتركبن
ذات الفروج على السروج وتزخرف المساجد كما تزخرف البيع والكنايس

دبا

وتحلى المصاحف وتطول المنارات وتكثر الصفوف ويقل الاخلاص
ويكثر الرياء وياتيهم قوم يميلون الى الدنيا ويحبون الرياسة الباطلة فعندها
تكون المامومين متباغضين والسنتهم مختلفة ويحلى ذكور امتي بالذهب
ويلبسون الحرير والديباج وجلود السمور ويتعاملون بالرشوة والربا
ويضعون الدين ويرفعون الدنيا ويكثر الطلاق والفراق والشك
والنفاق ولن يضر الله شيئا وتكثر الكوبة والقينات والمعازف والميل
الى اصحاب الطنابير والدفوف والمزامير وساير الات اللهو الا ومن
اعان احدا منهم بشيء من الدينار والدرهم والالبسة والاطعمة وغيرها
فكانما زنى مع امه سبعين مرة في جوف الكعبة فعندها يليهم اشرار امتي و
تنتهك المحارم وتكتسب الماثم ويتسلط الاشرار على الاخيار ويتباهون
في اللباس ويستحسنون ارباب الملاهي والزانيات فيكون المطر غيضا
ويغيظ الكرام غيظا ويفشو الكذب وتظهر اللجاجة وتفشى الفاقة
فعندها يكون اقوام يتعلمون القران لغير الله فيتخذونه مزامير ويكون
اقوام يتفقهون لغير الله ويكثر اولاد الزنا ويتغنون بالقران فعليهم من
امتي لعنة الله وينكرون الامر بالمعروف والنهي عن المنكر حتى يكون
المومن في ذلك الزمان اذل من الامة ويظهر قراؤهم وائمتهم فيما بينهم
التلاوم والعداوة فاولئك يدعون في ملكوت السموات الارجاس

الانجاس وعندها يخشى الغنا من الفقر ان يسال ويسال الناس في
محافلهم فلا يضع احد في يده شيئا وعندها يتكلم من لم يكن متكلما
ترفع البركة ويمطرون في غير اوان المطر واذا دخل الرجل السوق فلا يرى اهله
الا ذامّا لربهم هذا يقول لم ابع شيئا وهذا يقول لم اربح شيئا فعندها يملكهم
قوم ان تكلموا قتلوهم وان سكتوا استباحوهم يسفكون دماءهم ويملؤن
قلوبهم رعبا فلا يريهم احد الا خائفين مرعوبين فعندها ياتي قوم من
المشرق وقوم من المغرب فالويل لضعفاء امتي منهم والويل لهم من الله
لا يرحمون صغيرا ولا يوقرون كبيرا ولا يتجافون عن شيء جثتهم جثة الآدميين
وقلوبهم قلوب الشياطين فلم يلبثوا هناك الا قليلا حتى تخور الارض
خورة حتى يظن كل قوم انها خارت في ناحيتهم فيمكثون ما شاء الله ثم
يمكثون في مكثهم فتلقي لهم الارض افلاذ كبدها قال ذهبا وفضة ثم
اومى بيده الى الاساطين قال فمثل هذا فيومئذ لا ينفع ذهب ولا فضة
ثم تطلع الشمس من مغربها معاشر الناس اني راحل عن قريب ومنطلق
الى المغيب فاودعكم واوصيكم بوصية فاحفظوها اني تارك فيكم
الثقلين كتاب الله وعترتي اهل بيتي ان تمسكتم بهما لن تضلوا
ابدا معاشر الناس اني منذر وعلي هاد والعاقبة للمتقين والحمد لله رب
العالمين تم هذا المختصر الموسوم بكفاية المهتدي في معرفة

المهدي



المهدي والحمد لله على اتمامه وصلى الله على محمد واله وسلم
تسليما كثيرا كثيرا
والسلام على من اتبع الهدى

قد فرغ كتابته في يوم السبت من عشر الثالث من شهر
الحادي عشر في سنة الاحدى من عشر الثاني من
مائة الثانية بعد الالف الاول من الهجرة النبوية
المصطفوية صلوات الله عليه و
على اله مطابق اودى ئيل التركي
ارجوا ان
اكون شريكا في ثواب
قاريها وسامعها
ومن اعتقد بها
م م م





